

فهرست مطالب

جلسه ۱۴۰۰/۷/۲۱.....	۶
آیات مورد استدلال عامه برای خلافت خلفاء.....	۶
۱: آیه ۴۰ سوره توبه.....	۶
وجه نسبت دادن خروج پیامبر اکرم از مکه به کافران.....	۷
جلسه ۱۴۰۰/۷/۲۸.....	۹
نزول سکینه بر پیامبر و قرائن آن.....	۱۱
استدلال عامه.....	۱۲
جلسه ۱۴۰۰/۸/۵.....	۱۴
نقد استدلال عامه به آیه ۴۰ سوره توبه.....	۱۵
لزوم توجه به مجموعه کار.....	۱۸
جلسه ۱۴۰۰/۸/۱۲.....	۲۰
بررسی شخصی که همراه پیامبر در غار بود.....	۲۰
شواهدی بر نبودن ابوبکر با پیامبر ص در غار.....	۲۱
جلسه ۱۴۰۰/۸/۱۹.....	۲۴
۲: آیه ۵۴ سوره مائده.....	۲۴
استدلال عامه.....	۲۶
نقد استدلال عامه به آیه ۵۴ سوره مائده.....	۲۶
جلسه ۱۴۰۰/۹/۱۰.....	۲۹
بررسی خلقت نوری معصومان علیهم السلام.....	۲۹
خلقت نوری در روایات.....	۲۹
خلقت نوری در آیات.....	۳۱

۳۱ آیة ۷۵ سوره ص.....
۳۴ جلسه ۱۴۰۰/۹/۱۷.....
۳۴ آیة ۳۱ سوره بقره.....
۳۸ جلسه ۱۴۰۰/۹/۲۴.....
۳۸ انتخاب امام توسط خداوند.....
۳۸ اشکال: نفی اختیار از خلق.....
۳۹ پاسخ.....
۴۳ جلسه ۱۴۰۰/۱۰/۱.....
۴۳ دعا در قرآن.....
۴۳ معنای دعا.....
۴۳ اهمیت دعا.....
۴۴ یک: وعده اجابت در پی دعا.....
۴۵ دو: فرمان به دعا به صورت‌های مختلف.....
۴۶ سه: مذمت ترک دعا و تضرع.....
۴۶ تفاوت ورد، دعا و ذکر.....
۴۷ معنای «لو لا دعاؤکم».....
۴۹ جلسه ۱۴۰۰/۱۰/۸.....
۵۰ چند حدیث در اهمیت دعا.....
۵۱ چهار امر نافع.....
۵۳ جمع بین تسلیم و دعا.....
۵۵ جلسه ۱۴۰۰/۱۰/۲۲.....

۵۶ دعایی بسیار مهم
۶۰ علل عدم اجابت دعا
۶۰ ۱: عدم توجه و عدم جدیت
۶۱ ۲: قطع رحم و درخواست گناه
۶۱ ۳: ذخیره آخرت و یا دفع گرفتاری‌ها
۶۳ جلسه ۱۴۰۰/۱۰/۲۹
۶۳ ۴: اشتیاق به صدای بنده
۶۵ ۵: گناه و معصیت
۶۷ ۶: خلاف حکمت بودن
۶۹ جلسه ۱۴۰۰/۱۱/۶
۷۱ ۷: اعطای چیزی بهتر
۷۲ ۸: امتحان الهی
۷۴ ۹: عدم استفاده از وسایل و اسباب
۷۵ ۱۰: اعتقادات انحرافی
۷۵ جلسه ۱۴۰۰/۱۱/۲۷
۷۶ امور مؤثر در اجابت دعا
۷۶ ۱: نفس دعا
۷۷ ۲: نقش زمان و مکان
۷۷ بی‌معنایی دعا بر مبنای ابن عربی
۷۹ جلسه ۱۴۰۰/۱۲/۴
۷۹ سنّت‌های الهی

۷۹	۱: سنّت امتحان.....
۷۹	آیات مربوط به سنّت امتحان.....
۸۳	جلسه ۱۴۰۰/۱۲/۱۱.....
۸۴	تناسب خلقت آسمان و زمین و امتحان انسان.....
۸۴	معنای حتی «نعلم المجاهدین».....
۸۵	آزمایش بودن تمام جریان‌های زندگی و همه حوادث.....
۸۶	جلسه ۱۴۰۰/۱۲/۱۸.....
۸۶	اهمّیت مسئله امتحان و آزمایش.....
۸۹	جلسه ۱۴۰۰/۱۲/۲۵.....
۹۰	حکمت امتحان با وجود علم الهی.....
۹۱	جلسه ۱۴۰۱/۲/۲۱.....
۹۱	امتحان فرشتگان با خلقت آدم از گِل.....
۹۲	جدایی خبیث از طیب با امتحان.....
۹۴	جلسه ۱۴۰۱/۳/۴.....
۹۴	ساده زیستی حضرت موسی و هارون ع برای امتحان فرعون.....
۹۶	وضعیت و موقعیت کعبه برای امتحان خلق.....
۹۷	سرّ امتحانات الهی.....
۹۹	معنای حدیث «کل میسر لما خُلِق له».....
۱۰۱	جلسه ۱۴۰۱/۳/۱۱.....
۱۰۱	سنّت مهلت.....
۱۰۱	سنّت مهلت در آیات و روایات.....

استدراج و معنای آن..... ۱۰۳

جواب از یک سؤال معروف..... ۱۰۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَيْرُ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِ أَبِي الْقَاسِمِ
مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ آلِ اللَّهِ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا

تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّقْلَى

وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱

در بحث تفسیر مسائل بسیاری به فضل الهی مطرح شد. در بحث توحید مسائل مهمه کلامی مطرح شد. مباحث دیگری نیز بحث شد.

آیات مورد استدلال عامه برای خلافت خلفاء

بحثی که قبل از تعطیلات داشتیم بحث امامت در قرآن بود. در این بحث هم آیه‌های متعددی در ارتباط با امامت ائمه معصومین علیهم السلام به تفصیل بحث شد. در همین بحث، جلسات آخر در این مورد بود که: آیه‌هایی که اهل سنت استدلال کردند برای خلافت خلفاء معتقد خودشان کدام است؟ گفتیم: آنها به آیات متعددی استناد کردند و چند آیه صحبت شد.

۱: آیه ۴۰ سوره توبه

از آیاتی که استدلال کردند برای مسئله خلافت خلفاء مورد اعتقاد خودشان، آیه چهل سوره

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۴۰.

مبارکه توبه است (إِلَّا تَتُوبُوا فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ)؛ اگر شما پیامبر را یاری نمی‌کنید، خداوند او را یاری می‌کند.

یکی از موارد یاری کردن مذکور، مسئله غار است که به این کیفیت فرموده است: (إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا)؛ جریانی که در آن جریان، کفار خارج کردند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را، یعنی از مکه.

آنچه که در تواریخ و احادیث هست این است که: خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امر پروردگار - طبق اخبار جبرئیل به حضرتش - قرار شد که از مکه خارج بشوند.

در آن شبی که خارج شدند، آقا امیر المؤمنین علیه السلام را به جای خود قرار دادند که خوابیدند جای پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله، و جریان معروف است به جریان «ليلة المبيت» یعنی شبی که شب خواب است و به جای پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیر المؤمنین خوابیدند.

وجه نسبت دادن خروج پیامبر اکرم از مکه به کافران

بنابر این، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به امر پروردگار خارج شدند، اما اینجا فرموده است: «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»، کفار خارج کردند.

از بیاناتی که رسیده است - در ارتباط با این جمله - یکی این است که:

چون سبب این دستور الهی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله - که خارج بشوند و در غار قرار بگیرند و آن جریان‌های نسبتاً مفصل اتفاق بیفتد - ایداء و اذیت و ناراحتی‌هایی بود که از طرف کفار متوجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌شد، گفته شده که: (إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا).

پس تا اینجا از نظر توضیح خود این آیه شریفه در این جمله این مطلبی است که جای توجه دارد.

(ثَانِي اثْنَيْنِ)؛ در این جریان، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله دومی دو نفر بودند؛ یعنی یک نفر دیگر هم همراهشان بود. (إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ) اینها در غار قرار گرفتند. خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و آن دیگری را در آن غار نصرتشان کرده است.

(إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ)؛ در غار هم جریان چنین شد که: آن کس که با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

وآله بود ترسید، ناراحت شد، می‌لرزید و به وحشت افتاده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به صاحبشان یعنی آن نفر دیگر فرمودند که: **(لَا تَحْزَنْ)**؛ محزون نباش که خدا با ماست **(إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)**؛ خدا کمک ماست.

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ)؛ خداوند متعال آرامش را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یا بر آن نفر دوم نازل کرد. یکی از این دو گفته شده، اختلاف است در این که سکینه را نازل فرمود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله یا بر نفری که با ایشان بود که تعبیر شده به صاحب.

(وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا)؛ و خداوند متعال پیامبر را کمک کرده است به جنود و لشکریانی که شما آنها را نمی‌دیدید. این اشاره است به مواردی در جنگ که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرشته‌ها کمکشان بودند در حالی که کسی آن فرشته‌ها را نمی‌دید.

(وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى)؛ و خداوند - با این نصرت‌های مختلف - قرار داده است کسانی را که کفر ورزیدند در پستی، و کلمه خودش (کلمه الله) را قرار داده است در بلندی **(وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)**؛ و خداست که عزیز و غالب است و کارهایش بر اساس حکمت استوار است.

این ترجمه آیه است تا بعد ببینیم که چه جور استدلال کردند به این آیه برای مسئله خلافت خلفائی که معتقد هستند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِلَّا تَتَضَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا

تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى

وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)^۱

در بحث تفسیر به بحث امامت رسیدیم. در مسئله امامت هم مقداری از مباحث مربوطه بحث شد. درباری تعداد زیادی از آیه‌هایی که - به کمک روایات معتبره و تاریخ قطعی - از آنها، امامت ائمه معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود، صحبت شد.

فعلا به اینجا رسیدیم که: آیه‌هایی که اهل سنت استدلال کردند برای خلافت کسانی که مدعی خلافت آنها هستند، کدام است؟

از این آیه‌ها بخشی گفته شد. از جمله، آیه چهلم سوره مبارکه توبه: (إِلَّا تَتَضَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ (در آیات قبلی، صحبت در این بوده است که: امر به جهاد و جنگ و محاربه با کفار و دشمنان دین شده است، ولی آنچنان که شایسته است از این فرمان الهی تبعیت نشده است. آن وقت فرموده است که: اگر شما نصرت نمی‌کنید پیامبر را، خداوند متعال او را نصرت می‌کند. آیه قبل این است که: (إِلَّا تَتَضَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ) (إِلَّا تَتَضَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)^۲.

آیه قبل‌تر هم این است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ)^۳ حرکت نمی‌کنید مثل اینکه به زمین چسبیدید و به حرف نمی‌کنید.

بعد فرمود: (إِلَّا تَتَضَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ)؛ کجا خدا نصرت کرده است پیامبر را؟ در مواردی که در آیات شریفه به گونه‌های مختلف بیان شده است، مانند جنگ بدر، جنگ حنین و جنگ‌های

۱. سوره توبه(۹)، آیه ۴۰.

۲. سوره توبه(۹)، آیه ۳۹.

۳. سوره توبه(۹)، آیه ۳۸.

مختلف، با فرشته‌ها خداوند پیامبر گرامی را نصرت کرده است و غلبه و پیروزی نصیب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شده است.

حالا یکی از آن موارد نصرت هم جریان غار است: **(إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا)**؛ در زمانی که پیامبر را کفار از مکه کفار خارج کردند.

خارج کردند به این معناست که: توطئه کردند برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به این‌گونه که: از قبائل مختلف افرادی انتخاب بشوند و اینها شبانه به خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - در وقت مناسب - بریزند و حضرت را بکشند و خون پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بین قبائل مختلف عرب تقسیم بشود؛ وقتی تقسیم شد طبیعت کار این است که افراد علاقه‌مند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نخواهند توانست که کاری بکنند، نخواهند توانست که در مقابل این جریان، وضعیتی به وجود بیاورند و کسی را اذیت کنند یا بگیرند و بکشند.

این طرح و برنامه را ریختند. بعد هم جریان مفصل است که در تاریخ و روایات نقل شده و - ان شاء الله - ضمن صحبت‌های آینده آنچه مناسب و لازم باشد گفته خواهد شد.

از آن طرف هم جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله جریان را خبر داد؛ و قرار بر این شد - به امر پروردگار - آقا حضرت امیر علیه السلام جای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بخوابند. این داستان به عنوان «ليلة المبيت» در مدارک مطرح است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خانه بیرون شدند و جریان غار اتفاق افتاد.

از این جریان، این آیه شریفه حکایت می‌کند: **(إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا)**؛ چون اینها طرح قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را ریخته بودند، لذا نسبت داده می‌شود که کفار خارج کردند پیامبر را **(إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ)**؛ در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دومی دو نفر بودند؛ یعنی در این جریان و در غار رفتن، دو نفر بیشتر نبودند: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و یکی دیگر.

(إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ)؛ رفتند وارد غار شدند. آنچه که مشهور است و فراوان گفته شده است در مدارک این که آن نفر دیگر ابوبکر بوده است.

(إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ) چه وقت نصرت کرد خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را؟ وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به همراهشان (به ابوبکر که طبق نظر مشهور همراهشان بود) گفتند: **(لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)**.

او در یک حالتِ ترسِ خاصی قرار گرفته بود که نقل می‌کنند می‌لرزید و ناراحت و محزون بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: **(لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)**؛ نترس! خدا با ماست، خدا کمک می‌کند ما را؛ **(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ)** پس خدا آرامش را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله - طبق معنای مشهور مفسرین و آنچه که به خوبی از خود آیه استفاده می‌شود - نازل نمود و کمک کرد پیامبر را همانجا به جنودی که این جنود دیده نمی‌شدند، یعنی فرشته‌ها.

جمعی که آمده بودند در تعقیب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و تا دم غار هم با قیافه شناس‌هایی که بودند (یعنی کسانی که از رد پایی که افراد حرکت می‌کردند می‌فهمیدند که کجا رفتند و چه کردند) رسیده بودند، پیامبر را ندیدند.

آن فردی که این کاره (قیافه شناس) بود، تا دم غار کفار را با خودش آورد و گفت: از اینجا تجاوز نکرده است.

اینها هم وقتی تا دم غار آمدند، دیدند که دم غار از طرفی عنکبوت‌ها برای خودشان وضعیتی دارند و پرده‌هایی زده شده از خانه‌های عنکبوت و معنایش این است که اینجا کسی بر خوردی نداشته است؛ و نیز دو تا کبوتر هم آنجا برای خودشان لانه گرفته بودند که آن هم باز راه را بر آنها گم می‌کرد؛ چند نفری هم آمدند و یک مقدار داخل غار رفتند اما وقتی این وضع را دیدند گفتند: مسلم است که اینجا کسی نیست، لذا برگشتند. در این جریان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: **(لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ)**.

نزول سکینه بر پیامبر و قرائن آن

ظهور آیه در این است که خداوند سکینه را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل کرد نه بر مصاحب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ چون همه این ضمیرهای قبل و بعد، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مربوط است: «الا تنصروه» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مراد است؛ «فقد نصره الله» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مراد است؛ «اذ اخرج» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مراد است؛ «اذ يقول لصاحبه» ایشان مراد است؛ لذا «فانزل الله سکینته علیه» هم ایشان مراد است.

همه این ضمیرهای قبلی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مربوط است، لذا تناسبش این است که این «علیه» هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مقصود باشد. بعد هم که فرمود: **(وَ أَيْدُهُ)**

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله مراد است.

در تفاسیر متعرض شده‌اند که: این جمعی که آمدند، ملائکه در آنها تصرف کردند و اینها را برگرداندند از دم غار؛ همان‌گونه که در جنگ‌ها فرشته‌ها می‌آمدند و کمک می‌کردند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را، به این که دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را می‌زدند، از بین می‌بردند و می‌کشند. اینجا هم در آنها تصرف کردند و به هر صورتی که می‌خواستند اینها را برگرداندند.

پس آیه شریفه - حدودا - معنایش این است. بعضی‌ها هم گفتند (البته از اهل سنت) که این «سکینه علیه» یعنی بر مصاحب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

استدلال عامه

در استدلالی که شده است از چند چیز استفاده کرده‌اند:

یک: اینکه گفتند: این «ثانی اثنین» یعنی دو نفر بودند، و این که با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده ابوبکر بوده و این یک امتیاز است.

دو: تعبیر «صاحب» شده است.

سه: اینکه ضمیر «سکینه علیه» را به صاحب برگرداندند، یعنی خدا سکینه و آرامش را نازل فرمود بر صاحب پیامبر؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که همیشه سکینه داشتند، لذا بر صاحب پیامبر سکینه نازل شد.

نتیجتاً - با توجه به این جهاتی که در این آیه هست - اینها را امتیازاتی برای ابوبکر گرفته‌اند. ان شاء الله در جلسه بعد صحبت می‌کنیم که اینها آیا می‌تواند امتیاز باشد یا نمی‌تواند؛ اما بر فرض که همه اینها را هم قبول کنیم (یعنی بگوییم که «ثانی اثنین» ابوبکر بوده، «لصاحبه» هم بگوییم صاحب اطلاق شده بر ابوبکر، «سکینه» هم بر او نازل شده باشد) اینها دلیل بر خلافت نمی‌شود.

به بیان دیگر، اولاً اینها همه‌اش مخدوش است که - ان شاء الله - یک به یک بحث تفصیلی خواهد شد؛ و ثانیاً به فرض اینکه همه اینها به جای خودش محفوظ باشد، دلیل بر خلافت نمی‌شود. فوقش این است که امتیازاتی می‌شود برای ابوبکر، ولی به مسئله خلافت مربوط نیست؛ با آن نصوص فراوان و بسیاری که برای خلافت مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام

بوده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا

تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى

وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) ۱

در بحث تفسیری در ارتباط با آیات اعتقادی و کلامی به مسئله امامت رسیدیم. آیاتی که در قرآن کریم - به کمک روایات متواتره و تاریخ معتبر - در ارتباط با مسئله امامت ائمه معصومین علیهم السلام و ولایت و خلافت‌شان به نظر می‌رسید، بسیاری از آنها صحبت شد. در نقطه مقابل گفته شد که: آنهایی که معتقد به خلافت دیگران هستند نیز از آیات شریفه قرآن برای خلافت مدعیان خلافت استدلال کرده‌اند. بعضی از آیات بحث شد.

آیه‌ای که اخیراً مورد صحبت بود آیه غار بود.

(إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ)؛ اگر شما پیامبر را نصرت نمی‌کنید، خداوند ایشان را یاری کرده

است در موارد مختلف از جمله: (إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا).

بر اساس توطئه جمع کفار و مخالفین، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار شد از مکه خارج

بشوند: (إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا)، در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نفر دوم بودند:

(ثَانِيًا إِثْنَيْنِ)، نفر دیگر گفته می‌شود که ابوبکر بوده و بالنتیجه این یک امتیاز است: (إِذْ هُمَا فِي

الْغَارِ)، باز «اذ هما» گفته شده است و زکری از آن شده است. در ادامه فرموده: (إِذْ يَقُولُ

لِصَاحِبِهِ)، باز تعبیر شده به کلمه «صاحب» نسبت به خلیفه اولی که مدعی خلافتش هستند، و

نیز گفته شده: (لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)، خدا با ماست؛ این هم باز امتیاز دیگری است. (فَأَنْزَلَ اللَّهُ

سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) گفتند این «انزل الله سکینته علیه» یعنی بر ابوبکر؛ این هم یک امتیاز است.

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۴۰.

اینها امتیازاتی است که موجب می‌شود زمینه این استدلال فراهم بشود که: کسی که دارای چنین امتیازاتی است، شایسته است برای این که خلیفه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بشود. فخر رازی به خصوص به عنوان استدلال بر خلافت از این آیه خواسته استفاده می‌کند. در ارتباط با آنچه که گفتیم، در جلسه قبل گفته شد که:

به فرض که اینها امتیاز باشد، دلالت بر خلافت نمی‌کند، ربطی به خلافت ندارد. فرضاً کسی امتیازاتی داشته باشد (اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امتیازات مختلفی داشتند)، وقتی دلالت بر خلافت می‌کند که در ارتباط با خلافت نقشی داشته باشد و الا که معنا نخواهد داشت.

نقد استدلال عامّه به آیه ۴۰ سوره توبه

افزون بر این می‌گوییم: اینها امتیاز هم نیست؛ اگر بعضی - به خصوص - مذمت نباشد امتیاز نیست؛ در این مورد آنچه که کفایت می‌کند که بخوانیم و از این آیه بگذریم مطلبی است که در تفسیر تبیان مرحوم شیخ الطائفه شیخ طوسی بیان کرده‌اند که نسبت به این آیه شریفه و اشاره به این مسائلی که عرض شد بیانی در پایان تبیین آیه دارند.

ایشان چنین فرمودند: «و لیس فی الایة ما یدل علی تفضیل ابي بکر».^۱

در آیه چیزی که دلالت کند بر فضیلت ابي بکر وجود ندارد، چرا؟ یک یک اینهایی که عرض کردم را آورده‌اند و اشاره کرده‌اند که چه طور فضیلت نیست:

یک: این که گفته شده: «ثانی اثنین»، یعنی دو نفر بودند، پس این یک امتیاز است.

این‌گونه ایشان جواب دادند: «لأن قوله (ثانی اثنین) مجرد الاخبار أن النبی خرج و معه غیره»؛^۲ این می‌رساند که پیغمبر با کسی دیگر بودند.

اما آن فرد دیگر خوب یا بد است؟ وضعیت چیست؟ به دلیل دیگری باید معلوم بشود. از نفس این - که با کس دیگری بودند - چیزی استفاده نمی‌شود.

دو: «و كذلك قوله: (إذ هما فی الغار)» این هم اخباری است که: وقتی خارج شدند کجا رفتند؛ یعنی وارد غار ثور شدند: «خبر عن کونهما فیهِ».^۳ این نفس اخبار است که دلالت بر مدح یا ذمی در آن وجود ندارد.

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۲.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۲.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۲.

سه: «و قوله (إِدُّ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ)»، از همه بیشتر روی کلمه «لصاحبه» اصرار دارند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به همراه خودش «صاحب» گفتند. اینجا هم ایشان این‌گونه فرمودند: «لا مدح فيه أيضاً»، این هم مدحی را نمی‌رساند، «لأن تسمية صاحب لا تفيد فضيلة»، در قرآن کریم کلمه صاحب در ارتباط با مؤمن و کافر - که با هم بودند - استعمال شده است.

در سوره کهف گفته شده که: مؤمنی به صاحبش - که کافر بود - چنین گفت. پس کلمه صاحب در خود قرآن در مورد دو نفر - که یکی کافر و یکی مؤمن بود - استعمال شده است، لذا دلیل بر مدح نخواهد بود.

«لأن تسمية صاحب لا تفيد فضيلة، ألا ترى أن الله تعالى قال في صفة المؤمن و الكافر: (قال له صاحبه و هو يحاوره أ كفرت بالذي خلقتك)»^۱ یعنی این مؤمن و کافر که با هم بودند، مؤمن به آن کافر چنین گفت: (قال له صاحبه و هو يحاوره أ كفرت بالذي خلقتك). یکی به دیگری می‌گوید: آیا کافر شدی به خدایی تو را خلق کرده است؟

تا آنجا این استدلال به کلمه «صاحب» نادرست است که در استعمالات عرب بر الاغ و بهیمه‌ای که کسی همراه خودش داشته باشد، کلمه «صاحب» استعمال شده است! پس کلمه «صاحب» چیزی را به وجود نمی‌آورد و نفعی نخواهد داشت: «و قد يسمون البهيمة بأنها صاحب الإنسان، كقول الشاعر: (و صاحبي بازل شمول) و قد يقول الرجل المسلم لغيره: أرسل اليك صاحبي اليهودي، و لا يدل ذلك على الفضل»^۲.

«و قوله: (لا تخزن)» این هم امتیاز نیست، بلکه اتفاقاً مذمت است، چون این ترسیده و رعشه‌ای در وجودش به وجود آمده و خوف کذایی پیدا کرده است؛ و فرضاً اگر مذمت نباشد، امتیاز نیست: «و قوله (لا تخزن) إن لم يكن ذمماً فليس بمدح بل هو نهي محض عن الخوف»^۳.

«و قوله: (إن الله معنا) قيل: إن المراد به النبي صلى الله عليه وآله، و لو أريد به أبو بكر معه لم يكن فيه فضيلة»، اولاً که خیلی وقت‌ها «معنا» گفته می‌شود و خود پیغمبر مقصودند؛ ولی اگر از این صرف نظر کنیم و بگوییم خیر، «معنا» یعنی خدا با ماست، یعنی با من و تو که

۱. سوره کهف (۱۸)، آیه ۳۷.

۲. التبيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۲ - ۲۲۳.

۳. التبيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۳.

۴. التبيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۳.

ابوبکر را هم شامل شود، باز هم دلیل بر مدح او نمی‌شود؛ چون خیلی از اوقات گفته می‌شود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»، در حالی که مذمت است برای طرف، زیرا طرف دارد یک خلافتی انجام می‌دهد رفیقش می‌گوید: این کارها را نکن! خدا با ماست؛ یعنی خدا دارد می‌بیند. پس «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» دلیل بر مدح نیست. «و قوله: (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) قيل إن المراد به النبي صلى الله عليه وآله، و لو أريد به أبو بكر معه لم يكن فيه فضيلة، لأنه يحتمل أن يكون ذلك على وجه التهديد، كما يقول القائل لغيره إذا رآه يفعل القبيح: لا تفعل! إن الله معنا، يريد أنه متطلع علينا، عالم بحالنا»^۱.

«و السكينة»؛ جلسه قبل گفته شد سکینه - به قرینه همه ضمیرهایی که در این آیه هست - به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بر می‌گردد، و اگر بخواهد به ابوبکر برگردد خلاف سیاق آیه است. بنابراین، (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ) یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله.

اگر گفته بشود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که همیشه سکینه دارند، پس ایشان مراد نیست. می‌گوییم: نه، در آیات دیگر هم تصریح شده که: (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ)^۲؛ بنابراین، مشکلی ندارد که در عین حال نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله گفته شده باشد.

«و السكينة قد بينا أنها نزلت على النبي صلى الله عليه وآله بما بيناه من ان التأييد بجنود الملائكة»؛ یعنی «آیده» به پیغمبر مربوط است، «آیده بجنود من الملائكة» و بالنتیجه، سکینه هم از قبیل همان تأیید به ملائکه است و مشکلی ندارد، هر دو در یک سیاق و یک مسیر است: «كان يختص بالنبي صلى الله عليه وآله، فأين موضع الفضيلة للرجل لولا العناد؟»^۳.

اگر کسی معاند باشد و بخواهد لجاج کند می‌گوید اینها فضیلت است، اما اگر نخواهد عناد کند، اعتراف می‌کند که اینها دلالت بر فضیلت نمی‌کند.

بعد هم صاحب تفسیر تبیان می‌گوید: اینهایی که گفتیم نمی‌خواستیم طعنی برای ابی بکر گفته بشود، بلکه خواستیم بگوییم که: این آیه در زمینه مورد ادعا - که جمعی گفته‌اند فضیلتی است برای او - دلالت ندارد، و فضیلتی برای او نیست: «و لم نذكر هذا للطعن على أبي بكر بل بينا

۱. التبيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۳.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۲۶.

۳. التبيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۳.

أن الاستدلال بالآية على الفضل غير صحيح»^۱.

در هر حال، پس این آیه دلالت بر فضیلت نمی‌کند.

لزوم توجه به مجموعه کار

به اضافه، همیشه مجموعه کار را در مسئله باید بررسی کرد، یعنی بخواهیم ببینیم یک کسی فضیلت دارد یا ندارد - در ارتباط با وضعیت او - جمع بندی مجموعه زندگی او لازم است. بنابراین، به فرض که اینها هم باشد - که گفته شده است و یک کسی به ذهنش بیاید که مختصر فضیلتی هم هست - ولی اگر یک کسی کارهایی کرده باشد که در آخر عمر شقی شده است، دیگر سودی ندارد، چون نهایت کار ملاک است.

اگر یک کسی سخی هم باشد، ولی در نهایت شقی باشد، آن سخاوت کذایی نمی‌تواند برای او نقشی داشته باشد. در نهایت کار و جمع بندی زندگی افراد - با توجه به اعمالی که انجام دادند - نادرستی آنها و عدم فضیلتشان و عدم شایستگی و لیاقتشان برای مسئله خلافت از مسائل بی‌نیه می‌شود.

بالتجیه، این مجموع را باید در نظر گرفت. در زاهدان - حدود ۳۵ سال قبل - یک جلسه‌ای بود و جمع زیادی هم بودند، بی‌مبالغه پانصد نفر از دبیرها بودند از مرد و زن، در یک مسجد بزرگی که دو در هم داشت؛ بنده هم بحث امامت می‌گفتم. بعد از صحبت، یک خانمی آمد و یک کتابی هم آورد به نام «موافقات عمر».

ظاهراً یک جایش نوشته بود که در «تفسیر مجمع البیان» آمده که: در جنگ بدر بعضی را که اسیر گرفته بودند از کفار، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند «فدیه» بگیریم و آزادشان کنیم، مؤمنین هم چنین نظری داشتند، ولی عمر گفت اینها را بکشید، بعد آنجا از مجمع البیان نقل کرده بود که: جبرئیل آمد و گفت: حق با عمر بود و خوب بود که می‌کشید اینها را نه اینکه پول می‌گرفتید، و این فضیلت کذایی جوابش چیست؟

من آنجا گفتم: الآن مجمع نیست که ببینم درست است یا نه؛ به فرض که باشد، ولی اگر در مکتبی یک اصل قطعی داشته باشیم اگر چیزی با آن اصل قطعی سازگار نبود یا مردود است یا توجیه می‌شود؛ از اصول قطعی مکتب وحی است که پیامبر گرامی اشرف کائنات هستند؛ و

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۳.

بنابراین، اگر این چنین باشد که اینجا حق با چنین کسی باشد، جای خدشه در این مسئله پیدا می‌شود؛ و این مسئله، مسئله‌ای است قطعی و حتمی؛ پس با وجود اصل قطعی، آنچه که با آن اصل قطعی موافق نباشد یا مردود است یا تأویل می‌شود.

بالتیجه، باید آخر کار را دید؛ یعنی در مجموع کسی که با آن همه نصوص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام (شب و روز، در اجتماع کوچک و اجتماع بزرگ، در سفر و در حضر، از ابتداء بعثت تا هنگام رحلت، و در همه وقت نص بر خلافت امیرمؤمنان کردند)، چنین مخالفتی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده است، اینها امتیازی برای او نخواهد بود تا چه رسد به مسئله خلافت.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِلَّا تَتَّصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا

تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى

وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) ^۱

در بحث تفسیری که عنوان بحث آیات اعتقادی و کلامی قرآن کریم بود مباحث بسیاری تا کنون صحبت شده است.

بحثی که اخیرا مطرح شد استدلال‌های اهل سنت به بعضی از آیات در ارتباط با خلافت مدعیان خلافت بود.

آیه آخر مورد صحبت، آیه غار بود. این هم صحبت شد. در تفسیر فخر رازی (تفسیر کبیر) حدود ده - دوازده تا فضیلت از این آیه برای خلیفه اولشان مطرح کرده است. و بالنتیجه، خواسته است که زمینه‌ای برای افضلیت و بعد هم مسئله خلافت درست کند.

آیه مطرح شد، و آن نقاط مهم مورد استدلال هم صحبت شد، و پاسخش هم داده شد؛ و گفتیم آیه - اگر نگوئیم که دلالت بر مذمت دارد - دلالت بر فضیلت هرگز ندارد.

بررسی شخصی که همراه پیامبر در غار بود

مطلبی که امروز به عرضتان می‌رسد اجمالا این است که:

اساسا اینکه شخص همراه پیامبر گرامی، همان خلیفه اول نزد اهل سنت باشد، خودش مورد

تردید است.

به اضافه، اگر هم باشد، حرف‌هایی که گفتیم مشکلی ندارد، و فضیلت و فضائل اثبات نمی‌شود، بلکه بعضی از تعابیر به واقع روشن است در اینکه او وضعی داشته است در جهت

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۴۰.

حق، زیرا ترس عارضش شده بود، و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «لا تحزن ان الله معنا». به اضافه، اینها دلیل برای خلافت - به هیچ وجه - نمی‌شود.

از این حرف‌ها گذشته، اساسا این «ثانی اثنین» فردی که با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده آیا همان مدعی خلافت بوده یا خیر؟

خود این مسئله مورد تردید است. خاطر می‌آید بزرگواری یک کتابی در این مورد نوشته‌اند (نقد ادله خلافت؛ تالیف جناب آیه الله نجم الدین طبری) که بسیار کتاب جالب و خوبی است در این زمینه، ادله خلافت معصومین علیهم السلام بیان شده، اشکالات مطرح شده و به تفصیل در این بحث وارد شده‌اند.

ایشان قبل از ورود در مباحث، به تفصیل همین مسئله استناد آیه شریفه در ارتباط با این که چه کسی همراه پیامبر بوده را مطرح کرده، و این را - که ابوبکر بوده - مورد تردید قرار داده است و شواهدی برای این تردید بیان کردند.

در صفحه ۱۲۷ این کتاب - با توجه به روایتی که بخاری نقل کرده است - وارد این بحث شده‌اند که با توجه به شواهد متعدد، همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در غار، امری مسلم و قطعی نیست و قابل تردید است.

شواهدی بر نبودن ابوبکر با پیامبر ص در غار

یک، بسیاری از محدثین و مورخین اهل سنت روایتی را از عبد الله بن عمر نقل کردند که نشان می‌دهد ابوبکر قبل از رسول خدا به مدینه مهاجرت کرده بود و هنگام مهاجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از مکه به مدینه، ابوبکر در مدینه حاضر بوده و نمی‌تواند همراه رسول خدا باشد.

آن وقت، نقل کرده‌اند که: مالک بن انس، عبد الرزاق صنعانی، محمد بن اسماعیل بخاری، سلیمان بن احمد طبرانی و... این حرف را از عبد الله بن عمر نقل کرده‌اند که: قبل از آمدن رسول خدا به مدینه، سالم مولی ابی حذیفه در مسجد قبا برای مسلمانانی - که زودتر از پیامبر به مدینه آمده بودند - نماز جماعت می‌خواند و ابوبکر و عمر نیز در نماز جماعت سالم مولی ابی حذیفه حاضر شده بودند و به او اقتدا کرده و پشت سرش نماز می‌خواندند.

پس بنابراین، با توجه به این نقل، «ثانی اثنین از هما فی الغار» قطعیتی ندارد که خلیفه اول

اهل سنت باشد؛ زیرا اگر ابوبکر هنگام مهاجرت، پیامبر را همراهی می‌کرده و در غار ثور همراه آن حضرت بوده چگونه در همان زمان در مدینه حاضر بوده و نمازهایش را با جماعت و پشت سر سالم مولی ابی‌حذیفه می‌خوانده است؟

دو، اگر چنین چیزی باشد و فضائلی برای خلیفه اول اهل سنت باشد، باید در موارد حساس به این فضیلت و این آیه استناد می‌کردند، مثلاً در همان سقیفه، استناد می‌شد به این که: من کسی هستم که در غار با پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بودم و چنین و چنان و افتخاری به این صورت برای خودش بیان می‌کرد، ولی نکرده است، و هیچ کجا چنین افتخاری را برای خودش بیان نکرده است.

در اینجا دو احتمال هست: یا اینکه در غار با پیامبر نبوده، و یا اینکه اصلاً افتخار نمی‌دانسته این را.

ابوبکر در جریان سقیفه مسائلی از قبیل: سبقت داشتن مهاجرین بر انصار، خویشاوندی با رسول خدا و خویشاندی قریش با تمام قبائل عرب را مطرح کرده است، ولی این مسئله را مطرح نکرده، طبعاً اگر می‌بود صحبتش را می‌کرد.

سه، عدم نزول آیه درباره ابوبکر.

شاهد سوم این است که عایشه می‌گوید: در ارتباط با خاندان ابوبکر هیچ آیه‌ای - جز آن که مربوط به مسئله افک است - نازل نشده است.

بر اساس روایتی که بخاری از عایشه نقل کرده، عایشه معتقد است - به جز آیاتی که در قصه افک درباره عایشه نازل شده - هیچ آیه‌ای درباره خاندان ابوبکر نازل نشده است. اعتراف عایشه در حضور جمعی از صحابه و فرزندان ابوبکر صورت پذیرفته و احدی از حاضرین به عایشه اعتراض نکرده است. هیچ کس نگفته تو بی‌خود می‌گویی، آیه غار در ارتباط با ایشان هست مثلاً.

پس اگر آیه غار - که مهمترین افتخار و فضیلت ابوبکر به حساب می‌آید - درباره ماجرای هجرت (و همراهی ابوبکر با پیامبر) نازل شده چرا صحابه‌ای که به نظر اهل تسنن، عادل هستند از این فضیلت دفاع نکردند؟ و چرا شک و تردیدها را درباره نزول آیه در مورد ابوبکر از بین نبردند؟

چهار، از زمان‌های قدیم درباره نزول آیه در مورد ابوبکر شک و تردیدهایی وجود داشته و

برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام نیز منکر نزول آیه در باره ابوبکر بودند. این هم شاهد بر این معناست که مسئله (همراهی ابوبکر با پیامبر در غار)، مورد تردید است.

به واقع اگر کسی دقت کند، این آیه - اگر نگوییم که مذمتی از آن استفاده می‌شود به خاطر بعضی از عبارات مربوطه - فضیلتی در کار نیست تا چه رسد به اینکه بخواهد برای اثبات خلافت نقشی داشته باشد. به اضافه اینکه اساساً مورد تردید است که آیا «ثانی اثین اذهما فی الغار» ابوبکر بوده است یا خیر؟ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى

الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) ^۱

در بحث تفسیر، موضوعات متعدد اعتقادی و مباحث کلامی به فضل الهی تا کنون مطرح شده است. مسئله اخیر مورد بحث، مسئله ولایت و امامت و خلافت در قرآن کریم بود.

در این مورد بخش مهمی از آیات شریفه ای که دلالت بر امامت و خلافت مولا امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام - با کمک روایات معتبره و تاریخ قطعی - مطرح است به عرض رسید.

بعد به این مسئله پرداخته شد که: اهل سنت به آیات متعددی استدلال کردند برای خلافت مدعیان خلافت به نظر خودشان. در این خصوص هم چند آیه‌ای صحبت شد. از جمله، آیه شریفه است که قرائت شد.

از جمله تفسیرهایی که در آن، این مطلب به جد و مفصل مطرح شده، تفسیر کبیر (تفسیر فخر رازی) است که در ذیل همین آیه شریفه مفصل و مبسوط بحث کرده است.

به اختصار استدلال ایشان و پاسخ استدلال به عرض رسید. البته کتاب «نقد ادله خلافت» کاملاً در این موارد مباحث را به خوبی بررسی کرده است. هر کس بخواهد بیشتر آیات مربوطه را ببیند به همین کتاب «نقد ادله خلافت» تألیف آیت الله نجم الدین طبری مراجعه کند.

۲: آیه ۵۴ سوره مائده

خداوند سبحان می‌فرماید:

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۴۰.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان(نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد(و شایسته ببیند) می‌دهد؛ و(فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ)؛ ای اهل ایمان! کسانی که مرتد شوند و برگردند از دین، سپس خداوند متعال جمعی را به وجود خواهد آورد که اینها این صفات را دارند:

یک، خدا آنها را دوست دارد؛ آنها هم خدا را دوست دارند. این یکی از اوصافشان است. دو، (أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)، اینها نسبت به اهل ایمان متواضع و فروتن هستند، کاملاً رعایت فروتنی و تواضع را دارند در حدی که گفته می‌شود: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، و اینها نسبت به کفار بسیار عزت نشان می‌دهند(أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ)، نسبت به کفار برخوردارشان این چنین است که با عزت برخورد می‌کنند.

سه، از صفاتشان این است که: (يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) جهاد می‌کنند و می‌جنگند در راه خدا.

چهار، از صفاتشان این است که: در راه خدا هیچ سرزنشی آنها را از حرکت در مسیر حق

۱. سوره مائده(۵)، آیه ۵۴.

باز نمی‌دارد: (وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ)، و این هم از عنایت خداست بر این قوم (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

معنی آیه مشخص است.

استدلال عامه

تقریر استدلال این است که:

این آیه منطبق است بر دوران خلافت خلیفه اول به نظر اهل سنت.

پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله که رحلت فرمودند، جمعی از اسلام برگشتند و مرتد شدند؛ خلیفه اول اهل سنت با آنها جنگیده است و آنها را مغلوب کرده است، چون این چنین است و از طرفی هم او خدا را دوست داشته خدا هم او را دوست داشته و جمعی هم که با او در جریان جنگ با مرتدها بودند طبعاً این چنین هستند، و چون تطبیق می‌کند این آیه شریفه از نظر جنگ با مرتدها و از طرفی منظور خود پیغمبر هم نیست به خاطر این که فرمود: «فسوف يأتي الله بقوم»، لذا بر بعد از رحلت تطبیق می‌کند به حکم تاریخ؛ یعنی این آیه شریفه با جریان محاربه خلیفه اول (به نظر اهل سنت) با جمع مرتدها منطبق است، پس اینها - به حکم این آیه - دارای این صفات خواهند بود: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»؛ اینها صفات فوق العاده و بسیار ارزنده‌ای است.

چون این جریان منطبق است با دوران خلافت خلیفه اول اهل سنت پس اینها دارای این صفات هستند، و کسانی که چنین هستند مورد تصویب و رضایت الهی‌اند. لذا اینها راهشان طبعاً راه صحیحی است، پس خلافت اولی هم خلافت درستی است.

خلاصه، شأن نزول آیه، بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. اینها دارای صفاتی هستند که دلالت می‌کند بر صحت روششان، و صحت روششان موجب این می‌شود که خلیفه‌ای هم که بر آنها حاکم بوده خلافتش به حق باشد. این استدلالشان است.

نقد استدلال عامه به آیه ۵۴ سوره مائده

در این باره عرض می‌شود: پاسخ این استدلال مشخص است:

یک، اینکه این آیه شریفه را وقتی - به طبع حال - مراجعه کنیم، می‌بینیم آیه‌ای است عام؛ به طور کلی فرموده‌اند: گروه‌هایی خواهند آمد که اینها چنین صفت‌های خوبی دارند و با مرتدها

می‌جنگند، این کلی است و عمومیت دارد.

آن وقت، هر کسی هم که با مرتدها جنگیده باشد این چنین نیست که دارای این صفات باشد؛ یعنی از جنگ با مرتدها نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که دارای این صفات هم هست.

دقت کنید! این نکته لطیفی است که به عرضتان می‌رسد که: طبق آیه، اینها با مرتدها می‌جنگند و دارای این صفات هستند؛ نه اینکه هر که با مرتد بجنگد دارای این صفات است؛ آیه می‌گوید: آنها دارای این صفات هستند که از جمله با مرتدها می‌جنگند و از جمله «يُحِبُّونَ اللَّهَ وَ يُحِبُّهُمْ» هستند و از جمله «اعزة... و اذلة...» هستند؛ نه اینکه به محض جنگیدن با مرتد دارای این صفات حتما هستند.

ممکن است کسی قدرت داشته باشد، با مرتد هم بجنگد، ولی دارای این صفات نباشد؛ بلکه دلیل‌های قطعی و روشن بر نادرستی و عدم صحت کار و رفتارش - از جهات مختلف دیگر - اثبات بشود. پس صرف جنگیدن با مرتد معنایش این نیست که دارای این خصوصیات هم هستند. بله، همه این خصوصیات در ارتباط با آن قومی که ارزنده هستند مطرح است، ولی این عام است و در طول تاریخ اسلام آن کسی که به حق باشد، در مسیر مبارزه با ارتداد هم کاری کرده باشد و بعد هم دارای این صفات باشد مورد تمجید قرار گرفته است.

پس اولاً، اینکه شأن نزول آیه اینها هستند دلیل ندارد؛ بلکه آیه عام است و در طول تاریخ هر کس که چنین باشد و دارای این صفات باشد مورد نظر می‌باشد.

در تفاسیر خود اهل سنت هم اختلاف است در اینکه شأن نزول آیه چیست. بعضی گفتند: شأن نزولش اهل یمن بودند. بعضی گفتند: شأن نزولش بعضی از انصار بودند. بعضی از تفاسیر اهل سنت گفتند: شأن نزول مهاجرین بودند.

پس دلیلی - از نظر شأن نزول - در کار نیست؛ اما از نظر محتوی، محاربه با جمع مرتد در تاریخ خلافتِ اولی رخ داده است، ولی این کار که شده طبق نکته‌ای که اول گفتم، دلیل بر این نیست که پس صفات بعدی را دارند؛ بلکه این صفات خود به خود باید بررسی بشود.

از جمعی که این صفات را داشته باشند و وضعشان این باشد - با توجه به تاریخ فراوان و مستندهای روشن که خود اهل سنت هم بیان کرده‌اند - آقا حضرت امیر علیه السلام مورد اتفاق است که ایشان جنگیدند با کسانی که از اسلام برگشتند و بعد این صفات را هم (به تصدیق هر کس که مقداری انصاف داشته باشد و مقداری بررسی تاریخی داشته باشد و مقداری در این

مسائل ورود داشته باشد) دارا بوده است.

وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام - که در تفاسیر شیعه شأن نزول را هم آقا حضرت امیر و جمعشان در ارتباط با جنگ جمل و جنگ‌های مختلف دیگری که رخ داده است بیان کردند - مصداق بارز آیه هستند.

به اضافه این نکته که: مجموع مسائل را باید با هم بررسی کرد؛ با ادله روشنی که برای خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام در خود کتب اهل سنت هم موجود است، و با توجه به مطاعنی که برای کسانی که با حضرت مخالفت کردند وجود دارد و باز در مستندات خودشان موجود است به این نتیجه می‌رسیم:

همچنان که در روایات شیعی آمده است، این آیه در ارتباط با غاصبین است؛ مرتدین، همان غاصبین خلافت اهل البیت علیهم السلام هستند، و کسانی که با آنها در نبرد خواهند بود باز خاندان رسالت علیهم السلام هستند که روایات متعددی در این زمینه هست.

بالنتیجه، تمسک به دلالت این آیه بر خلافت ابوبکر - آنچنان که استناد کردند به این آیه شریفه - خیلی روشن است که استدلال نادرست و بی‌جایی است.

البته برای اینکه هرچه بهتر و مبسوط تر - که من به اختصار گفتم - بر این مطلب واقف شوید به کتاب «نقد ادله خلافت» مراجعه کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ)^۱

در ارتباط با مباحث کلامی و اعتقادی قرآن کریم به فضل الهی مباحث بسیاری در توحید، نبوت، جبر و اختیار، حدوث و قدم و بسیاری از مسائل دیگر صحبت شد. بحث اخیر ما پیرامون ادله امامت در قرآن کریم - به کمک روایات - و ادله اهل سنت در ارتباط با خلافت مدعیان خلافت بود. قسمت اهم آن هم صحبت شد و عرض شد که: اگر کسی بخواهد مطالب را در این مورد به تفصیل ببیند، به کتاب «نقد ادله خلافت» آیت الله نجم الدین طبری مراجعه کند که کتاب جامع و کاملی است.

بررسی خلقت نوری معصومان علیهم السلام

از این جلسه قرار است مقداری در مورد مسئله خلقت نوری معصومین علیهم السلام بحث کنیم.

خلقت نوری در روایات

خلقت نوری - که نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام مطرح است - از مسائلی است که احادیث فراوان در کتب عامه و خاصه پیرامون آن نقل شده است. سؤال این است که: آیا این مسئله‌ای که با این اهمیّت در روایات آمده است، زمینه‌ای در قرآن کریم دارد یا خیر؟

نخست، یک حدیث در خلقت نوری به عرضتان می‌رسد که نمونه دهها حدیث است.

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

«وَيُؤَيِّدُهُ مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ أَنْ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. فَقَالَ اللَّهُ: يَرْحَمُكَ رَبُّكَ. فَلَمَّا أَسْجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ تَدَاخَلَهُ الْعُجْبُ فَقَالَ: يَا رَبِّ خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنِّي؟ فَلَمْ يُجِبْ. فَقَالَ الثَّانِيَةَ فَلَمْ يُجِبْ. فَقَالَ الثَّلَاثَةَ فَلَمْ يُجِبْ. ثُمَّ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: نَعَمْ، وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ. فَقَالَ: يَا رَبِّ فَأَرِنِيهِمْ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ: ارْفَعُوا الْحُجُبَ، فَلَمَّا رُفِعَتْ فَإِذَا بِخَمْسَةِ أَشْبَاحٍ قُدَّامَ الْعَرْشِ. فَقَالَ: يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: يَا آدَمُ هَذَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّ وَ هَذَا عَلِيُّ ابْنُ عَمِّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةُ نَبِيِّ وَ هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَاهُمَا وَ وَكَلَدَا نَبِيِّ. ثُمَّ قَالَ: يَا آدَمُ هُمْ وَوَلَدُكَ، فَفَرِحَ آدَمُ بِذَلِكَ فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا مَا غَفَرْتَ لِي فَغَفَرَ لَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^١

و «يؤيده» نسبت به حدیث قبل است، یعنی این حدیث، حدیث قبل را تأیید می‌کند. حضرت آدم عطسه زد، «فألهمه الله أن قال: الحمد لله رب العالمين»؛ خداوند به ایشان الهام کرد و ایشان حمد گفت. «فقال الله: يرحمك ربك. فلما أسجد له الملائكة»؛ وقتی امر شدند فرشته‌ها که سجده کنند بر حضرت آدم و سجده هم کردند «تداخله العجب»؛ یعنی زمينه این که «من این هستم!» در حضرت آدم پیدا شد. «فقال: يا رب خلقت خلقا هو أحب إليك مني؟». از من هم خلقی محبوب‌تر درست کردی که فرشته‌ها را امر کردی سجده کنند بر من؟ «فلم يجب» خدا جواب نداد. «فقال ثانية» دومرتبه سؤال کرد حضرت آدم، «فلم يجب» باز خداوند متعال جوابی نفرمود. «فقال الثالثة» نوبت سوم هم همین طور. «فلم يجب ثم قال سبحانه وتعالى

١. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٥٢ - ٥٣.

«؛ آن وقت خداوند متعال فرمود: «یا آدم خلقت خلقا لولا هم ما خلقتك» یک خلقی خلق کردم که اگر آنها نبودند اصلا تو را خلق نمی‌کردم. «فقال: یا رب فأرنيهم»؛ حضرت آدم گفت نشانم بده اینها کیستند؟ «فأوحى الله إلى ملائكة الحجب» به ملائکه حجب دستور رسید: «ارفعوا الحجب». حجب را کنار بزنید. «فلما رفعت» حجب کنار زده شد. «فإذا بخمسة أشباح قدام العرش» حضرت آدم دید قدام عرش پنج شبح نوری وجود دارند. «فقال: یا رب من هؤلاء؟ فقال: یا آدم هذا محمد نبی، و هذا علي ابن عمه و وصیه، و هذه فاطمة ابنة نبی، و هذان الحسن و الحسين ابناهما و ولدا نبی. ثم قال: یا آدم هم ولدك. ففرح بذلك. فلما اقترب الخطیئة». وقتی جریان خطای حضرت آدم - که در قرآن کریم بیان شده است - رخ داد «قال: یا رب أسألك بمحمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين إلا ما غفرت لي. فغفر له و هو قوله تعالى: فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ که این کلمات هم تأویلش ائمه علیهم السلام هستند.

این را به عنوان یک حدیث از خلقت نوری خواندم نه به عنوان یک آیه در این مورد.

خلقت نوری در آیات

افزون بر احادیث فراوان، دو تا آیه نیز به نظر می‌رسد که به خلقت نوری اشاره دارند.

۱: آیه ۷۵ سوره ص

یکی آیه شریفه ذیل است:

«قال يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي أستكبرت أم كنت من العالين»^۱ گفت: «ای

ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر

کردی یا از برترین‌ها بودی؟!»

امر شد به فرشته‌ها که سجده کنید بر آدم. آنها سجده کردند، اما ابلیس سجده نکرد. به ابلیس

گفته شد: (یا إبليس ما منعك أن تسجد؟) چه شد سجده نکردی؟ (أستكبرت أم كنت من العالين)؛

۱. سوره ص (۳۸)، آیه ۷۵.

کبر و رزیدی یا جزء گروه عالین بودی؟

گاهی «عالین» در قرآن کریم به معنای مفسدین آمده است که آن مسئله دیگری است. وقتی مستقل می‌آید - با قرینه‌ای که هست در کلام - یعنی مفسدین، که به خودشان علو را گرفتند اما عالین نیستند؛ ولی در این آیه با توجه به قرینه قطعیه‌ای که هست و مقابل «استکبرت» آمده است (کبر و رزیدی یا از عالین بودی؟) به معنای برترین و ممتازین است.

اگر تکبیر مانع سجده تو شده خلاف کردی و مطرودی، اما اگر جزء گروه عالین هستی یعنی از برترین و ممتازترین هستی - که ما به آنها نگفتیم سجده کنند - مشکلی ندارد. (أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ).

خوب از این آیه چه استفاده می‌شود؟ استفاده می‌شود که غیر از فرشته‌ها - که گروه ممتازی بودند و امر شدند به سجده کردن و سجده هم کردند - یک گروه دیگری هم بودند که آنها امر به سجده نشدند؛ آنها «عالین و برترین» هستند. مهم‌تر از آن هستند که امر بشوند که سجده بر آدم کنند.

پس خود آیه می‌رساند که یک جمع ممتاز و برتر از فرشتگان وجود داشته‌اند. آن وقت، البته اینها چه کسانی بودند؟ حدیث تعیین می‌کند. روایات در ذیل آیات - به عنوان تاویل - بسیار داریم که تاویل این آیات، انوار معصومین علیهم السلام هستند.

پس، از خود آیه برمی‌آید که یک گروهی غیر از فرشتگان، گروه ممتاز و برتر هستند (أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ). بعد حدیث تعیین کرده که اینها کیانند. جمعی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و یک کسی سؤال کرد که: یا رسول الله! من العالین فی هذه الآية؟ این عالین چه کسانی هستند؟ متن روایت چنین است:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِإِبْلِيسَ: أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ مَنْ هُمْ يَا

رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَغْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَ

فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ

يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ بِالْفَيِّ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنا فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ لَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ؟ أَيْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ. فَخَنُّ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ بِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ»؛^١

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: عالین ما هستیم که ما در قسمت اعظم عرش قرار داشتیم. «نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نُسَبِّحُ الْمَلَائِكَةَ بِتَسْبِيحِنَا» به تسبیح ما فرشته‌ها تسبیح می‌گفتند. «قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ بِالْفَيِّ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنا».

اگر ملائکه امر به سجود شدند به خاطر این بود که ما در صلب آدم قرار گرفتیم؛ به خاطر احترام ما بود. «فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ؟» اگر استکبار کردی، بد کردی و اگر از عالین بودی مشکلی ندارد؛ چون جمع عالین آنچنان ممتاز هستند که ما به آنها نگفتیم سجده کنند. «أَيُّ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ». ابلیس! اگر از این جمع بودی مشکلی نداری و الا که مشکل داری. «فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ بِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

١. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٤٩٧ - ٤٩٨؛ تفسير كنز الدقائق، ج ١١، ص: ٢٤٧.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ)^۱

در مباحث تفسیری بحث‌های متعددی مطرح شد. آخرین بحث ما در ارتباط با این بود که: پیرامون خلقت نوری ائمه علیهم السلام - که در احادیث فراوان از عامه و از خاصه رسیده است - آیا از قرآن هم چنین زمینه‌ای استفاده می‌شود یا خیر؟ نکته بحث را توجه دارید: صحبت این نیست که آیه‌هایی در قرآن تاویل شده باشد در حدیث به خلقت نوری ائمه علیهم السلام که آن بسیار است؛ بلکه صحبت این است که: آیه‌ای باشد که در خود آن آیه زمینه خلقت نوری شخصیت‌هایی مورد توجه قرار گرفته باشد؛ یعنی از خود آیه این استفاده کلی بشود، البته تعیین این که آن شخصیت‌ها چه کسانی هستند با حدیث است. جلسه قبل یک آیه در این مورد به عرضتان رسید.

۲: آیه ۳۱ سوره بقره

آیه دومی که به عرضتان می‌رسد در ارتباط با این مسئله، آیه ذیل است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲

سپس علم اسماء را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر

راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید!»

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ

الدَّمَاءَ)؛ فرشته‌ها گفتند: ما که هستیم، تسبیح و تقدیس می‌کنیم. باز کسی را خلق بکنی که خلیفه

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۳۱.

باشد! اینها خون ریزی می‌کنند، آدم کشی و فساد می‌کنند و چنین و چنان هستند.

خداوند هم فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. بعد برنامه شروع می‌شود که به تفصیل مسائلی مطرح است تا می‌رسد به اینکه فرمود: (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)؛ همه اسماء را خداوند به حضرت آدم آموخت. بعد به فرشته‌ها فرمود: (أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ) اسمائی را که به حضرت آدم آموختیم شما فرشته‌ها بگویید اینها چه کسانی هستند؟ (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) که اینجا سؤال پیش می‌آید که: این چه سؤال و جوابی است؟ که بحث خاص دیگری دارد و وارد نمی‌شویم.

فرمود: (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ)

دقت کنید! در عبارت: «اسماء کلها»، «اسماء» مؤنث است و «کلها» به همان مناسبت ضمیرش مؤنث آمده است.

اما در عبارت: «ثم عرضهم» ضمیر مذکر آمده است؛ چرا؟

نسبت به «اسماء» - که قبلا آمده - در ذهن این است که یعنی اسماء همه موجودات را؛ آن وقت فرمود: «ثم عرضهم»، ضمیر مذکر آمده است، با این که مناسب این است که ضمیر مؤنث بیاید به اعتبار همان اسماء که قبلا گفته شده است.

سؤال پیش می‌آید که: چرا عرضهم؟ و بعد هم فرمود: (فَقَالَ: أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ) که باز

برای ذوی العقول گفته می‌شود. چه شده که اول «اسماء» است، اما بعد آمده است «هؤلاء»؟

وقتی این سؤال مطرح بشود به اینجا می‌رسیم که: پس معلوم می‌شود در ارتباط با این اسماء - که اسماء زمین و آسمان و حیوانات و انواع مختلف موجودات و همه چیز هست - جمعی در این اسماء داخلند که به عنوان تغلیب و به خاطر اهمیّت آنها ضمیر به صورت ذوی العقول آمده است و نیز آمده: «هؤلاء» که جمع ذوی العقول و جمع ممتازی هستند.

پس معلوم می‌شود یک جمعی هستند که آنها اهمیّت دارند بگونه‌ای که مایه آزمایش فرشته‌ها باشند، تا آنجا که به فرشته‌ها گفته شود: اسم اینها چیست؟ اینها چه کسانی هستند؟ در حالی که به حضرت آدم تعلیم داده شد؛ اما به فرشته‌ها تعلیم داده نشده بود.

نتیجتاً، از خود آیه برمی‌آید که غیر از فرشته‌ها، گروه ذوی العقولی بودند. البته در حدیث آمده است که: اینها حجج پروردگار (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام) هستند.

حدیث چنین است:

«عَنْ أَيْمَنَ بْنِ مُحَرَّرٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَسْمَاءَ حُجَجِ اللَّهِ كُلِّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ وَهُمْ أَرْوَاحٌ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ: أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بِأَنَّكُمْ أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ فِي الْأَرْضِ لِتَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ. قَالُوا: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَقَفُوا عَلَى عَظِيمٍ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ ثُمَّ غَيَّبَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَمَحَبَّتِهِمْ وَقَالَ: لَهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنْني أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»^۱

ای فرشته‌ها! شما که می‌گفتید چرا خلیفه قرار می‌دهی؟ ما هستیم که چنین و چنانیم؛ شما که ادعای علم غیب کردید بگویید اینها چه کسانی هستند؟ «ثُمَّ عَرَضَهُمْ وَهُمْ أَرْوَاحٌ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بِأَنَّكُمْ أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ فِي الْأَرْضِ لِتَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ. قَالُوا: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا».

گفتند: خدایا به ما تعلیم که نشده؛ بلکه به آدم تعلیم شده، آدم می‌داند؛ ما نمی‌دانیم.

شما ادعای علم غیب کردید، اگر مدعی غیب هستید پس بگویید، دیگر لازم نبود که ما تعلیم کنیم شما را: «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بِأَنَّكُمْ أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ فِي الْأَرْضِ لِتَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ. قَالُوا: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ».

پس یک گروهی بودند که این چنین هستند: «وَقَفُوا عَلَى عَظِيمٍ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقَّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ ثُمَّ غَيَّبَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَمَحَبَّتِهِمْ وَقَالَ لَهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنْني أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ

۱. کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۱؛ ص ۱۴؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ ج ۱؛ ص ۳۴۴.

ما تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ».

بنابراین، از خود این آیه شریفه، زمینه خلقت نوری جمعی - که برتر از فرشتگانند و قبل از خلقت حضرت آدم بودند - استفاده می‌شود. و این حدیثی که خواندیم تصریح نمود که آنها حجج الهی هستند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ) ^۱

مسائل مختلفی از مباحث اعتقادی قرآن کریم تا کنون به فضل الهی مطرح شده است. صحبت اخیر در ارتباط با مسئله امامت بود. اخیراً هم اشاراتی در ارتباط با خلقت نوری ائمه علیهم السلام نمودیم.

انتخاب امام توسط خداوند

حرف امروز ما این است که مسئله امامت مسئله‌ای است که به انتخاب خداوند متعال است، و خلق را در آن نقشی نیست. این مطلب در ضمن بحث امامت حتماً گفته شده، ولی گفتیم حالا به این مناسبت مجدداً عرض کنیم.

آیه‌ای که در ارتباط با این مطلب هست - که امامت به انتخاب خداست و خلق را نقشی در آن نیست - آیه ذیل است:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» ^۲ پروردگار

تو هر چه بخواهد می‌آفریند، و هر چه بخواهد برمی‌گزیند؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند؛ منزه است خداوند، و برتر است از همتیانی که برای او قائل می‌شوند!

خداست که خلق می‌کند هر چه بخواهد، و انتخاب می‌کند؛ برای مردم انتخابی نیست.

اشکال: نفی اختیار از خلق

ظاهر آیه سؤال برانگیز است: برای مردم انتخابی نیست؟ در حالی که اساس مسئله وحی بر

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۶۸.

این است که خلق مختار هستند، لذا تکلیف ، امر، نهی ، مذمت ، مدح میشوند و ثواب و عقاب در کار است. اینها همه، فرع اختیار است.

با این حال چه طور در این آیه می‌فرماید: (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ؟) خداوند انتخاب می‌کند و برای مردم اختیاری نیست!!

پاسخ

پاسخ این است که در روایت داریم: از وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که: این آیه یعنی چه؟ حضرت فرمودند: منظور این است که «ما كان لهم الخيرة» در مسئله رسالت و وصایتِ وصی پیامبر است که برای مردم اختیاری نیست؛ چرا که انتخاب آنها با ذات مقدس حضرت حق است و برای خلق اختیاری نیست.

جمعی از متکلمین و فقهاء نزد مامون جمع بودند. حضرت رضا علیه السلام هم تشریف داشتند. آنها خواستند که بحثی مطرح بشود، حضرت هم فرمودند باشد، بعد فرمودند از بین خودتان یک نفر را انتخاب کنید، آن کسی را که انتخاب کردید راضی بشوید به حرفش و شلوغ نشود. گفتند باشد، لذا مهم‌ترینشان را – که در آن جمع بود - انتخاب کردند.

متن حدیث چنین است:

«كَانَ الْمَأْمُونُ فِي بَاطِنِهِ يُحِبُّ سَقَطَاتِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ أَنْ يَعْلُوهُ الْمُحْتَجُّ وَ إِنْ أَظْهَرَ غَيْرَ ذَلِكَ

فَاجْتَمَعَ عِنْدَهُ الْفُقَهَاءُ وَ الْمُتَكَلِّمُونَ فَدَسَّ إِلَيْهِمْ أَنْ نَاطِرُوهُ فِي الْإِمَامَةِ فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ

اِقْتَصِرُوا عَلَيَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ يَلْزَمُكُمْ مَا يَلْزَمُهُ فَارْضُوا بِرَجُلٍ يَعْرِفُ بِيَحْيَى بْنِ الضَّحَّاكِ السَّمْرَقَنْدِيِّ وَ

لَمْ يَكُنْ بِخُرَاسَانَ مِثْلَهُ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَحْيَى سَلْ عَمَّا شِئْتَ. فَقَالَ: نَتَكَلَّمُ فِي الْإِمَامَةِ

كَيْفَ ادَّعَيْتَ لِمَنْ لَمْ يَوْمَمْ وَ تَرَكَتَ مَنْ أَمْ؟ وَ وَقَعَ الرِّضَا بِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا يَحْيَى أَخْبِرْنِي عَمَّنْ صَدَقَ

كَاذِبًا عَلَيَّ نَفْسِهِ أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَيَّ نَفْسِهِ أَمْ يَكُونُ مُحِقًّا مُصِيبًا أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا؟ فَسَكَتَ يَحْيَى

فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: أَجِبْهُ. فَقَالَ: يُعْفِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ. فَقَالَ: الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَرَّفْنَا

الْغَرَضَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ. فَقَالَ: لَا بُدَّ لِيَحْيَى مِنْ أَنْ يُخْبِرَ عَنِ أُمَّتِهِ أَنَّهُمْ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَوْ
 صَدَقُوا؟ فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ كَذَبُوا فَلَا أَمَانَةَ لِكَذَابٍ وَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ صَدَقُوا فَقَدْ قَالَ أَوْلَهُمْ: وَلِيَتَكُمُ وَ
 لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَقَالَ: تَالِيهِ كَانَتْ بَيْعَتُهُ فَلْتَةً فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ فَوَاللَّهِ مَا رَضِيَ لِمَنْ فَعَلَ مِثْلَ
 فِعْلِهِمْ إِلَّا بِالْقَتْلِ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ بِخَيْرِ النَّاسِ وَالْخَيْرِيَّةِ لَا تَقَعُ إِلَّا بِنُعُوتِ مِنْهَا الْعِلْمُ وَمِنْهَا الْجِهَادُ وَ
 مِنْهَا سَائِرُ الْفَضَائِلِ وَ لَيْسَتْ فِيهِ وَمَنْ كَانَتْ بَيْعَتُهُ فَلْتَةً يَجِبُ الْقَتْلُ عَلَى مَنْ فَعَلَ مِثْلَهَا كَيْفَ يُقْبَلُ
 عَهْدُهُ إِلَى غَيْرِهِ وَ هَذِهِ صُورَتُهُ؟ ثُمَّ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي فَإِذَا مَالَ بِي فَقَوْمُونِي وَ
 إِذَا أَخْطَأْتُ فَأَرْشِدُونِي. فَلْيَسُوا أُمَّةً بِقَوْلِهِمْ إِنْ صَدَقُوا أَوْ كَذَبُوا. فَمَا عِنْدَ يَحْيَى فِي هَذَا جَوَابٌ.
 فَعَجِبَ الْمَأْمُونُ مِنْ كَلَامِهِ وَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ يُحْسِنُ هَذَا سِوَاكَ؟^۱

آن جمع، یحیی بن ضحاک سمرقندی را انتخاب کردند. «وَأَلَمْ يَكُنْ بِخُرَاسَانَ مِثْلَهُ» در
 خراسان هم نظیر نداشت. «فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَحْيَى سَلْ عَمَّا شِئْتَ» هرچه
 می‌خواهی بپرس. «فَقَالَ: نَتَكَلَّمُ فِي الْإِمَامَةِ»، گفت: در بحث امامت - که مسئله اساسی اختلاف
 بین ماست - صحبت بکنیم.

آن وقت، یک حرفی زد که خیلی زیرکانه و عوام فریبی عجیب در این حرفش بود. حرفش
 این بود: کسی را که مردم نخواستند شما دنبال او هستید، اما آن کسی را که مردم خواستند و
 دنبالش بودند و امام شد او را رها کردید؟ این چه کاری است؟ یعنی با مردم باشید، با همه باشید
 و با جامعه باشید. چگونه کسی را که همه خواستند و دنبالش رفتند و امام و خلیفه شد نسبت به او
 بی‌اعتنا هستید؟ همان راهی که عموم جامعه اسلامی رفتند شما همان راه را بروید: «كَيْفَ
 ادَّعَيْتَ لِمَنْ لَمْ يَوْمُمْ وَ تَرَكْتَ مَنْ أُمَّ؟».

«وَوَقَعَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا يَحْيَى أَخْبِرْنِي عَمَّنْ صَدَقَ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ؟»
 حضرت فرمودند: به من خبر بده چه جور آدمی است کسی که تصدیق کند دروغ گویی را که بر

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۲؛ ص ۲۳۱ - ۲۳۲.

خودش دروغ گفته؟ «أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَى نَفْسِهِ؟» یا کسی که تکذیب کند راستگو را چه جور آدمی است؟

پاسخ خیلی روشن است. کسی که تصدیق کند دروغگو را یا تکذیب کند راستگو را معلوم است بد آدمی است. یحیی هیچ نگفت. حضرت سؤالشان همین بود: «أَيُّكُمْ مُصِيبًا أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا؟» چنین کسی آیا اهل حق و مصیب است (که تصدیق کند کاذبی را یا تکذیب کند صادقی را) یا نه، باطل گو و برخطاست؟

«فَسَكَتَ يَحْيَى» یحیی جواب نداد. «فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: أَجِبْهُ» مأمون گفت: جواب بده! «فَقَالَ: يُعْفِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ» یحیی گفت: ما را از جواب معاف بدارید. ساکت شد و هیچ چیز نگفت.

مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: چه شد؟ ما نفهمیدیم. شما یک چیزی گفتید این هم جواب نمی‌دهد و می‌گوید معاف کن! «فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَرَّفْنَا الْعَرَضَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ» چه شد؟

یحیی دید که هرچه بگوید گرفتار است و به زمین خورده؛ لذا گفت ساکت بشوم شاید یک چیز دیگر مطرح بشود. حضرت فرمودند: «لَا بُدَّ لِيَحْيَى» یحیی ناچار است که یکی از این دو شق را قبول کند: «مَنْ أَنْ يُخْبِرَ عَنْ أَمَّتِهِ أَنَّهُمْ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَوْ صَدَقُوا» اینها (این بزرگان و خلفایی که اینها معتقد هستند) یا راستگو هستند یا دروغگو هستند.

اگر بگوید راستگو هستند، خودشان گفتند: ما مستحق خلافت نیستیم. و اگر بگوید دروغگو هستند که دروغگو شایسته خلافت نیست. و تو یحیی، یا دروغگو را تصدیق می‌کنی، یعنی اینها دروغ گفتند که ما شایسته نیستیم و تو داری تصدیقشان می‌کنی؛ و کسی که دروغگو را تصدیق بکند بد است، یا اینکه آنها راست گفتند؛ راست گفتند باز معنایش این است که خلیفه نیستند، و تو کسانی را که راست گفتند (که شایسته نیستند) تکذیب می‌کنی؟

در هر حال، آنها منحرف و برخطایند، و تو هم منحرف و برخطایی. با یک جمله، حضرت هم خود این فرد را کوبیدند و هم خطای آنها و انحراف آنها را بیان کردند: «فَقَالَ: لَا بُدَّ لِيَحْيَى مِنْ أَنْ يُخْبِرَ عَنْ أَمَّتِهِ أَنَّهُمْ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَوْ صَدَقُوا فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ كَذَبُوا فَلَا أَمَانَةَ لِكَذَابٍ وَ إِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ صَدَقُوا فَقَدْ قَالَ أَوْلَهُمْ وَ لِيَتَكُمُ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ قَالَ تَالِيهِ كَانَتْ بِيَعْتُهُ فَلْتَةً فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ».

آن قدر کار بدی شده که دومی گفته: هر که دوباره تکرارش کند باید کشته شود: «قَوَّ اللَّهُ مَا رَضِيَ لِمَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِمْ إِلَّا بِالْقَتْلِ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ بِخَيْرِ النَّاسِ».

اولی گفت: «وَلِيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ الْخَيْرِيَّةُ لَا تَقَعُ إِلَّا بِنُعُوتِ مِنْهَا الْعِلْمُ وَ مِنْهَا الْجِهَادُ وَ مِنْهَا سَائِرُ الْفَضَائِلِ وَ لَيْسَتْ فِيهِ» خودش گفته: من خیر نیستم و بهترین شما نیستم.

«وَ مَنْ كَانَتْ بَيْعَتُهُ فَلَئِنَّهُ»، و کسی که بیعتش، بیعت بی خودی بوده (که اگر دوباره انجام بشود واجب القتل است) او نمی تواند کسی را تعیین کند؛ در حالی که اولی، دومی را تعیین کرد.

«وَ هَذِهِ صُورَتُهُ» کسی که حالش این است چطور می تواند خلیفه تعیین کند؟ یعنی کاری که خودش به عهده گرفته کار بی خودی بوده که هر کس چنین کند باید کشته شود. «ثُمَّ يَقُولُ عَلِيُّ الْمُنْبِرِ إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِينِي فَإِذَا مَالَ بِي فَقَوْمُونِي وَ إِذَا أَخْطَأْتُ فَأَرَشِدُونِي فَلْيَسُوا أَمَّةً بِقَوْلِهِمْ إِنْ صَدَقُوا أَوْ كَذَبُوا» اینها راست گفتند یا دروغ گفتند؟

راست گفته باشند، خودشان گفتند: «ما لایق نیستیم»؛ دروغ گفتند که دروغگو لایق نیست. پس خود اینها لایق نیستند. تو هم آدم بدی هستی که یا دروغگو را تصدیق کردی یا راستگو را تکذیب کردی.

«فَمَا عِنْدَ يَحْيَى فِي هَذَا جَوَابٌ فَعَجِبَ الْمَأْمُونُ مِنْ كَلَامِهِ وَ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ يُحْسِنُ هَذَا سِوَاكَ». مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: کسی روی زمین این گونه صحبتی نمی کند که با یک جمله این همه کار صورت داده باشد.

این حدیث جالبی بود گفتیم در ضمن این بحث های امامت خوانده باشم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ) ^۱

دعا در قرآن

در بحث تفسیری به فضل پروردگار مطالب متعدد و مهمه‌ای مطرح شد. از مسائل اعتقادی که ظاهراً بحث نشده، مسئله دعا در قرآن کریم است. این مسئله، مسئله‌ای است که ابعاد مختلفی دارد و امیدواریم که موفق بشویم در ابعاد مختلفی که در نظر هست صحبتی داشته باشیم.

معنای دعا

دعا یعنی توجّه به خدا و خواندن خدا. کلمه دعا در قرآن فراوان استعمال شده است، ولی در مواردی، معانی مختلف دیگری اراده شده است. لذا همه‌جا به یک معنا نمی‌باشد. آنچه که منظور ماست و موضوع بحث است، دعای به معنای خواندن خداوند متعال و ارتباط گیری با ذات مقدس حضرت حق است.

اهمیت دعا

مسئله ارتباط گیری با خداوند متعال - به صورت‌های مختلف - اهمّیت آن در قرآن کریم مطرح است. اهمّیت این ارتباط تا حدی است که آمده است:

«قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ»^۱ بگو: پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای

شما نباشد.

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

تضرع شما در پیشگاه خدا بسیار مهم است تا آنجایی که خدا به سختی بندگانش را - با همه رافتش - می‌گیرد تا تضرع کنند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»^۲ و ما در هیچ

شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به ناراحتی‌ها و خسارت‌ها گرفتار ساختیم؛

شاید(به خود آیند، و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند!

پس گاهی به عنوان خود دعاست که دعا کنید؛ گاهی به عنوان اینکه تا تضرع کنید؛ که تضرع کردن هم دعا کردن است.

آیاتی که در این زمینه است فراوان است از جمله:

یک: وعده اجابت در پی دعا

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي

لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۳ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم!

دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و

به من ایمان بیاورند، تا راه یابند(و به مقصد برسند)!

بنابراین، روشن است که پیرامون ارتباط‌گیری با پروردگار است: (أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا

دَعَانِ) .

و نیز فرموده است:

۱. سوره فرقان(۲۵)؛ آیه ۷۷.

۲. سوره اعراف(۷)؛ آیه ۹۴.

۳. سوره بقره(۲)؛ آیه ۱۸۶.

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۱ پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را

بپذیرم!

دو: فرمان به دعا به صورت‌های مختلف

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^۲ پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرع، و

در پنهانی، بخوانید! (و از تجاوز، دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی‌دارد.

همچنین می‌فرماید:

«وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ

الْغَافِلِينَ»^۳ پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و

شامگاهان، یاد کن؛ و از غافلان مباش!

و نیز فرموده است:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۴ و برای خداوند اسم‌های نیکویی است، پس او را به آنها

بخوانید.

۱. سوره غافر (۴۰)؛ آیه ۶۰.

۲. سوره اعراف (۷)؛ آیه ۵۵.

۳. سوره اعراف (۷)؛ آیه ۲۰۵.

۴. سوره اعراف (۷)؛ آیه ۱۸۰.

«فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱ چرا

هنگامی که مجازات ما به آنان رسید، (خضوع نکردند و) تسلیم نشدند؟! بلکه دل‌های آنها

قساوت پیدا کرد؛ و شیطان، هر کاری را که می‌کردند، در نظرشان زینت داد!

می‌فرماید چرا وقتی گرفتاری به سراغ‌شان می‌آید تضرع نمی‌کنند! (وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ).

پس اینجا مذمت می‌شوند جمعی که وقتی گرفتار می‌شوند دعا نمی‌کنند: (فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا

تَضَرَّعُوا) چرا تضرع نمی‌کنند؟

و نیز فرموده است:

«وَ لَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ»^۲ ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار

ساختیم (تا بیدار شوند)، اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند، و نه به درگاهش تضرع

می‌کنند.

ما به گرفتاری و عذاب گرفتارشان می‌کنیم، اما اینها تضرع نمی‌کنند؛ یعنی باز یک کاری

می‌کنیم که اینها تضرع کنند. پس تضرع بسیار مهم است. تضرع ارتباط‌گیری با خدا است.

این مقدار از آیات - در جهت توجه به اینکه دعا در قرآن مطرح است - کفایت می‌کند.

تفاوت ورد، دعا و ذکر

در ارتباط با مسئله دعا، من در بیانات برخی دیده‌ام که یک تقسیمی دارند که کلیت ندارد،

ولی معمول است که: آن ارتباط‌گیری با خداوند متعال که در وقت معین، با ذکر معین و عدد

۱. سوره انعام(۶)؛ آیه ۴۳.

۲. سوره مؤمنون(۲۳)؛ آیه ۷۶.

معین باشد، به آن «ورد» می‌گویند. و آنجایی که خیر، این قیودی که گفتیم نیست و درخواست است از خداوند به طور معمول دعا گفته می‌شود.

البته به همه موارد ارتباط، دعا گفته می‌شود. بیشتر استعمال آن در این مورد است که درخواست است. ذکر هم آن وقتی است که هیچ درخواستی در کار نیست، فقط خدا یاد می‌شود مانند: «لا اله الا الله، سبحان الله، الحمد لله»؛ چیزی از خدا درخواست نشده است.

این تقسیم را کرده‌اند، اما کلیتی ندارد ولی بد نبود که صحبت آن شده باشد.

معنای «لو لا دعائکم»

حالا با توجه به آنچه گفتیم یک آیه را امروز بررسی می‌کنیم:

خداوند در سوره فرقان (اواخر سوره) فرموده است: (وَ عِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا)^۱ تا اینکه می‌فرماید: (قُلْ مَا يَعْجَبُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ). کیفیت این آیه شریفه، عظمت مسئله دعا را می‌رساند، خیلی عجیب است: (قُلْ مَا يَعْجَبُوا بِكُمْ رَبِّي)؛ مورد اعتناء خدا نیستید، اعتناء نمی‌کند خدا به شما اگر دعای شما نباشد.

این اگر دعای شما نباشد، یک معنای معمولی آن - که تفاسیر معنا کرده‌اند - همان است که عرض کردم و مشخص است و حدیثی هم بر این معنا شاهد آورده‌اند. آن حدیث این است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد که: کثرت دعا افضل است یا کثرت قرائت قرآن؟ حضرت فرمودند: کثرت دعا افضل است بعد هم فرمودند قرآن می‌فرماید: (قُلْ مَا يَعْجَبُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ).

اما این آیه معنای دیگری هم شده است؛ معنای دیگری که شده است «لو لا دعائکم» یعنی «لو لا دعوة الله ایاکم»؛ اگر نبود که خدا شما را می‌خواند به سوی خودش و می‌خواند به مکتب حق، اگر این نبود، مورد اعتناء قرار نمی‌گرفتید؛ یعنی آن چیزی که سبب شده برای اینکه شما را خلق بکند و اعتناء به شما بکند این است که دعوت‌تان کند به دین حق.

«دعائکم» را «دعاء الله ایاکم» معنی کردند؛ برای اینکه دعوت‌تان بکند به اسلام به این جهت خلق‌تان کرده است. طبق این معنای دوم، چون خداوند ما را به دین حق می‌خواند، به این جهت به ما اعتناء کرده و خلق‌مان کرده است و الا که خلق نمی‌کرد.

۱. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳.

فخر رازی در تفسیر کبیر همین معنای دوم را برگزیده و المیزان هم همین معنای دوم را انتخاب کرده است. از مؤیدات معنای دوم این است که با قسمت آخر آیه «ولکن شما تکذیب کردید» بیشتر مناسبت دارد.

صاحب تفسیر المیزان گفته است که: «و المعنى: قل لا قدر و لا منزلة لكم عند ربي فوجودكم و عدمكم عنده سواء لأنكم كذبتُم فلا خير يرجی فیكم فسوف يكون هذا التکذیب ملازما لكم أشد الملازمة، إلا أن الله يدعوكم لیتم الحجة علیکم أو يدعوكم لعلمكم ترجعون عن تکذیبکم. و هذا معنی حسن»^۱ این معنی را گفتند، آنگاه به معنای اولی که گفتیم اشاره می‌کنند: «و قيل: «دُعَاؤُكُمْ» من إضافة المصدر إلى الفاعل، و المراد به عبادتهم لله سبحانه؛ و المعنى: ما يبالي بكم ربي أو ما يبقيكم ربي لو لا عبادتكم له و فيه».

معنای اولی که گفتیم، ایشان آن را دوم فرمودند و در آن خدشهای می‌کنند: «أن هذا المعنى لا يلائم تفرع قوله: «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ» علیه و كان علیه من حق الكلام أن يقال: و قد كذبتُم! على أن المصدر المضاف إلى فاعله يدل على تحقق الفعل منه»، در تایید معنای دوم می‌گویند: باید این کار محقق شده باشد، کاری که محقق شده است همان است که خدا دعوت کرده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۶۴، (بیان).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) ^۱

در ارتباط با بحث تفسیر و مسائل اعتقادی قرآن کریم در جلسه قبل مسئله دعا مطرح شد. در بحث دعا عرض شد که آیات بسیاری در قرآن کریم داریم که تاکید و تحریص شده است به ارتباط گیری با خداوند متعال به صورت‌های مختلفی که میسور است؛ و برای دعا کردن هم اقسام مختلفی از نظر حالت دعا و وضع توجّه انسان به خداوند متعال گفته شده است.

یک آیه را در جلسه قبل خواندیم که مقداری صحبت شد: (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ) اجمالا عرض شد این آیه را دو جور معنا کردند: یکی این که دعاء اضافه شده باشد به مفعول، فاعلش ضمیری باشد که بر می‌گردد به رب: (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي) خدای من به شما اعتنا ندارد (لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ) یعنی «لولا دعاء الله ایاکم» یعنی اگر نبود که خدا شما را دعوت کند به عبادت و بندگی و این دین، خدا به شما اعتنایی نداشت. اعتنای خدا به شما برای این است که دعوتتان کند به دین و دیانت و به عبادت که: (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ). ^۲ خیلی از تفاسیر این‌گونه معنا کردند.

معنای دیگر این بود که خیر، دعاء اضافه شده باشد به فاعل یعنی (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ) «ایاه»؛ اگر نباشد دعای شما پروردگار را، یعنی اگر دعای شما نباشد مورد اعتنا نیستید.

این معنای دوم مورد تاکید روایات است. روایات متعدد مسائلی را که مطرح کردند بعد برای شاهد مطلب خودشان معصوم همین آیه قرار دادند؛ یعنی فرمودند: دعا خیلی مهمّ است بعد این آیه را خواندند: (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ)، یعنی معنای دوم در احادیث مطرح است، و معنای اول در احادیث مطرح نیست؛ لکن تفسیرهای متعدد گفته‌اند این مطلب را.

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

از حضرت باقر علیه السلام رسیده است: راوی سؤال می‌کند از حضرت که:

«أَيُّهُمَا أَفْضَلُ فِي الصَّلَاةِ كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَوْ طُولُ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ؟ فَقَالَ: كَثْرَةُ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، إِنَّمَا عَنَى بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ طُولَ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ؟ قَالَ: كَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: قُلْ مَا يَعْجَبُوكُمْ بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ»^۱

در نماز قرائت را طول بدهیم بهتر است یا سجده و رکوع را؟ قرائت را طول بدهیم یعنی مثلاً سوره حمد را که خواندیم سوره بعدی را فرض کنید یک سوره طولانی بخوانیم و آیات بسیاری طبعاً خوانده بشود. «فَقَالَ كَثْرَةُ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّمَا عَنَى بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ طُولَ اللَّبْثِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ» که تا اینجا محل شاهد ما نبود. از این قسمت به بعد: «قَالَ قُلْتُ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ؟» کدام یک از این دو افضل هستند: زیاد قرآن خواندن یا زیاد دعا کردن؟ «قَالَ: كَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: قُلْ مَا يَعْجَبُوكُمْ بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ». به این آیه شریفه استشهاد کرده‌اند برای این که کثرت دعا افضل است.

بنابراین، این حدیث شریف به خوبی معنای دومی را که امروز گفتم تأیید می‌کند.

حدیث دوم: از حضرت کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«الدُّعَاءُ أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ لِأَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُ قُلْ مَا يَعْجَبُوكُمْ بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ»^۲

باز در ارتباط با این است که دعاء افضل است و از این آیه شریفه استفاده کردند.

۱. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۳۴۵ باب فضل الدعاء.

حدیث سوم: حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: قُلْ مَا

يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^۱

چهار امر نافع

حدیث دیگر این است که: از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَرْبَعٌ لِلْمَرْءِ لَا عَلَيْهِ: الْإِيْمَانُ، وَ الشُّكْرُ، فَإِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) يَقُولُ: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ

آمَنْتُمْ»، وَ الْاسْتِغْفَارُ، فَإِنَّهُ قَالَ: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ

يَسْتَغْفِرُونَ» وَ الدُّعَاءُ، فَإِنَّهُ قَالَ: «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^۲

چهار چیز است که به نفع انسان است، هیچ ضرری در آن نیست؛ خیر این چهار چیز به انسان می‌رسد: «الْإِيْمَانُ وَ الشُّكْرُ» این دو تا: «فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ». اگر شکر کنید و اهل ایمان باشید خدا عذابتان نمی‌کند. نتیجتاً، یعنی ایمان به نفع شماست، شکر به نفع شماست.

در موضوع شکر - که خارج بحث ماست - یک مطلب بسیار نفیسی من در کتابی دیدم که بسیار بسیار جالب بود و آن این است که: در اکثر بلکه در همه مسائل مهمه‌ای که خداوند متعال برای انسان عنایت می‌کند با قید «ان شاء الله» است مثلاً: (يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ)^۳ یا مثلاً: «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»^۴ و نیز روزی کسانی زیاد می‌کند «لمن يشاء» دارد.

این «لمن يشاء» و مانند آن در مسائل مهمه‌ای که خداوند عنایت می‌کند به بندگان هست جز

۱. جامع الأخبار (للشعیری)؛ ص ۱۳۱.

۲. الأمالی (للطوسی)، ص ۴۹۳ - ۴۹۴.

۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۲۹.

۴. سوره بقره (۲)، آیه ۱۰۵.

در مورد شکر؛ در مورد شکر فرموده است: (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ)^۱ نفرموده: «لمن يشاء». شکر بکنید نعمتان زیاد می‌شود، خدا بیشتر می‌کند، نمی‌فرماید «لان شکرتم لازدینکم لمن يشاء»؛ در همه مواردی که برای شکر صحبت شده و مسئله شکر مطرح است چنین است. یعنی شکر، به قدری پسندیده است نزد پروردگار که آنچه بر شکر مترتب می‌شود - که ازدیاد نعمت است - مقید به «ان شاء الله» نشده، یعنی وعده قطعی است که خداوند عنایت می‌کند. در هر حال، شکر و ایمان به نفع انسان است. این دو تا.

سه: «وَ الْاِسْتِغْفَارُ فَاِنَّهُ قَالَ وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيهِمْ» پیامبر! تا تو میان مردم باشی عذاب نمی‌کنیم آنها را «وَ مَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ»^۲ و تا مردم اهل استغفار باشند باز عذاب نمی‌کنیم آنها.

مسئله استغفار هم بسیار مهم است در اینکه انسان در عافیت باشد و زمینه عنایات بسیاری که به شخص استغفار کننده می‌شود. احادیث در این زمینه یکی دو تا ده تا صد تا نیست؛ کیفیت هم مهم است.

یک وقتی کسی خدمت حضرت صادق علیه السلام بود، کسی آمد گفت: آقا خدا به ما فرزند نداده، فرمودند: استغفار کن. او هنوز نرفته بود که یکی دیگر آمد و گفت: آقا این باغ ما دارد آبش خشک می‌شود، نهرش خشک می‌شود، فرمودند: استغفار کن. یکی دیگر آمد گفت که: آقا درخت باغ ما دارد خشک می‌شود، حضرت فرمودند: استغفار کن. یکی دیگر آمد گفت: آقا کم پول هستم، فرمودند: استغفار کن. این آقایی که نشسته بود خدمت حضرت، به حضرت گفت: آقا هر که هر گرفتاری داشت فرمودید استغفار کن؛ یعنی چند تا مریضی یک نسخه؟ فرمودند: ریشه حرف ما در قرآن است. قرآن می‌فرماید:

«وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا

تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ»^۳ و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او

۱. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.

۲. سوره انفال (۸)، آیه ۳۳.

۳. سوره هود (۱۱)، آیه ۵۲.

بازگردید، تا(باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد؛ و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید! و

گنهکارانه، روی(از حق) بر نتابید!»

من هر وقت این حدیث را نقل کردم گفتم: اگر یک سائل دیگر هم می‌آمد باز جا داشت؛ منتهی مشتری آن کم است و آن این است که: کسی بگوید آقا چه کنم که گناه کردم و بخشیده بشوم؟ این دیگر مشتریاش نیامده است؛ بنابراین، استغفار، بسیار بسیار مهم است.

چهار: دعاست که شاهد مطلب این است: «وَالدُّعَاءُ فَاتَهُ قَالَ تَعَالَى (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ)».

پس چه شد؟ بنابراین، آنچه از روایات استفاده می‌شود در معنای آیه شریفه، این معنای دومی بود که امروز عرض کردم نه آن معنای اول.

جمع بین تسلیم و دعا

کلمه آخری که عرض کنم - که بسیار کلمه جامعی است و از بزرگی من یاد گرفتم - این است که:

اگر گفته بشود که این دعا با مسئله تسلیم - که بسیار تاکید شده است در دین ما - چگونه با هم جمع می‌شود؟

اگر انسان رسید به حالت تسلیم در پیشگاه پروردگار که هرچه تو تقدیر کنی، هرچه تو بخواهی، امر امر توست، نهی نهی توست، قضا قضای توست، فرمان فرمان توست، تسلیم تسلیم به طور کلی در همه شئون زندگی، در مقابل تقدیرات تو.

وقتی این حالت تسلیم را کسی پیدا بکند، این قدر که تاکید به دعا شده، با دعاء چگونه جمع می‌شود؟

آن جمله‌ای که عرض کردم از کسی یاد گرفتم - که حقشان محفوظ باشد، یاد می‌کنم، معمولاً از هر کسی چیزی یاد گرفته باشم یاد می‌کنم - این است: «الدعاء من التسليم».

آن وقتی که تهران منبر می‌رفتیم، یک جلسه‌ای عصری بود که بنده اول منبر می‌رفتم، و بعد دو تا از مشاهیر پیرمردهای بسیار قوی در منبر هم بعد از من منبر می‌رفتند. یکی از آن مشاهیر، مشهدی بودند و آشنایی مختصری هم با من داشتند. ایشان گاهی از اول مجلس می‌آمد

ببیند من چه می‌کنم و منبر من چگونه است، و الا ایشان خودش آخرش منبر می‌رفت. سه تا منبر که بود من اوّل، بعد یک آقای، بعد ایشان بود. گاهی اوّل می‌آمد به همین نیت بود که ببیند من چه می‌کنم.

وقتی ایشان نشسته بود در آن مرکزی که خودمانی‌ها می‌نشستند، یک کسی این سؤال را مطرح کرد که گفتیم. گفت: آقا تسلیم با دعاء چگونه سازگار است؟ خیلی هم قشنگ تشریح کرد تناقض بین تسلیم و دعاء را. ایشان داشت چایی می‌خورد؛ همین طور که چایی می‌خورد فرمود که: «الدعاء من التسليم». اگر کسی تسلیم حقیقی خدا شد، خود خدا فرموده: دعا کن! با اینکه تسلیمی، اما چیزی که می‌خواهی بخواه.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)^۱

در بحث تفسیر - که مسائل اعتقادی قرآن مجید مورد صحبت بود - به فضل الهی تا کنون بحث‌های بسیاری مطرح شد. بحث اخیر مسئله دعا در قرآن کریم بود.

در مورد دعا هم آیاتی مطرح شد. از جمله آیاتی که عرض شد، این آیه شریفه بود: (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ). اقوالی که در معنای این آیه شریفه بود صحبت شد. و آنچه از احادیث استفاده می‌شود بحث شد.

آنچه امروز به عرض شما می‌رسد این است که:

با توجه به این تأکیدهای بسیار بسیار جدی - که هم امر شده به دعاء و هم شخصیت‌های الهی تعریف شدند به این که اینها اهل دعاء بودند، و نیز این ترغیبی است برای توجه به دعاء - مطالبی به عرض می‌رسد.

در ارتباط با این آیه شریفه - که راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام است - عرض می‌شود:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»^۲

در معنای «اوّاه» در حدیث دارد از حضرت صادق علیه السلام که یعنی اهل تضرع بودند در پیشگاه خداوند متعال در نمازشان و در هنگامی که در بیابانی قرار می‌گرفتند؛ اهل تضرع بودند در خلوات. «اوّاه» را حضرت صادق علیه السلام به این صورت معنا می‌کنند: متضرع در نماز و متضرع در بیابان‌ها و متضرع در خلوات.

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۴.

به طور کلی، مسئله دعاء بسیار بسیار مهم است. ادعیه هم به گونه‌های مختلف مآثور از معصومین علیهم السلام به ما رسیده است که بسیار بسیار به حقیقت شگفت انگیز است. بررسی دعاهایی که رسیده (دعاهایی که از شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده، از آقا امیر المؤمنین علیه السلام، از حضرت فاطمه صدیقه علیها السلام و از بقیه معصومین علیهم السلام) بسیار مهم است.

این دعاها - به نسبت حالت افراد - در مواقع مختلف برای ما داده شده است. مثلاً مناجات‌های خمسہ عشر، حالات مختلفی که برای انسان‌ها پیش می‌آید (گاهی حال، حال استغفار و توبه است، گاهی حال، حال شکر است، گاهی حال، حال خوف است و...) را مطرح کرده و دعا برای ما بیان کرده‌اند.

به مناسبت همه حالات مختلف دعا داریم. این ادعیه فوق العاده مهم به ما رسیده است. خیلی بجاست که از این ادعیه استفاده بشود، و تاکید به این جهت بشود که دعا کنید.

دعایی بسیار مهم

حالا من یکی از دعاهایی که خیلی به نظرم - در بر خورده‌های که داشتم - مهم رسیده آن دعا را عرض می‌کنم. بعد هم اشاره به این اشکال که: با توجه به این تاکیدهایی که شده چه می‌شود که بسیاری از دعاها مستجاب نمی‌شود. این هم مقداری که فرصت باشد صحبت می‌شود ان شاء الله.

اما آن دعایی که حیفم آمد که صحبتش را نکرده باشم دعایی است از آقا حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۲۱۵ نهج البلاغه:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِي مَيِّتًا وَ لَا سَقِيمًا وَ لَا مَضْرُوبًا عَلَيَّ عُرُوقِي بِسُوءٍ وَ لَا مَأْخُودًا بِأَسْوَأِ

عَمَلِي وَ لَا مَقْطُوعًا دَابِرِي وَ لَا مُرْتَدًّا عَن دِينِي وَ لَا مُنْكَرًا لِرَبِّي وَ لَا مُسْتَوْحِشًا مِنُ إِيمَانِي وَ لَا

مُلْتَبِسًا عَقْلِي وَ لَا مُعَذَّبًا بِعَذَابِ الْأَمَمِ مِن قَبْلِي أَصْبَحْتُ عَبْدًا مَمْلُوكًا ظَالِمًا لِنَفْسِي لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ

وَ لَا حُجَّةَ لِي وَ لَا أُسْتَطِيعُ أَنْ أَخْذَ إِلَّا مَا أُعْطَيْتَنِي وَ لَا أَتَقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ

أَفْتَقِرَ فِي غِنَاكَ أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ أَوْ أُضَامَ فِي سُلْطَانِكَ أَوْ أُضْطَهَدَ وَالْأَمْرُ لَكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي
أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَرِعُهَا مِنْ كَرَائِمِي وَأَوَّلَ وَدِيْعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِي اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ
أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ أَوْ أَنْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِكَ أَوْ تَتَّبِعَ [تَتَّبِعَ] بِنَا أَهْوَاؤُنَا دُونَ الْهُدَى الَّذِي جَاءَ مِنْ
عِنْدِكَ».

ستایش خداوندی را سزااست که شبم را به صبح آورد بی آن که مرده یا بیمار باشم، نه دردی بر
رگ‌های تنم باقی گذارد، و نه به کیفر بدترین کردارم گرفتار کرد، نه بی‌فرزند و خاندان مانده،
و نه از دین خدا روی گردانم، نه منکر پروردگار، نه ایمانم دگرگون، و نه عقلم آشفته، و نه به
عذاب امت‌های گذشته گرفتارم. در حالی که صبح کردم که بنده‌ای بی اختیار و بر نفس خود
ستمکارم.

خدایا بر توست که مرا محکوم فرمایی در حالی که عذری ندارم، و توان فراهم آوردن چیزی جز
آنچه که تو می‌بخشایی ندارم، و قدرت حفظ خویش ندارم جز آن که تو مرا حفظ کنی.

خدایا به تو پناه می‌برم از آن که در سایه بی‌نیازی تو، تهیدست باشم، یا در پرتو روشنایی
هدایت تو گمراه گردم، یا در پناه قدرت تو بر من ستم روا دارند، یا خوار و ذلیل باشم در حالی
که کار در دست تو باشد! خدایا جانم را نخستین نعمت گرانبهایی قرار ده که می‌ستانی، و
نخستین سپرده‌ای. قرار ده که از من باز پس می‌گیری! خدایا ما به تو پناه می‌بریم از آن که از

فرموده تو بیرون شویم، یا از دین تو خارج گردیم، یا هواهای نفسانی پیاپی بر ما فرود آید، که از هدایت ارزانی شده از جانب تو سرباز زنیم.

از این دعا استفاده می‌شود که خیلی خطر برای انسان زیاد است، به صورت‌های مختلف و خطرهای مهم روحی و معنوی در کار است.

این دعا جا دارد که به طور کلی چندین ساعت در ارتباط با مضامینش بحث شود، ولی در هر حد که توجه داشته باشیم خوب است. بعد هم سعی کنیم که استفاده کنیم، هر روز یک نوبت حداقل بخوانیم این دعا را همان‌گونه که آقا حضرت امیر علیه السلام این‌گونه بودند: «کان یدعو به کثیرا»؛ فراوان حضرت می‌خواندند این دعا را:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِی مِيتًا»، وقتی آدم صبح می‌کند، خدا را شکر کند که: زنده‌ام و مریض هم نیستم. «وَ لَا مَضْرُوبًا عَلٰی عُرْوِقِي بِسُوءٍ» رگ‌هایم نگرفته است. رگ‌های قلبم سالم است. «وَ لَا مَأْخُودًا بِأَسْوَا عَمَلِي» کارهای زشتی که انجام دادم و بدترین کارهایی که انجام دادم، خداوند متعال به آن کارها مرا مؤاخذه نکرد. «وَ لَا مَقْطُوعًا دَابِرِي» صبح کردم در حالی که قطع نشده پشت من، یعنی فرزندی دارم و فرزندی برای من هست. «وَ لَا مُرْتَدًّا عَن دِينِي» شکر که مرتد نشدم، یعنی خطر تا اینجا هست. یک فشار گاهی روی انسان می‌آید شده که همه چیز را از دست می‌دهد، در حدی به انحراف می‌افتد که تا مسئله ارتداد گرفتاری ممکن است پیش بیاید.

«وَ لَا مُنْكَرًا لِرَبِّي» خدا را شکر می‌کنم که این‌گونه نشده که منکر خدا کردم. «وَ لَا مُسْتَوْحِشًا مِّنْ اِيْمَانِي» شکر خدا را که در ارتباط با ایمانم وحشت زده نیستم، یعنی مضطرب نیستم که آیا حق است یا نیست! خبری هست خبری نیست! بلکه خیر، مستحکم هستم، استوار هستم. «وَ لَا مُلْتَبِسًا عَفْلِي» شکر خدا را که روانی نشدم. ضعف اعصاب خاصی - در حدی که چنین و چنان گرفتاری‌ها پیش بیاید - برای من پیش نیامده که چه فراوان رخ می‌دهد. «وَ لَا مُعَذَّبًا بِعَذَابِ الْاَمَمِ مِّنْ قَبْلِي» شکر او را که گرفتاری‌هایی که برای امت‌های گذشته بوده برای من پیش نیامده است.

«أَصْبَحْتُ عَبْدًا مَمْلُوكًا ظَالِمًا لِنَفْسِي لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَ لَا حُجَّةَ لِي وَ لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَخْذَ إِلَّا مَا

أَعْطَيْتَنِي»، اگر تو عنایت نکنی من قدرت اینکه کاری انجام بدهم ندارم. نمی‌توانم از خودم حفاظت کنم. «وَلَا أَتَّقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَنِي» قرار بر خواندن است که بعد خودتان دقت کنید و تدبیر کنید. همه موفق بشیم - ان شاء الله - بخوانیم.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْقَرَ فِي غِنَاكَ» خدایا تو غنی هستی، من ندار باشم؟ من محتاج باشم با اینکه تو غنی هستی؟ و تو خدای من هستی. «أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ» پناه می‌برم به تو از اینکه تو هدایتگر باشی و من در گمراهی بیفتم، یعنی با توجه به اینکه تو هادی هستی، دست من را بگیر. «أَوْ أُضَامَ فِي سُلْطَانِكَ» پناه می‌برم به تو از اینکه به من ظلم بشود در حالی که کار دست توست، سلطه از برای توست؛ دیگری به من ظلم کند! یعنی از ظلم ستمگران حفظم کن. «أَوْ أُضْطَهَدَ وَ الْأَمْرُ لَكَ» یا به طور کلی به بدبختی و بیچارگی بیفتم و حال آن که همه کارها دست توست.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَرِعُهَا مِنْ كَرَامِي» خدایا اول چیزی که از من می‌گیری - وقتی قرار است که من بمیرم - جان من باشد؛ یعنی تا قرار است در دنیا باشم، چشمم باشد، گوشم باشد، دست و پای من سالم باشد و جوارحم به سلامت باشد. وقتی قرار است از دنیا بروم، این گرفتاری‌ها پیش نیاید برای مدتی؛ بلکه اول چیزی که از من می‌گیری جان من باشد؛ یعنی تا هستم به سلامت باشم، تا هستم در عافیت باشم.

«وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعْمِكَ عِنْدِي» و اول ودیعه‌ای که به من عنایت کردی و لطف کردی، وقتی که قرار است این ودیعه‌ها را - که به عنوان امانت به من دادی - بگیری، اول چیزی که از من می‌گیری جان من باشد.

نعمت‌های مختلف، امانت‌های الهی هستند؛ هم نعمت‌هایی که در ارتباط با جسم ماست و نعمت‌هایی که در ارتباط با روح ماست. نعمت‌هایی که در ارتباط با زندگی ماست، وقتی می‌خواهم بمیرم، اینگونه نباشد که اول اینها را از من بگیری؛ خیر، تا هستم این نعمت‌ها باشد.

دو سه جمله اخیر این دعا هم بسیار فوق العادگی دارد: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ»، پناه به تو می‌برم از اینکه از گفتارت سر پیچی کنم؛ یعنی به حرف تو نکنیم، گفتار تو را سر پیچی کنیم پناه به خودت می‌بریم. «أَوْ أَنْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِكَ» یا در دین، نقصی برای من پیش بیاید، یعنی در دین انحراف برای من پیش بیاید.

«أَوْ تَتَّبِعَ [تَتَّبِعَ] بِنَا أَهْوَاؤَنَا دُونَ الْهُدَى الَّذِي جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ» پناه می‌بریم به تو از اینکه

هواهای نفسانی ما بر ما غلبه کند و از مسیر هدایتی که از طرف تو آمده است فاصله بگیریم. این دعا خیلی فوق العادگی آن مشخص است. من برای بسیاری از دوستان هم نوعا در جلسات خصوصی - که نشستیم - یاد می‌آید برای خیلی‌ها خواندم و به خیال خودم از چیزهایی است که خوب است که از آن غفلت نکنیم.

در هر حال، پس با توجه به اینکه دعا بسیار مهم است - در حدی که حضرت امیر علیه السلام برای عزیزشان می‌فرمایند که از دعا غفلت نشود که خداوند کلید همه خزائنش را به تو داده است - اهتمام به دعاء ان شاء الله بیشتر بشود. یک فرصتی را انسان جدی برای دعا بگذارد و مخصوصا در خلواتی که برای او پیش می‌آید اهل دعا باشد که بسیار مایه سعادت‌مندی انسان در همه امور دنیوی و اخروی است.

علل عدم اجابت دعا

حالا مسئله نسبتا مهمی که مطرح است و فراوان هم سؤال می‌شود این است که: با توجه به اینکه قرآن می‌فرماید: «ادعونی استجب لکم» و با توجه به اینکه در روایات ما در حدی به دعا تاکید شده که به «ایسر دعاء» (در زیارت حضرت رضا علیه السلام هست) خداوند متعال گرفتاری‌ها را بر طرف می‌کند، چه می‌شود که بسیاری از دعاها مستجاب نمی‌شود؟ فراوان این سؤال می‌شود. همین اخیرا یکی از سؤالاتی که شده بود تشریح همین معنا بود، می‌گفت که دعا می‌کنیم و همه حرف‌هایی هم که گفته شده به خیال خودمان عمل می‌کنیم (گفته شده اول درود بفرستید بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، خدا را شکر کنید، خدا را مدح کنید و استغفار کنید) در عین حال بسیاری از دعاها ما مستجاب نمی‌شود. این سؤالی است که نسبتا عمومیتی دارد و برای خیلی از افراد مطرح است.

۱: عدم توجه و عدم جدیت

اجمالا این چنین است که:

یکی از چیزهایی که در پاسخ این سؤال داده می‌شود این است که: خیلی از دعاها ما «ظهر القلبی» است؛ یعنی همین طور دعا می‌کنیم، این‌گونه نیست که جدی حالت دعا داشته باشیم، حال تضرع داشته باشیم، خیر. این دعاهایی که به ظهر القلب انسان است و جدیت و توجه درستی در کار نیست، طبیعی است که دعایی که گفته می‌شود نیست.

دقت بشود که دعا دعای جدی باشد!

یکی از پاسخ‌ها این است که:

۲: قطع رحم و درخواست گناه

در حدیث آمده که هیچ کس دعا نمی‌کند - با توجه به اینکه اخلاصی در دعا داشته باشد و خدا را با جدیت بخواند - مگر اینکه خداوند عنایت می‌کند.

این حدیث شریف پاسخ بسیاری از قسمت‌های مربوط به این سؤال است که از پیامبر گرامی ما نقل شده است.

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا اللَّهَ تَعَالَى بِدَعْوَةٍ لَيْسَتْ فِيهَا قَطِيعَةٌ رَحِمٍ وَ لَا اسْتِجْلَابٌ إِثْمٍ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا إِحْدَى خِصَالٍ ثَلَاثٍ إِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ لَهُ الدَّعْوَةَ وَ إِمَّا أَنْ يَدَّخِرَهَا فِي الْآخِرَةِ وَ إِمَّا أَنْ يَرْفَعَ عَنْهُ مِثْلَهَا مِنَ السُّوءِ»^۱

هیچ مسلمانی دعا نمی‌کند - به شرط آنکه دعای او برای قطع رحم و ارتکاب گناهی نباشد -

مگر آنکه خداوند یکی از سه چیز را به او عنایت می‌کند: یا دعایش را مستجاب می‌کند و یا

پاداشش را برای آخرت ذخیره می‌سازد و یا آنکه به قدر خواسته‌اش بدی را از وی می‌گرداند.

۳: ذخیره آخرت و یا دفع گرفتاری‌ها

وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند که: هیچ کس نیست که دعا کند (و دعای او در جهت قطع رحم نباشد، در جهت طلب معصیت نباشد، از خدا معصیت نخواهد، کار خلاف هم از خدا درخواست نکند) مگر اینکه ذات مقدس حضرت حق - که کریم و غنی و قوی است و هر چه بخواهد انجام بدهد مانعی برای او نیست - حتماً یکی از سه کار را نسبت به او می‌کند:

۱. بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۹۴.

یک، اینکه دعای او را مستجاب کند؛ «يُعَجِّلُ لَهُ الدَّعْوَةَ» چه بسیار هم شده هر کدام ما در زندگی ما بررسی کنیم. بسیاری از موارد شده که دعا کردیم به اجابت رسیده است. دیدیم و احساس کردیم.

دو، اینکه ذخیره می‌شود برای قیامت او، به حیثی که در روایات دیگری دارد که در قیامت دعاهایی که از او مستجاب نمی‌شود و بعد ذخیره‌ای که در اثر آن دعای مستجاب نشده برای او شده و عنایتی که خداوند متعال برای او فرموده آنچنان است که می‌گوید: ای کاش بسیاری از دعاهای دیگر هم مستجاب نمی‌شد، تا اینجا بهره آن را می‌گرفتم؛ دنیا که تمام شد و رفت. تا اینجا اجر و پاداش اخروی بسیار است.

سه، اینکه خیر، آنچه که از سوء و گرفتاری می‌خواسته به سراغ او بیاید، بر اثر این دعا آنها را خدا رفع کرده است. این یک بخش از جواب است.

این دعاهایی که می‌کنیم (مریض هستم دعا می‌کنیم خوب بشویم، از بستگانم مریض هستند دعا می‌کنم خوب نمی‌شوند، گرفتاری‌های مالی دارم دعا میکنم درست نمی‌شود، گرفتاری‌های مختلف دارم دعا می‌کنم درست نمی‌شود)، آنجایی که درست می‌شود - که گفتیم خیلی از موارد هست - که مشخص است؛ آنجایی که درست نمی‌شود یکی از دو چیز دیگری خواهد بود که: یا ذخیره می‌شود برای آخرت، و خدای کریم و رحیم و ارحم الراحمین این چنین نیست که بنده‌اش را مأیوس کرده باشد، این خواسته و او عنایت نکرده باشد، بلکه یا ذخیره می‌شود و یا اینکه بلاهای دیگر و گرفتاری‌های دیگری که قرار بوده به سراغ او بیاید اینها از بین می‌رود.

این که گفتیم باز جای سؤال دارد، یعنی ممکن است که پاسخگو برای کل مسائل نباشد، لذا با مسائل بعدی - که ان شاء الله ضمیمه‌اش بشود - آن وقت امیدواریم که در مجموع برای این سؤال پاسخ مثبتی را داده باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)^۱

در بحث تفسیر به فضل الهی بحث‌های مختلف اعتقادی مطرح شد. بحث اخیر مسئله دعاء در قرآن کریم بود. در این مورد هم چند جلسه‌ای صحبت شد. از مسائلی که در این کتاب مقدس بسیار تأکید شده است و از نظر کم و کیف آیات فراوان پیرامون آن هست، دعاء و ارتباط‌گیری با پروردگار است.

بخشی از آن آیه‌ها هم قرائت شد. همچنین در مدارک دیگر و حیاتی (بیانات پیامبر گرامی ما و ائمه معصومین علیهم السلام) به این مسئله بسیار تأکید شده است. نفس ارتباط‌گیری با خداوند متعال مهم‌تر است از خواسته انسان؛ مگر اینکه خواسته‌اش همان خود خدا باشد و مسائل معنوی از این قبیل باشد.

بداند انسان که حال دعا کردن و درخواست کردنش، خاصیت و نفع و ارزشش بیشتر است از آنچه که از خدا می‌خواهد. مثلاً از خدا می‌خواهد که خدا خانه ندارم، خانه مرحمت کن! خود این ارتباط‌گیری‌اش ارزشش از آن خانه بیشتر است و هكذا. بنابراین، خیلی باید اهتمام به دعا کرد.

مشکلی مطرح شد که این دعا با همه این توصیه‌هایی که شده است، چرا در بسیاری از موارد دعا مستجاب نمی‌شود؟
مقداری در این مورد مطالبی گفته شد.

۴: اشتیاق به صدای بنده

گاهی می‌شود که دعا مستجاب نمی‌شود برای اینکه خدا دوست دارد این بنده را و به فرشته‌ها امر می‌کند که: دعای او را مستجاب نکنید! ما دوست داریم با ما صحبت کند، حرف بزند؛ و اگر دعای او را مستجاب کنیم باز می‌رود. لذا دعای او را مستجاب نمی‌کنیم. و لذا گاهی دعای بدان مستجاب می‌شود و گفته می‌شود که جوابش را بدهید که دوست ندارم صدای او را بشنویم!

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

پس گاهی می‌شود که روی خوبی انسان، به خاطر اینکه این چنین است دعا مستجاب نمی‌شود. در حدیث این مسئله به این صورت آمده است:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَخْرُوا إِجَابَتَهُ شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَدُعَائِهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدِي دَعَوْتَنِي فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَثَوَابَكَ كَذَا وَكَذَا وَدَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَكَذَا فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَثَوَابَكَ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ

حُسْنِ الثَّوَابِ؛ إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ گويد: حضرت عليه السلام فرمود: همانا مؤمن خدای عز و جل را در باره حاجت خود بخواند و خدای عز و جل فرماید: اجابت او را بتأخیر اندازید بخاطر شوقی که به صدا و دعای او دارم، پس چون روز قیامت شود خدای عز و جل فرماید: ای بنده من! تو مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابت را پس انداختم اکنون ثواب و پاداش تو چنین و چنان است، و باز در باره فلان چیز و فلان چیز مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابت تو را بتأخیر انداختم و پاداش تو چنین و چنان است، فرمود: پس مؤمن آرزو کند که کاش هیچ دعائی از او در دنیا اجابت نمی‌شد برای آنچه ثواب و پاداش نیک که می‌بیند.

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَخْرُوا إِجَابَتَهُ شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ» خیلی حرف است! به خاطر اینکه دوست داریم که این حرف بزند و با ما صحبت کند، ما مشتاقیم که صدایش شنیده بشود.

«فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدِي دَعَوْتَنِي فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَثَوَابَكَ كَذَا وَكَذَا وَدَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَكَذَا فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَثَوَابَكَ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ». قیامت می‌بیند که: عجب ثواب‌ها فوق العاده است!

دوست می‌دارد که خوب بود که خیلی از این دعا‌های من مستجاب نمی‌شد.
پس بخشی از دعاها که مستجاب نمی‌شود این است.

۵: گناه و معصیت

دیگر از عوامل اجابت نشدن دعا گناه انسان است که مانع می‌شود. دعا این اقتضاء اجابت را دارد به شرط اینکه موانع مربوطه‌ای به وجود نیاید؛ یکی از موانع مهم، گناهان انسان است. حدیثی دارد که هفت چیز را آقا امیر المؤمنین علی علیه السلام به خصوص یادآوری کردند؛ مخصوصاً مظلومه دیگران. بسیاری از اوقات این‌گونه شده که در ارتباط با کسی ظلمی کردیم - به صورت‌های مختلف - مانع شده از این که دعا مستجاب بشود.
آن حدیث این است که:

«أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ خُطْبَةً بَلِيغَةً فَقَالَ فِي آخِرِهَا أَيُّهَا النَّاسُ سَبْعُ مَصَائِبَ عَظَامٍ^۱. آقا حضرت امیر علیه السلام فرمودند: هفت تا مصیبت است که خیلی سخت است «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا عَالَمٌ زَلٌّ»:

یک، اگر عالمی لغزش پیدا کند. این مصیبت بزرگی است؛ مایه فتنه می‌شود؛ مایه ناراحتی می‌شود. بسیار مصیبت، مصیبت عظمی است. حالا دیگر توضیحاتی لازم نیست؛ برای شما معلوم است.

دو، «وَ عَابِدٌ مَلٌّ» عابدی که امتیازش به عبادت است، دیگر ملول و خسته شود و تنبلی کند. سه، «وَ مُؤْمِنٌ خَلٌّ»، مؤمنی که احتیاج پیدا کند خیلی سخت است بر او به خاطر اینکه اهل سؤال نیست و سعیش بر این است که این چنین نباشد. بعد بر خودش فشار می‌آورد و کار مشکلی است.

چهار، «وَ مُؤْتَمَنٌ غَلٌّ» کسی که امین بوده، ولی غش در کارش بیاید و خیانت بکند، گران تمام می‌شود برای او.

پنج، «وَ غَنِيٌّ أَقَلٌّ» پولداری که بی‌پول بشود از مصائب سخت است.

شش، «وَ عَزِيْزٌ ذَلٌّ» مشخص است.

هفت، «وَ فَقِيْرٌ اِغْتَلٌّ» بی‌پول باشد مریض هم بشود.

۱. سفینة البحار، ج ۳، ۵۷، سبع مصائب عظام.

«فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ الْقَبِيلَةُ إِذَا مَا ضَلَلْنَا وَ النُّورُ إِذَا مَا أَظْلَمْنَا وَ كُنْ نَسْأَلُكَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ، لَكُمْ فَمَا بَالُنَا نَدْعُو فَلَا يُجَابُ؟ قَالَ: إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَانَتْ بِثَمَانٍ خِصَالٍ: أَوَّلُهَا أَنَّكُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أُوجِبَ عَلَيْكُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْكُمْ مَعْرِفَتَكُمْ شَيْئاً وَ الثَّانِيَةُ أَنَّكُمْ آمَنْتُمْ بِرَسُولِهِ ثُمَّ خَالَفْتُمْ سُنَّتَهُ وَ آمَنْتُمْ بِشَرِيعَتِهِ فَأَيْنَ ثَمَرُهُ إِيْمَانِكُمْ وَ الثَّلَاثَةُ أَنَّكُمْ قَرَأْتُمْ كِتَابَهُ الْمُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ وَ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا ثُمَّ خَالَفْتُمْ وَ الرَّابِعَةُ أَنَّكُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَخَافُونَ مِنَ النَّارِ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ وَفْتٍ تَقْدُمُونَ إِلَيْهَا بِمَعَاصِيكُمْ فَأَيْنَ خَوْفُكُمْ وَ الْخَامِسَةُ أَنَّكُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَرَعُبُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ وَفْتٍ تَفْعَلُونَ مَا يُبَاعِدُكُمْ مِنْهَا فَأَيْنَ رَعْبَتُكُمْ فِيهَا وَ السَّادِسَةُ أَنَّكُمْ أَكَلْتُمْ نِعْمَةَ الْمَوْلَى وَ لَمْ تَشْكُرُوا عَلَيْهَا وَ السَّابِعَةُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ بِعَدَاوَةِ الشَّيْطَانِ وَ قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا فَعَادِيْتُمُوهُ بِلَا تَوَلٍّ وَ وَالْيَتْمُوهُ بِلَا مُخَالَفَةٍ وَ الثَّامِنَةُ أَنَّكُمْ جَعَلْتُمْ عُيُوبَ النَّاسِ نُصَبَ عُيُوبِكُمْ وَ عُيُوبَكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ تَلُومُونَ مَنْ أَنْتُمْ أَحَقُّ بِاللُّومِ مِنْهُ فَأَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا وَ قَدْ سَدَدْتُمْ أَبْوَابَهُ وَ طُرُقَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ وَ أَخْلِصُوا سَرَائِرَكُمْ وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَسْتَجِيبَ اللَّهُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ.»

بنابراین، از چیزهایی که مانع اجابت دعا می‌شود مسئله گناه و معصیت است، که بسیار بجاست انسان در این جهت مقید باشد، کسی که درخواست می‌کند اگر موانعی در کار نباشد خداوند عنایت می‌کند.

بنابراین، گناه زمینه اجابت نشدن دعای انسان هست.

تا الآن قسمتی از مسائل مربوط به عدم اجابت دعاء به عرض شما رسید و البته مواردی هم هست که انسان نمی‌داند چرا؟ اینها از چیزهای دیگر هم ممکن است باشد که توجه نداشته باشیم. ولی در اساس مسئله - با توجه به اینکه خداوند متعال ثابت و روشن و بین است که توانا و دانا و مهربان است - وقتی بنده خدا از او چیزی بخواهد، قدرت و علم و غنا و مهربانی خداوند ایجاب می‌کند که بنده‌اش را رد نکند.

هر کجا که رد بشود، حتما موانعی در کار بوده است، یا به صورتی که گفته شد ذخیره‌ای می‌شود در آخرت، و الا خدای مهربان توانای دانا (این صفات کمالی که او حقیقت کمال است) طبیعی است که کسی از او درخواست داشته باشد رد نمی‌کند در خواست او را ولو ندانیم که چه شد.

داستانی به ذهنم زد برای شما عرض کنم:

سفری بودیم آفریقا. از یک کشوری به یک کشور دیگری می‌خواستیم برویم. وسیله در دست نبود و آن صاحب منزلی که آنجا بودیم خودش یک هواپیمای کوچکی داشت. گفت خودمان برویم. آنقدر هواپیما کوچک بود که ما هفت هشت نفر که بودیم بعضی سوار نشدند از باب اینکه جا نبود.

تعدادی سوار شدیم (جناب آقای شهرستانی بود و کارهای آفریقا در ارتباط با برنامه‌هایی که بود). هواپیما کوچک بود و فاصله هم نسبتاً زیاد و گاهی هم بالا پایین می‌رفت.

من هم داشتم می‌خواندم: «تحصنت بالملک الحی الذی لا یموت...»^۱ این دعاها را می‌خواندم و این آقای هم که با او بودیم (آقای شهرستانی) ایشان هم خوابش برده بود، و این صاحب هواپیما و خلبان - که خودش صاحب منزل ما بود - با این کسی که ما باز بر او وارد شده بودیم و از اهل علم بود (که خودش مسلط بر انگلیسی بود) اینها انگلیسی با هم حرف می‌زدند.

حدود سه ربعی، نیم ساعتی، یا بیشتر شد که همین طور با هم می‌گفتند من هم هی «تحصنت بالملک الحی الذی لا یموت» می‌گفتم.

بعد حوصله‌ام سر آمد گفتم: چه می‌گویید شما؟ به این آقای که فارسی بلد بود و ایرانی بود گفتم. گفت این به من می‌گوید که: در ارتباط با قدرت و علم و رحمت خدا که می‌گویید مطلق است به تعبیر آن آقای خلبان، یکی را باید قربانی کرد؛ این شماری که درست شده که باید برود جهنم و کذا و کذا، یا خدا نمی‌دانست که در این خلقت شمر در می‌آید، پس علم مطلق نیست؛ یا می‌دانست ولی نمی‌توانست که این در این برنامه نباشد، پس قدرت مطلق نیست؛ یا می‌دانست و می‌توانست هم که نباشد، پس رحمتش مطلق نیست؛ باید به جهنم برود.

یکی از اینها را باید فدا کرد؛ نمی‌شود که هر سه مطلق باشد؛ علم مطلق، قدرت مطلق و

۱. «تَحَصَّنْتُ بِالْمَلِكِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ اعْتَصَمْتُ بِذِي الْقُدْرَةِ وَالْعِزَّةِ وَالْجَبْرُوتِ وَ اسْتَعَنْتُ بِذِي الْإِلَهِ وَالْعِظْمَةِ وَالْمَلَكُوتِ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ يَا مَنْ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ يَا كَافِيَ كُلِّ شَيْءٍ أَكْفِيي كُلِّ شَيْءٍ فَإِنَّكَ قَادِرٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَا خَفِيَّ اللَّطْفِ الْطُفِّ يَا بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ يَا مَنْ يَكْفِي مَنْ خَلَقَهُ جَمِيعًا وَ لَا يَكْفِي مِنْهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ يَا أَحَدَ مَنْ لَا أَحَدَ لَهُ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا عَنْكَ أَغْنَيْتَنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا وَ لَا يُحْصِيهِ غَيْرُهُ»، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۶۹.

رحمت مطلق.

من به این جناب گفتم: من یک چیزی می‌گویم به او بگو، بقیه حرف‌ها بماند در خانه. من دیگر اینجا حال حرف زدن ندارم. گفتم: به او بگو که علم مطلق است، قدرت مطلق است، اما رحمت مقید به حکمت است.

این را هم از جمله حضرت سجاد علیه السلام گرفته بودم که: «وَايَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»^۱ ای خدایی که حکمتش را وسیله‌ها رد نمی‌کند؛ یعنی هرچه آدم خدا را قسم بدهد خدایا چنین کن چنان کن، هرچه بگوید، اگر حکمت در آن کار نباشد خدا انجام نمی‌دهد.

پس رحمت مقید به حکمت است. گفت: گفته فهمیدم چه شد، یک کاری شد؛ می‌توانم باز هم یک کم شلوغ کنم، ولی نمی‌خواهم لجبازی کنم. فهمیدم که یک کاری شد.

لذا از دعا غفلت نکنیم که خیلی کار صورت می‌دهد، و حتما جدی باشیم. از اینکه در مواردی اجابت نمی‌شود، ناامید نشویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. الصحیفة السجادیة: ۶۸، دعای ۱۳، (و کان من دعائه علیه السلام فی طلب الحوائج إلی الله تعالی).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ) ^۱

در ارتباط با مطالب اعتقادی قرآن کریم مباحثی مطرح شد. بحث اخیر در ارتباط با مسئله دعا در قرآن بود. عرض شد که اهمّیت دعا در قرآن و به طور کلی در مدارک و حیاتی بسیار فراوان است، و کم و کیف مدارک شگفت انگیز است. آیاتی از قرآن تلاوت شد و بعضی از روایات هم گفته شد.

در ارتباط با دعا که چرا اجابت نمی‌شود هم مقداری صحبت شد.

بسیاری از موارد مشاهده می‌کنیم که دعا اجابت شد. در ارتباط با مسئله باران - که بسیاری از موارد افرادی برای دعای باران اقدام کردند و با یک شخصیت علمی و دینی نماز باران خوانده شده است و انجام شده است و معجزآسا که باید گفت دعا معجزه زنده است مشخص شده که اثر کرده - شواهد زیادی داریم.

از جمله همان مسئله دعای باران مرحوم آیت الله حاج سید محمد تقی خوانساری است که بعضی از کسانی که در آن جریان بودند (و همین اخیراً بعضی بودند و فوت شدند) برای خود بنده نقل می‌کردند که:

در قم شدت نیاز به باران بود و گرفتاری شدید بود. به ایشان پیشنهاد شد و ایشان هم گفتند باشد حرکت می‌کنیم و با اجتماعی حرکت کردند، رفتند برای دعای باران و خبری هم نشد؛ دفعه اول، روز اول رفتند و خبری نشد؛ روز دوم خواستند حرکت کنند جمعی گفتند که همان روز اول کفایت می‌کرد، خدا ان شاء الله لطف می‌کند مثلاً، اگر باز هم بروید و باران نیاید خیلی بد می‌شود، خیلی‌ها ضعیف می‌شوند از نظر اعتقادات.

در جریان اولی که رفته بودند، جمعی از آمریکایی‌ها آن وقت نزدیک قم مشغول کارهای

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

خودشان بودند، و حفاری‌هایی داشتند. فکر کردند این جمعیت از قم آمده به طرف آنها و می‌خواهند حمله کنند به اینها، یک مقدار نگران شدند؛ بعد دیدند نه اینها رفتند طرف بیابانی و مشغول دعا شدند مثلاً. مسئول آن جمع امریکایی‌ها گفته بود که (فهیمنه بود که مسئله دعای باران است) طبق ضوابطی که ما داریم تا یازده روز دیگر نمی‌آید از آسمان به زمین نمی‌آید، قطره‌ای باران نمی‌آید، بی‌خود دعا می‌کنید. و این مطلب هم رسیده بود به آن آقایان.

روز دوم هم ایشان حرکت کرده بود، گفتند: تکلیف ما این است که این کار را بکنیم، خدا خودش هرچه مصلحت می‌بیند انجام می‌دهد.

روز دوم که رفته بودند، در همان وقتی که مشغول دعا بودند باران به شدت شروع کرده بود در حدی که بعد آمده بودند خدمت‌شان که آقا دعا کنید که دیگر باران نیاید خیلی فوق العاده است. پس مستجاب شدن دعا گاهی در یک وضعیت فوق العاده‌ای مشخص است.

و از جمله خاطر می‌آید که خدا رحمت کند مرحوم استادمان مرحوم آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی را در فردوس مدتی بودند. این را من از خودشان شنیدم فرمودند که: بله، آنجا باران که معمولاً کم می‌آید، در شدت قرار گرفتند. گفتند دعای باران بخوانید، و ما هم رفتیم. خودشان می‌فرمودند خدا رحمت کرده؛ من به خدا عرض کردم:

خدایا! این مردم فکر می‌کنند که من پیش تو آبرویی دارم. بیا و لطف کن و باران بیاورد! و نتیجتاً، باران آمد و بسیار هم فوق العاده و چشمگیر بود.

پس اصل اینکه دعا مستجاب می‌شود گاهی به گونه‌ای است که کاملاً مشخص، چشمگیر و روشن است.

در دعای ماه رجب - که معمولاً ماه رجب خوانده می‌شود - آمده است: «يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ»^۱ آنجا دارد: «أَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ [الْخَيْرَاتِ] خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ» به گدایی‌ام، به سؤالم، همه خوبی‌های دنیا و آخرت را از تو می‌خواهم؛ یعنی سرمایه بسیار مهمی است گدایی در خانه خدا و تضرع در پیشگاه پروردگار.

خیلی این جمله عجیب است: «أَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ»؛ آنچه آورده‌ام برای اینکه تو عنایت کنی تمام خوبی‌های دنیا و آخرت را، گدایی من است: «أَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ [الْخَيْرَاتِ] خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ وَ اصْرَفْ عَنِّي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا وَ [جَمِيعَ] شَرِّ

۱ - إقبال الأعمال (ط - التقدمة) ج ۲/۶۴۴ فصل فيما ذكره من الدعوات في أول يوم من رجب و كل يوم منه

الْآخِرَةَ».

بنابراین، خیلی مهم است عزیزان و غفلت نکنید. البته این چنین است که شرایطی دارد و ان شرایط باید رعایت شود که در احادیث گفته شده است.

۷: اعطای چیزی بهتر

حالا در ارتباط با اینکه چرا مستجاب نمی‌شود، چند چیز گفته شد.

من از این داستان خیلی استفاده کردم که: گاهی خداوند آن دعا را مستجاب نکرده، ولی خیلی چیزهای دیگر مرحمت و لطف کرده است.

یک آقای بود به نام آقای رضایی؛ خدا رحمت کند از بازاری‌های بسیار متدین و خوب بود. کارهای او هم ردیف بود و حساب و کتاب‌های او درست بود. فوق العاده هم مقید بود به اینکه کار ردیف باشد که هر وقت مرگ رسید مشکل نداشته باشد.

گاهی می‌آمد منزل ما می‌گفت: فلانی! آماده مرگ هستم، هیچ ناراحتی ندارم، الان مرگ بیاید همه کارها ردیف است از فضل خدا. امیدواریم که عنایت بکند.

مرد خوبی بود می‌گفت: داشتم می‌رفتم باغ (یک باغی داشت نزدیک‌های شانددیز)، یک کارگری گرفته بودم که دیوار باغ را یک کمی مرمت کند. لازم بود برود آنجا و مشغول مختصر کاری بشود. این هم در ماشین نشسته بود و داشتیم می‌رفتیم. از ماشین‌های - به اصطلاح - آخرین سیستم هم داشت و وضع ظاهرش هم خوب خوب بود؛ ثروتی داشت و بد نبود اوضاع.

او می‌گفت: همین طور که داشتیم می‌رفتیم در راه، این کارگری که گرفته بودم در بین راه دیدم یک اهی کشید، همین طور، یک جوانی هم بود چهل، چهل و پنج سالی سنش بود. اهی کشید فهمیدم آه او چی بود.

آه او این بود که: خوب او جوان، ما هم در این سن، وضع ما این‌گونه خوب، ماشین این جوری، لباس آن چنانی، حالا داریم می‌بریم او را که دیوار باغ ما را درست کند. آه او برای این بود که: خدایا این چه وضعی است؟ ما در فقر و این هم در این وضع! این تفاوت چرا مثلا؟

اینکه می‌خواهم بگویم خدا عوض می‌دهد و انسان متوجه نیست. فهمیدم این آه او برای این بود. یک اهی کشید من چیزی نگفتم و رد شدیم. ایشان یک کسالت قلبی هم داشت و باطری

گذاشته بود در قلبشان. گفت: یک کمی که رد شدیم گفتیم: آقای جوان! یک پیشنهادی با شما داریم، معامله‌ای می‌خواهم با شما بکنم، ببینم آماده‌ای؟ گفت: بگویید حاج آقا. گفتیم: من کسالت قلبی دارم و چنین و چنان هستم، شما اگر یک کار بکنی من همین ماشین را و باغی که می‌خواهیم برویم، همه را می‌دهم به تو. گفت: بگو حاجی چه می‌گویی؟ گفتیم: قلبت را بده به من که سالم است، من کسالت قلبی دارم، قلبم مال تو باشد.

گفت: حاجی مسخره مان می‌کنی. این حرف‌ها چیه؟ مگر این کار من است؟ گفتیم: حالا پیشنهادی بود. یک مقدار که رفتیم این منتقل شد؛ یک جایی رسیدیم که یک کمی باز بود، فضا و جای مسطحی بود. گفت: حاجی نگه دار، نگه دار. گفتیم چی؟ گفت: نگه دار. نگه داشتم، در ماشین را باز کرد و پرید بیرون، افتاد به سجده روی زمین؛ سجده سجده گریه گریه گریه؛ بعد آمد داخل ماشین گفت: برو. گفتیم: چی شد؟ گفت: هر چی شد حالا. فهمیدم منتقل شد به اینکه هر چه این دارد حاضر است بدهد که قلب او سالم شود، این الان قلبش سالم است؛ یعنی عوض‌ها می‌دهد!

پس خداوند خیلی عنایتها می‌کند، که نسبت به آنها انسان غفلت دارد. پس گاهی هم می‌شود که این چنین است.

۸: امتحان الهی

گاهی هم انسان در یک امتحانی قرار گرفته است. آن امتحان، امتحانی است که باید امتحانش را بدهد. در بعضی از احادیث هم هست و فراوان هم گفته شده است که آقا حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند که: در ارتباط با امتحان دعا نکنید که امتحان نشوید؛ چون امتحان جزء مسائل سنن قطعی الهی است، دعا کنید خدا کمک‌تان کند.

این در یک امتحانی است که فعلا باید این گرفتاری را ببیند؛ در یک آزمایشی است.

داستان حضرت باقر علیه السلام و جناب جابر بود. مثل اینکه آمد خدمت حضرت باقر علیه السلام و هیچ نداشت. حتی برای همان روزش مانده بود، خوب اهل سؤال نبود جابر؛ ولی از امامش سؤال می‌کند دیگر. آدم خیلی چیزها را به پدرش نمی‌گوید، به مادرش نمی‌گوید، به همسرش نمی‌گوید، به پسرش نمی‌گوید اما به امامش می‌گوید، عرض می‌کند.

آمد که آقا همین امروز ماندیم، یک چیزی مرحمت کنید. حضرت فرمودند: چیزی و خبری

نیست. او نشسته بود که کمیت شاعر آمد و گفت: آقا یک قصیده گفتم در مدح‌تان اجازه می‌دهید بخوانم؟ حضرت فرمودند که: بخوان. قصیده‌اش را خواند، به غلام فرمودند: پول بیار. رفت داخل اتاق و یک کیسه (در کیسه آن وقت طلا یا نقره بود) آورد و داد به کمیت.

کمیت گفت: آقا یک قصیده دومی هم گفتم اجازه است؟ فرمودند که: بخوان. قصیده دوم را هم خواند حضرت به غلام فرمودند پول بیاور. رفت و یک کیسه دیگر هم آورد.

جابر آدم فهمیده‌ای بود. گله دوستانه‌اش در دلش شروع شد که: من می‌گویم برای همین امروز آمدم، می‌فرمایند خبری نیست، حالا این آمده اشعارش را می‌خواند و این‌گونه حضرت دارند تحویل می‌گیرند و پول می‌دهند.

گفت: آقا قصیده سومی گفته‌ام اجازه می‌دهید؟ فرمودند: بخوان. خواند و باز هم کیسه سوم پول را دادند. دیگر جابر حال گله مندی دوستانه‌اش قوی‌تر شد.

کمیت گفت که: آقا من این اشعار را به خاطر تکلیفم گفتم نه به عنوان اینکه به صله برسم، محبت کنید بفرمایید که غلام پول‌ها را بردارد.

من گاهی که نقل می‌کردم می‌گفتم: اخلاصش را حفظ کرد، چون گاهی با اخلاص بوده اما بعد قاطی می‌شود و یک کار دیگری می‌شود.

خلاصه، گفتند: باشد جزاک الله عن الاسلام خیر الجزاء. غلام پول‌ها را برداشت. کمیت رفت. جابر گفت: آقا چی شد؟ این هی شعر خواند و هی پول، من می‌گویم برای همین امروز مانده‌ام می‌فرمایید: خبری نیست!

حضرت فرمودند: برو در آن اتاق ببین چه خبر است؟ رفتم دیدم خبری نیست. خودشان آمدند بیرون و دستم را گرفتند و بردند داخل اتاق؛ پایشان را زدند به کف اتاق، «فَإِذَا شَبِيهَ بِعُنُقِ الْبَعِيرِ»^۱ مثل گردن شتر طلا ریخت بیرون بعد فرمودند: می‌بینی؟ «إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا!»

از جملات خیلی عجیب این جمله است که در ولایت تکوینی است: «إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا نُرِيدُ وَ لَوْ شِئْنَا أَنْ نَسُوقَ الْأَرْضَ بِأَرْمَتِهَا لَسُقْنَاهَا». این را که دیدی به همه کس هم نگو! و فعلا برای تو خبری نیست. تو در یک امتحانی هستی که باید آن امتحانت را بدهی.

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ۳۷۶، باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم أعطوا خزائن الأرض.

گاهی هم می‌شود که دعا مستجاب نمی‌شود به خاطر اینکه وسیله آن در اختیار خود انسان است، و او از اسباب و وسائلی که خدا در اختیارش قرار داده استفاده نمی‌کند. مثلاً درس دارد می‌خواند، دلش می‌خواهد که درس‌هایش خوب شود؛ ولی راهش این است که درس بخواند و زحمت بکشد، درست و جدی باشد، اما این کار را نمی‌کند، همین جوری دلش می‌خواهد که نمره او هم خوب بیاید.

اسبابش در اختیار خودش است، اما استفاده نمی‌کند، مثلاً کسالت دارد، پول هم دارد، طبیب هم هست (و معمولاً هم این کسالت با رفتن پیش طبیب خوب می‌شود) ولی اقدام نمی‌کند؛ فقط می‌خواهد با دعا درست شود؛ این درست نیست.

در حدیث آمده است:

«خَمْسَةٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ: رَجُلٌ جَعَلَ اللَّهُ بَيْدَهُ طَلَقَ امْرَأَتِهِ فَهِيَ تُؤْذِيهِ وَ عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهَا»^۱
همسرش ناراحتش می‌کند، اذیتش می‌کند و این می‌تواند طلاق بدهد، چیزی هم که باید به او بدهد (مهریه و امثال ذلک) موجود است، در عین حال نمی‌دهد. خوب ناراحت هستی طلاق بده! «وَ عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهَا وَ لَمْ يُخَلِّ سَبِيلَهَا وَ رَجُلٌ أَبَقَ مَمْلُوكُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» غلامی دارد که می‌فرار می‌کند، سه بار فرار کرده است، خوب او را بفروش! «وَ لَمْ يَبِعْهُ» این می‌کند که خوب شود؛ خوب بفروش، اختیار در دست خودت است. «وَ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطِ مَائِلٍ» دیوار دارد می‌افتد «وَ هُوَ يَقْبِلُ إِلَيْهِ» و این هم دارد طرف دیوار می‌رود، «وَ لَمْ يُسْرِعِ الْمَشْيَ» همین طور آهسته‌تر هم راه می‌رود تا دیوار برسد «حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ» این همان طور یواش یواش راه برود و بگوید خدایا ان دیوار نریزد تا من رد بشوم خوب می‌تواند تندتر رد بشود. این دعایش مستجاب نیست، چون باید تندتر رد بشود «حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ وَ رَجُلٌ أَفْرَضَ رَجُلًا مَالًا فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ»، پول به کسی قرض داده اما نوشته‌ای نگرفته است، سند نگرفته؛ حالا او هم نمی‌دهد؛ این هم هرچه دعا بکند باز کارش مشکل است. «وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَ لَمْ يَطْبُ» این هم این جوری است که باز دعای او مستجاب نمی‌شود.

اسباب کار در اختیار انسان است، انجا شایسته است که از ان اسباب استفاده کند و الا که

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۹۹، خمسة لا يستجاب لهم.

دعای او مستجاب نمی‌شود.

۱۰: اعتقادات انحرافی

جمعی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند و گفتند: آقا چه می‌شود که دعا می‌کنیم

مستجاب نمی‌شود؟

«قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ قَوْمٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «جَمْعِي بِهِ

حضرت صادق علیه السلام عرض کردند: چه می‌شود که دعای ما مستجاب نمی‌شود؟» «تَدْعُونَ

فَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا؟ قَالَ: لِأَنَّكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ»، حضرت فرمودند: چون شما خدایی را

می‌خوانید که نمی‌شناسید.

خدا را می‌خوانید و خدا را نمی‌شناسید، یعنی آنچه که شما در ارتباط با خدا معتقد هستید آن

خدا نیست، این‌گونه بعضی از شارحین معنا کرده‌اند. پس عبارت حدیث این است: «قَالَ لِأَنَّكُمْ

تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ»، می‌خوانید کسی را که نمی‌شناسید؛ یعنی آنچه که شما می‌خوانید آن خدا

نیست و لذاست اجابتی در کار نیست، چرا؟ چون این قوم، قوم مخصوصی بودند.

یعنی اینها مجسمه بودند، مشبَّه بودند و جمعی بودند که خدا را تشبیه می‌کردند به چیزی؛

برای خدا خصوصیت خلق را قائل بودند و منحرف بودند. لذا به اینها چنین فرمودند که: آنچه که

شما می‌خوانید آن خدا نیست و لذاست که اجابتی هم در کار نیست.

نه اینکه به طور کلی بگویند که: کسانی که خدا را می‌شناسند و خدا را می‌خوانند او را

نمی‌شناسند؛ خیر، مردم - عموماً - همانی که در فطرت‌شان است همان خداست و مشکلی

ندارند. لذا جمع مخصوصی (مشبَّه و مجسمه) بودند. در نتیجه، این‌گونه به ایشان گفته شد.

بنابراین، این مسئله دعا هم به صورت‌هایی که گفته شد تمام می‌شود. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

جلسه ۱۴۰۰/۱۱/۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. التوحيد (للسدوق)، ص ۲۸۹، باب أنه عز وجل لا يعرف إلا به.

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) ^۱

در بحث تفسیر، مباحث مهمه اعتقادی به فضل الهی تا کنون مطرح شده است. بحث اخیر بحث دعا بود. آیاتی از قرآن کریم قرائت شد در اهمّیت مسئله دعا و ارتباط گیری با پروردگار و تضرع در پیشگاه حضرت حق.

در ردیف آن آیات، روایات فراوانی هم رسیده که مشخص است و به بعضی از آنها اشاره شد. بعد بحث عدم استجاب دعا مطرح شد.

امور مؤثر در اجابت دعا

حالا امروز به عرضتان می‌رسد که: در جهت اجابت دعا اموری مؤثر است.

گاهی خصوصیت نفس دعاست؛ گاهی زمان خاصی تأثیر دارد؛ گاهی مکان خاصی مؤثر است، و گاهی دعای خاصی در زمان خاصی یا در مکان خاصی نقش دارد در اجابت دعا. در مواردی که انسان بخواهد تسریع در اجابت بشود، رعایت این مسائل - که در کتب حدیث آمده است - بسیار مناسب است.

۱: نفس دعا

از کتاب‌های جامع در ارتباط با مسئله دعا - که از مسائل مهمه مفصله‌ای است که در مکتب‌مان است - کتاب شریف «عدة الداعی» است. کتابی است بسیار بسیار جامع، و بجاست که انسان از استفاده از این کتاب شریف غفلت نکند.

پس گاهی نفس دعا مؤثر است؛ یعنی گفته شده این دعا خصوصیت دارد مثلاً، در همین کتاب «عدة الداعی» هست که «ابودرداء» نامی بود که به او خبر دادند که منزل شما آتش گرفته است، خانه‌ات آتش گرفته است؛ راحت نشسته بود، گفت نه، آتش نگرفته است. دیگری آمد گفت خانه‌ات آتش گرفته است. باز راحت گفت آتش نگرفته است. سومی آمد گفت خانه‌ات آتش گرفته، گفت آتش نگرفته است.

به او گفتند: خیلی راحت می‌گویی خانه‌ات آتش نگرفته! گفت آتش نگرفته، برویم ببینیم. رفتند دیدند بله خانه‌های اطراف همه آتش گرفته اما این خانه وسط، آتش نگرفته و باقی مانده است.

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

گفتند چطور قاطع گفتمی؟ گفت: این دعا را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: اگر کسی صبح بخواند تا شب از این آفات محفوظ است، شب بخواند تا صبح از این آفات محفوظ است. آن وقت یک دعایی را فرمودند که من نمی‌خواهم همه دعا را بخوانم، فقط اشاره می‌کنم:

«أَنَّهُ قِيلَ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ احْتَرَقَتْ دَارُكَ. فَقَالَ لَمْ تُحْرَقْ فَجَاءَهُ مُخْبِرٌ آخَرُ فَقَالَ احْتَرَقَتْ دَارُكَ فَقَالَ لَمْ تُحْرَقْ، فَجَاءَهُ ثَالِثٌ فَأَجَابَهُ بِذَلِكَ ثُمَّ انْكَشَفَ الْأَمْرُ عَنِ احْتِرَاقِ جَمِيعِ مَا حَوْلَهَا سِوَاهَا فَقِيلَ لَهُ بِمَا عَلِمْتَ بِذَلِكَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ صَبِيحَةَ يَوْمِهِ لَمْ يُصِبْهُ سُوءٌ فِيهِ وَ مَنْ قَالَهَا فِي مَسَاءِ لَيْلَتِهِ لَمْ يُصِبْهُ سُوءٌ فِيهَا وَ قَدْ قُلْتَهَا وَ هِيَ هَذِهِ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ...»^۱ سه چهار خط هست.

پس گاهی نفس دعا خصوصیت دارد، نفس ذکر خصوصیت دارد.

۲: نقش زمان و مکان

گاهی زمان خصوصیت دارد مثل شب جمعه، مثل شب قدر، مانند سحرها و مانند بین الطلوعین. و آنچه که باز در همین کتاب و کتب دیگر به تفصیل بیان شده است گاهی است که مکان خصوصیت دارد، مثل همه مساجد، مثل کنار بیت و مکه مکرمه و حرم ائمه علیهم السلام که باز خصوصیت دارد، به مانند تحت قبه آقا حضرت سید الشهداء علیه السلام و امثال اینها که مکان خصوصیت دارد و یا به اصطلاح مکان عرفه که خود مکان خصوصیت دارد.

اقتضاء اجابت در اینها بسیار قوی است. در همه دعاها چنین اقتضائی هست، با توجه به مواعیتی که برای اجابت دعا گفته شد، ولی اقتضاء اجابت با توجه به بعضی از ادعیه خاص یا زمان خاص یا مکان خاص یا تلفیق بین دعا و زمان و تلفیق بین دعا و مکان اینها همه خصوصیت دارد در اینکه اجابت سریع‌تر انجام بشود.

بی‌معنایی دعا بر مبنای ابن عربی

در ارتباط با مسئله دعا من یک کتابی در مدینه دیدم. خود مسجد النبوی یک کتابخانه نسبتاً مفصلی دارد. آنجا اتفاقاً برخورد کردم و یک چیزی دیدم به درد بعضی حرف‌های ما می‌خورد دیدم نوشته بود که: دعا چنین هست و چنان هست، ولی دعا در ارتباط با مبنای ابن عربی - که اعتراض داشت بر مبنای ابن عربی - دعا معنی ندارد، چرا؟ چون همه چیز خداست. کی کی را

۱ عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۲۷۱، العاشر.

بخواند؟ داعی کی باشد؟ دعوت کننده کی باشد؟ دعوت شونده باشد؟

بنابراین، وقتی که همه چیز خود اوست دعا معنا ندارد.

وحدت وجود را اول تشریح کرده بود و اینکه همه چیز خود اوست، بعد هم گفته بود:

بنابراین، این همه که اصرار بر دعا شده - بنابر این مبنا - همه این اصرارها بیجاست، چرا؟

چون معنا ندارد خود شخص از خودش چیزی بخواهد.

بنابراین، دعا در این مکتب معنی ندارد. این حرف را آنجا گفته بود.

پس بنابراین، در مجموع اینگونه شد که ان شاء الله از دعا غفلت نکنیم، مأیوس نشویم از

اینکه گاهی استجابت، تأخیر می‌شود. حتما اهتمام بدهیم و این نکته را توجه داشته باشیم که

مهمتر از آن چه که انسان در دعا از خدا می‌خواهد نفس توجه به خداست مگر اینکه خواسته او

خود خدا باشد. وقتی خواسته انسان خود خداست آن استثناء است وگرنه نوع خواسته‌ها از خدا

می‌خواهد که خانه داشته باشد، از خدا می‌خواهد فقر او برطرف شود، از خدا می‌خواهد سلامت

باشد. همه اینها که خوب است ولی نفس آن درخواست و حال دعا و توجه به ذات مقدس

حضرت حق مهمتر است از آن درخواستی که دارد. لذا است که «الدُّعَاءُ مَخُ الْعِبَادَةِ»^۱.

لذا انسان غفلت نکند حتما یک فرصت جدی برای دعا کردن داشته باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص: ۲۹.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) ^۱

در ارتباط با مباحث اعتقادی قرآن کریم مباحث مختلفی بحث شد.

سنت‌های الهی

حالا بحثی که - ان شاء الله - شروع خواهیم کرد، سنت‌های الهی در قرآن کریم است؛ یعنی برنامه‌هایی که خداوند متعال در ارتباط با خلقش دارد و برنامه‌هایی است که در اقوام و ملل مختلف و در گروه‌های مختلف این برنامه‌ها تداوم دارد.

۱: سنت امتحان

این برنامه‌ها اجرا شده و اجرا می‌شود. به چنین چیزهایی گفته می‌شود «سنت‌های الهی»، از قبیل «سنت امتحان» که فعلا می‌خواهیم صحبت آن را بکنیم، و «سنت مهلت» که ان شاء الله صحبت آن را خواهیم کرد.

سنن الهی متعدد است. یکی از آنها، سنت آزمایش و امتحان است.

آیات مربوط به سنت امتحان

در قرآن کریم آیات مربوط به این سنت را هم در لغت «بلاء، بلیه» و هم در لغت «فتنه» می‌توان یافت.

مثلا در قرآن کریم به این صورت - با این لغتی که حالا عرض می‌کنیم - متعدد آمده است:

(وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ) ^۲ آزمایش می‌کنیم مردم را با حسنات و سیئات؛ که باز - ان

شاء الله - آیات آن را می‌خوانیم و یک مقدار جا دارد که بحث شود.

۱. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۲.

۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶۸.

یا مثلاً آمده است: (وَ نَبِّئُوكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ) ^۱ امتحان‌تان می‌کنیم تا بدانیم مجاهدین و صابریں بین شما چه کسانی هستند. پس باز بحث آزمایش است که اینها همه جای صحبت دارد.

و نیز آمده است: (وَ نَبِّئُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً) ^۲ آزمایش‌تان می‌کنیم به شرّ به خیر. باز اینها هم یک مقداری جای صحبت دارد.

همچنین می‌خوانیم: (وَ نَبِّئُوكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ) ^۳ با خوف و گرسنگی و نقص در اموال و انفس و ثمرات شما را امتحان می‌کنیم.

در جایی دیگر آمده است: (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) ^۴ خدا اگر می‌خواست همه شما را یکسان قرار می‌داد؛ این‌گونه نبود که اختلافی (در خصوصیات مختلف زندگی‌شان، در جهات مالی و جهات جسمی) بین افراد باشد، (وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ)، اما مختلف‌تان قرار داد (فقیر و غنی و جهات مختلف دیگر) چرا؟ (لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ) تا ببیند شما را در ارتباط با آنچه که به شما داده است.

در موردی دیگر آمده است: (وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ) ^۵ به همان مضمون آیه قبلی است، ولی هر کدام از این آیه‌ها جا دارد یک مقداری مورد صحبت بشود که - ان شاء الله - صحبت خواهد شد.

مورد بعدی این است: (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) ^۶ اصلاً مرگ و زندگی را آفریده است به خاطر آزمایش شما: (لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

و نیز آمده است: (وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) ^۷ باز (وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) این چه تناسب دارد با «لِيَبْلُوَكُمْ» ان شاء الله باید صحبت شود.

۱. سوره محمد (۴۷)، آیه ۳۱.

۲. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۳۵.

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۵.

۴. سوره مائده (۵)، آیه ۴۸.

۵. سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۵.

۶. سوره ملک (۶۷)، آیه ۲.

۷. سوره هود (۱۱)، آیه ۷.

آیه دیگر چنین است: (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) آیا مردم گمان کردند که به حال خود رها شدند و امتحان نمی‌شوند؟

در موردی دیگر آمده است: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ)^۱ بدانید که اموال و اولاد مایه امتحان شماست.

حالا آیه ۲ سوره عنکبوتی - که خواندم - یک حدیث لطیفی در ضمن آن است که آن را عرض کنم بعد - ان شاء الله - آیه‌هایی که یک مقدار مشکل دارد از نظر بحثی در جلسات بعد جمع آوری می‌شود و همه آنها در یک جلسه صحبت خواهد شد.

راجع به آیه ۲ سوره مبارکه عنکبوت: (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) عرض می‌کنیم:

مردم فکر کردند همین که گفتند ما ایمان آوردیم، ما رهایشان می‌کنیم؛ نه، امتحان‌شان می‌کنیم؟ چرا امتحان می‌کنیم؟ باید امتحان بشوند تا اینکه معلوم شود که افراد در چه وضعی هستند. البته اشکالاتی در جهت اینکه: «امتحان برای چیست؟» هست که باید صحبت آن بشود.

آقا حضرت امیر علیه السلام وارد مسجد شدند. سحرگاهی بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تشریف داشتند. پیامبر اکرم به حضرت امیر فرمودند: پیش من بیا. حضرت امیر علیه السلام رفتند طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله. پیامبر اکرم فرمودند: من از سر شب اینجا بودم. امشب آدم مسجد و هزار تا خواسته از خدا خواستم و همه‌اش امضا شد؛ و مثل آنها را برای تو هم خواستم آن هم امضا شد.

افزون بر این، از خدا خواستم که خدایا! نسبت به علی بن ابی طالب - که شایسته خلافت است و او باید بعد از من خلیفه باشد و تو هم تعیین کردی و من هم به خلق ابلاغ کردم - کاری بکن که غیر عادی دشمنان او برطرف شوند، سخته کنند، مریض شوند، بمیرند و توطئه‌های آنها عملی نشود. کاری بکن که قطعا علی بن ابی طالب قدرت را به دست بگیرد و جای من باشد. هرچه اصرار کردم، خداوند فرمود این کار را نمی‌کنم. چه اینکه باید امتحان شوند؛ و این یک عامل امتحان مهمی است برای امت.

من هر چه گفتم - به تعبیر من، علی جان - که یک کاری بشود و بالاخره حق به حقدار برسد بالا عجاز، قرار بر این نشد؛ بلکه قرار بود که مطلب ابلاغ شود و مردم امتحان می‌شوند هر که

۱. سوره انفال (۸)، آیه ۲۸.

قبول کرد در مسیر حق و سعادت قرار گیرد و هر که قبول نکرد در مسیر شقاوت قرار گیرد.
بعد این آیه را تلاوت کردند: (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) . ۱
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. «عن سماعة ابن مهران، قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله ذات ليلة في المسجد، فلما كان قرب الصبح، دخل أمير المؤمنين عليه السلام، فناداه رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فقال: «يا علي» قال: «لبيك» قال: «هلم إلي» فلما دنا منه، قال: «يا علي، بت الليلة حيث تراني، و قد سألت ربي ألف حاجة فقضاها لي، و سألت لك مثلها فقضاها لي، و سألت ربي أن يجمع لك امتي من بعدى، فأبى علي ربي، فقال: ألم ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾، البرهان في تفسير القرآن، ج ۴؛ ص ۳۰۴.

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)^۱

بحث تفسیرمان مسائل اعتقادی قرآن کریم بود که به فضل الهی بحث‌های بسیاری مطرح شد. بحث اخیر مسئله سنت‌هایی هست که در قرآن کریم مطرح است از قبیل سنت آزمایش و امتحان، سنت مهلت و امهال و سنتی از قبیل آنچه در این آیه شریفه است که: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ)^۲.

اولین سنت - که به نظر رسید صحبت بشود - سنت آزمایش بود. در قرآن کریم آیات متعدد نسبت به مسئله امتحان و آزمایش هست و در جلسه قبل قرائت شد. بعضی از آیات احتیاج به مقداری توضیح و صحبت دارد که امروز عرض می‌شود. از آن آیات این آیه شریفه است که در سوره مبارکه هود آمده است:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَئِن قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۳.

آیه مطالب مختلفی دارد که مورد بحثمان نیست؛ اما در سطح توجه اجمالی چنین است: (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) خداوند آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریده است. مقصود از «ستة ایام» چیست؟ آیات متعددی در این زمینه هست که مورد صحبت ما نیست.

(وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) عرش خدا هم بر «ماء» است. این هم از آیه‌هایی است که بعضی بعد از مباحث مختلفی که بیان کردند و روایات را هم ذکر کردند، در ارتباط با روایات مربوط به توضیح این آیات گفتند: این روایات هم از متشابهات است و علمش «عند الله» است. ولی اجمال مطلب - در حد گذرا - این است که: «کان عرشه علی الماء» عرش به معنای دین

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. سوره (۱۳)، آیه رعد ۱۱.

۳. سوره هود (۱۱)، آیه ۷.

و به معنای علم است. دین خدا و علم خدا بر «ماء» است؛ یعنی در ارتباط با ذوات مقدّسه معصومین علیهم السلام است که به آنها تحمیل و داده شده است. البته مباحثی تفصیلی اینجا مطرح است، لکن از محل بحث ما بیرون است.

تناسب خلقت آسمان و زمین و امتحان انسان

آنچه مورد بحث ماست این قسمت است: (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

این که گفتیم کمی توضیح لازم دارد این است که: به نظر ابتدایی کسی که نگاه کند فکر می‌کند که (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) بعد با (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)؛ خلقت آسمان و زمین و «کان عرشه علی الماء» چه تناسبی دارد با (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)؟
تناسبش این است که:

زمین و آسمان‌ها را خلق کردیم و انسان را هم آفریدیم. انسان را که آفریدیم جهت آفرینش انسان این است که آزمایش و امتحان بشود. بنابراین، درست است که ظاهر آیه تناسبی ندارد، ولی با توجه به اینکه مسئله خلقت مطرح است و از جمله شامل آفریدن انسان هم می‌شود، زیرا انسان هم جزء این آفرینش است، مسئله آزمایش مطرح شده است.

معنای حتی «نعلم المجاهدين»

آیه دیگری که مناسب است کمی توضیح داده بشود این است: (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوًا أَخْبَارَكُمْ)^۱ آزمایشتان می‌کنیم تا بدانیم مجاهدين شما و صابرين شما در گرفتاری‌های مختلف چه کسانی هستند؛ و به این وسیله، جریان‌های شما را بر ملا کنیم و روشن بسازیم.

آزمایش در اینجا - به خصوص - مسئله جنگ و جهاد است که از آزمایش‌های مهم است. اینجا سؤال می‌شود که: مراد از «حتى نعلم المجاهدين» چیست؟ پاسخ اجمالی این است که: یعنی «نمی‌زنیم المجاهدين منكم و الصابرين». پس «نعلم» اینجا به معنای «نمی‌زن» است. ما که خدائیم می‌دانیم که چه کسانی مجاهد و صابر هستند و چه کسانی صبور نیستند و استقامت ندارند، و چنین دستوراتی را عمل نمی‌کنند و کوتاهی می‌کنند؛ ولی - با امتحانات

۱. سوره محمد (۴۷)، آیه ۳۱.

گوناگون در خارج - جدا می‌کنیم افراد را تا مسئله ثواب و عقاب معلوم بشود که بر اساس عملکرد افراد، معین می‌شود.

معنای دومی هم شده است؛ بعضی چنین گفتند که: منظور این است که «حتی وقع العلم علی المعلوم». تعبیر می‌کنند که: یک علم ذاتی داریم و یک علم فعلی.

منظورشان این است که: علم ذاتی حضرت حق - که علم کله - جای خودش معلوم است. آن وقت، آنچه خدا می‌داند تا وقتی که تحقق پیدا نکرده که می‌داند، اما وقتی تحقق پیدا می‌کند تعبیر می‌شود که «وقع العلم علی المعلوم». اسم این را علم فعلی می‌گذارند.

اینجا مقصود این است که: ما که می‌دانیم افراد مجاهد چه کسانی هستند و قاعدین چه کسانی هستند، همه اینها را می‌دانیم، لکن امتحان می‌کنیم تا علم ما بر آنچه که می‌دانیم واقع بشود؛ یعنی در خارج فعلیت و تحقق پیدا کند.

از این توضیح، آیات دیگری هم که قبلاً خواندیم روشن می‌شود و نیازی به توضیح ندارد. مثلاً این آیه شریفه: (وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)؛^۱ یعنی امتحانان می‌کنیم با حسنات و سیئات (حسنات یعنی به پولداری، به غنا، به سلامتی، به رفاه و به خوبی‌ها؛ و سیئات یعنی گرفتاری‌ها، شدائد، فقر و ناراحتی‌های گوناگون) تا اینکه افراد از هم جدا شوند. گرفتاری‌ها سبب می‌شود که انسان‌ها به خدا روی بیاورند و استغفار کنند. بعضی‌ها هم به حسنات امتحان می‌شوند. همه اینها بر اساس اختیار است.

آزمایش بودن تمام جریان‌های زندگی و همه حوادث

همچنین از آیات مهم مربوط به امتحان این آیه است: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ).^۲ به طور کلی، تمام جریان‌های مربوط به زندگی ما (حوادث گوناگون از خوشی‌ها و ناخوشی‌ها) آزمایش و امتحان است که در آیات متعددی آمده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶۸.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۵.

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) ^۱

در ارتباط با بحث تفسیری - که مسائل اعتقادی قرآن کریم مورد صحبت بود - بحث اخیر ما مسئله آزمایش و ابتلاء در قرآن با عنوان «سنت‌های الهی در قرآن کریم» بود.

سنت یعنی روش، طریقه و برنامه.

یکی از سنت‌ها روش‌ها - که برای همه امم و همه طوائف و حتی برای انبیاء قبل از پیامبرگرمی اسلام و نیز برای حضرتش بوده است - سنت آزمایش است.

اهمیت مسئله امتحان و آزمایش

آیاتی در این مورد قرائت شد. آنچه تا کنون صحبت شده است اصل قطعیت این سنت بود. طبق آیه‌های فراوانی که در قرآن کریم بیان شده است در مسئله ابتلاء، اهمیت آزمایش و امتحان مشخص است.

بحث‌های مهم مفصلی در کار هست در تتمه همین اهمیت. یک آیه دیگر هم مناسب دیدم که قرائت کرده باشم:

سوره مدثر آمده است: دوزخ برای دوزخیان دوزخ‌دور مشخص و روشن است: (لَوْاحَةٌ لِلْبَشَرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ) بر این دوزخ، نوزده تا ملک عذاب - که در وصف آنها در روایات و مسائل مربوطه بیانات بسیار عجیب‌ای هست - قرار دادیم. (وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا) ^۲ و ما اینها را نوزده تا قرار دادیم برای آزمایش.

طبعاً به همه ذهن‌ها می‌آید چرا نوزده تا؟ خوب بیست تا باشد، صد تا باشد، ده تا باشد، این نوزده از کجا در می‌آید؟

قرآن می‌فرماید: این کار را کردیم تا امتحانی باشد؛ یعنی این قدر مسئله امتحان جدی است تا آنجایی که این کار را هم ما برای امتحان و آزمایش کردیم.

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. سوره مدثر (۷۴)، آیات ۲۹ تا ۳۱.

آنهايي که اهل ايمان هستند که تسليم‌اند؛ ولي آنهايي مشکل دارند، مناقشه مي‌کنند و بالاخره براي آزمائش و امتحان است.

نتيجه‌اش اين مي‌شود که: تمام حرکات ما، سکانات ما، خوبي‌هايي که به ما برسد، ناراحتي‌هايي که پيش بيايد و هر آنچه از قبض و بسط در همه شئون ما رخ بدهد، همه و همه به خاطر آزمائش است و امتحان.

در حديث است که: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَ اللَّهِ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَقَضَاءٌ وَابْتِلَاءٌ»^۱ هيچ قبض و بسطی در شئون مختلف انسان رخ نمی‌دهد الا اینکه در آن کار خدا بايد مشييت داشته باشد و اراده کند.

اراده خدا در کار است؛ ولي اراده خدا معنايش رضاييت خدا نيست؛ بلکه معنايش اين است که خدا مانع نمی‌شود، و از قدرتي که داده منع نمی‌کند که ما به کار بگيريم؛ رضاييتش وقتی است که اختيار ما خوب باشد؛ و سخطش وقتی است که کار ما زشت باشد.

آن که شاهد مسئله ماست اين است که فرمود: «و ابتلاء»؛ يعني در همه کارها ابتلاء و آزمائش هست؛ هر نگاه ما، هر نفسمان، هر قدممان، و هر فراز و نشيبي که در کارهاي ما پيش بيايد همه و همه عوامل آزمائش و امتحان ماست.

اينجا مرحوم علامه مجلسي بيان لطيفي دارند. البته بيان‌ها، أقول‌ها، يمكن ان يقال و امثال اين تعبيرهايي که مرحوم علامه مجلسي در احاديث دارند، بسيار بسيار شيوا و شيرين و در موارد علمي هم بسيار مهم است.

و در هر جايي هم آنچه مي‌بايد از موضع گيري‌ها در مقابل افکار فلاسفه بيان کردند که بسيار بياناتشان در اين زمينه هم فوق العاده است.

اينجا هم اين قبض و بسط را توضيح دادند آن هم با کمال احتياط: «لعل القبض و البسط في الأرزاق بالتوسيع و التقتير»^۲ قبض و بسط در روزي به اين است که يک کسي روزيش کم

باشد، و کسي زياد باشد. «و في النفوس بالسرور و الحزن» قبض و بسط در نفوس و روح انسان اين است که گاهي محزون مي‌شود، گاهي خيلي خوشنود هست اين سرورش بسط است؛ و

۱. الکافي، ج ۱، ۱۵۲، باب الابتلاء و الاختبار.

۲. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۱۶، باب ۸ التمحيص و الاستدراج و الابتلاء و الاختبار.

حزنش قبض است. «و في الأبدان بالصحة و الألم» صحت بسط است و الم و رنج و درد قبض است. «و في الأعمال بتوفيق الإقبال إليه و عدمه».

اگر انسان در جهت کارهای خیر توفیق پیدا کرد آنجا بسط است، اگر توفیق پیدا نکرد قبض است. «و في الأخلاق بالتحلية و عدمها» قبض و بسط در اخلاق، اخلاق نیک پیدا کند بسط اخلاق است؛ اگر عکس باشد قبض اخلاقی است. «و في الدعاء بالإجابة له و عدمها و في الأحكام بالرخصة في بعضها و النهي عن بعضها.» در ارتباط با احکام، مواردی که اجازه داده شده به انسان بسط است، و آنجایی که تکلیفی شده قبض است.

با این بیانشان قبض و بسط را توضیح دادند که بالاخره: «ما من قبض و لا بسط الا و لله فيه مشية و قضاء».

پس تمام حرکات، سکانات، نشست، برخاست و ما تمام شئون مان آزمایش است. خوشا به حال آن کسی که در همه حالات این دقت را دارد که رضای خدا را بدست آورد.

این حدیث از وجود مقدس حضرت امیر علیه السلام رسیده است: «انَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرِضٌ فَعَادَهُ إِخْوَانُهُ فَقَالَ كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: بِشَرٍّ»^۱ یک کسی به آقا حضرت امیر علیه السلام گفت: آقا حالتان چه طور است؟ از حضرت احوالپرسی کرد. حضرت کسالتی داشتند و ناراحت بودند. حضرت فرمودند در «شَرٍّ» هستم.

این جواب، خلاف توقع آنها شد. گفتند: آقا شما و این طور حرف زدن؟ «قَالُوا: مَا هَذَا كَلَامٌ مِثْلِكَ»، از شما توقع نداریم بگویید: «بِشَرٍّ». «فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الخَيْرِ فِتْنَةً»؛ به عنوان آزمایش، ما گرفتارتان می‌کنیم؛ «فَالخَيْرُ الصَّحَّةُ وَ العِنْيُ وَ الشَّرُّ المَرَضُ وَ الْفَقْرُ. فِتْنَةٌ أَي ابتلاء و اختبارا و شدة تعبد». به اینها آزمایش می‌کنیم شما را، به این اوضاع و احوال مختلف.

پس بالنتیجه، همه حوادثی که رخ می‌دهد برای انسان، همه اینها فتنه هست، یعنی آزمایش است و باید در آن کاملا مراقب بود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۱۳، باب ۸ التمحيص و الاستدراج و الابتلاء و الاختبار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)^۱

در بحث تفسیر، مسائل اعتقادی قرآن مطرح بود. به فضل الهی در این چند سال گذشته مباحث مهمه‌ای صحبت شد. بحث اخیر مسئله آزمایش در قرآن بود. اهمیّت مسئله آزمایش در قرآن - از آیات شریفه قرآن - به عرضتان رسید.

یک حدیث امروز در ارتباط با اهمیّت امتحان و آزمایش از بیان امیر مؤمنان علی علیه

السلام - که در حکمت‌های حضرت در نهج البلاغه نقل شده است - عرض می‌شود:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ

مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ»^۲ حضرت می‌فرماید: کسی نگوید: خدایا پناه می‌بریم به تو از اصل آزمایش؛

چون اصل آزمایش سنت بسیار بسیار مهمی است در خلقت که برای همه قشرها و همه افراد این سنت جاری است. لذا کسی نگوید که خدا پناه می‌برم به تو از اصل فتنه، یعنی این که آزمایش نشوم. هیچ کس از فتنه و امتحان خارج نیست.

پس، از خدا چه بخواهد؟ بخواهد خدایا امتحان‌هایی که موجب گمراهی از اساس دین می‌شود

از آن امتحان‌ها به تو پناه می‌برم: «وَلَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ»؛ از آزمایشاتی

که آنها موجب گمراهی می‌شود در ارتباط با اساس دین، انسان از آنها پناه ببرد به خداوند متعال

که خداوند کمک کند تا انسان بتواند در آن آزمایش‌ها آنچنان که باید عمل کند؛ یا اصلاً آن

آزمایش‌های آنچنانی پیش نیاید.

«فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ یعنی بالاخره آزمایش قطعی

است، اموال و اولاد شما امتحان برای شماست؛ «وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ [سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ]

يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ» یعنی آزمایش می‌کند خلق را به اموالشان، به داشتن به نداشتن؛ «يَخْتَبِرُهُمْ

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۸۳، حکمت [۹۰] ۹۳.

بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَّبِعْنَ» تا معلوم بشود چه کسی در این آزمایش‌ها راضی است به برنامه‌های الهی و چه کسی راضی نیست، چه کسی گله می‌کند و چه کسی گله نمی‌کند؛ «السَّخِطُ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِي بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ».

حکمت امتحان با وجود علم الهی

یک اشکال بسیار مهم مطرح است که: خداوند که عالم است به اینکه ما چه می‌کنیم؛ پس چرا امتحان می‌کند؟

ما کسی را امتحان کنیم برای اینکه نمی‌دانیم؛ خداوند که می‌داند، چرا امتحان می‌کند؟ با یک کلمه حضرت پاسخش را دادند: به خاطر اینکه ثواب و عقاب - به طور اکثر - در ارتباط با بروز اعمال خیر و بروز اعمال شر است نه مربوط به علم پروردگار؛ لذا امتحان می‌کند تا بروز پیدا کند اعمال خیر و شر افراد.

طبعاً سؤالات دیگری پشت سر این ممکن است پیش بیاید که جواب‌هایی دارد که تفصیل بحث - ان شاء الله - خواهد آمد.

«وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ خداوند از خود خلق هم بهتر می‌داند که چه خواهند کرد، «وَ لَكِنْ لِنُظْهِرَ الْأَفْعَالِ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَ يَكْرَهُ الْإِنَاثَ»؛ بعضی دوست دارند بچه آن‌ها پسر باشد، دوست ندارند دختر باشد؛ بعضی چنین بعضی چنان؛ «وَ بَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ»؛ بعضی دوست دارند که اموالشان زیاد بشود، «وَ يَكْرَهُ انْتِلَامَ الْحَالِ» بعضی ناراحت هستند که بخواهند ناراحتی داشته باشند.

این راحتی‌ها و ناراحتی‌ها، صحت‌ها و سقم‌ها، غناها و فقرها آزمایشی است تا ظاهر شود افعال که ثواب و عقاب بر اساس ظهور افعال مطرح است.

جای اشکال است اینجا که - گاهی تصریح شده - که بر نیتشان اخذ می‌شوند؛ آنجا چه می‌شود؟ اینها ان شاء الله به فضل الهی برای بعد از ماه مبارک رمضان .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ) ^۱

در ارتباط با بحث تفسیر به بحث سنت آزمایش در قرآن کریم رسیدیم. در این مورد آیه‌های مربوطه صحبت شد.

در اهمیت مسئله امتحان و آزمایش یک حدیثی امروز به عرضتان می‌رسد:

خطبه‌ای دارند آقا حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه که می‌فرمایند: «وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ» ^۲ مضمون این جملات این است که: مسئله

آزمایش یک مسئله جدی است نسبت به آنهایی که شرائط تکلیف را دارند.

انسان‌ها، فرشته‌ها و آنهایی که شرائط تکلیف برای آنها هست، امتحان می‌شوند.

امتحان فرشتگان با خلقت آدم از گل

می‌فرماید: خداوند متعال می‌شد که حضرت آدم علیه السلام را از نوری خلق کند پر جلوه، گیرا، کاملاً فوق العاده، جالب و جاذب که وقتی به فرشته‌ها (و همگانی که مأمور به سجده شدند) فرمود سجده کنید، می‌دیدند این موجود مخلوق، با این عظمت نمی‌شود که سجده نکرد، باید سجده کنند و سجده می‌کردند؛ ولی آدم را از خاک و گلی درست کرد که شیطان حرف بزند، و هر کس که در او یک مرض روحی است بروز پیدا کند، و وضعیت باطنشان روشن شود و امتحان بشوند.

به خاطر اینکه مسئله آزمایش عملی بشود. اگر چنین نمی‌کرد و از نوری کذا و کذا - که گفتیم - خلق می‌فرمود همگان سجده می‌کردند؛ یعنی شیطان هم چاره‌ای نداشت و حرفی نمی‌گفت و سجده می‌کرد، ولی برای اینکه امتحان عملی بشود از آنچه که اینها حقیقتش را نمی‌دانستند بلکه به ظاهر از گلی خلق کرده است.

«وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ» اگر آدم را از نوری

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۴، ۴۶۵، باب ۳۱ ما ورد بلفظ نبی من الأنبياء و بعض نوادر.

خلق می‌کرد که آن نور، چشم‌ها را خیره می‌کرد «وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤُؤُهُ» و حسن آن نور، عقول را به حیرت می‌افکند، «وَوَطِيبٍ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفْعَلٌ» و از حقیقتی خلق می‌کرد که بوی خوشش به نفس‌ها می‌رسید، می‌توانست بکند؛ اما امتحان صورت نمی‌گرفت.

بیان‌هایی که مرحوم علامه مجلسی دارند در هر جهتی (هم معنای لغوی و هم در جهات مختلف) فوق العاده است. اینجا فرمودند: «وَالْعَرَفُ بِالْفَتْحِ الرِّيحُ الطَّيِّبَةُ»؛ آنچنان این موجود را خلق می‌کرد که بوی خوشی می‌داشت که با آن بوی خوش همه نفس‌ها آن بوی خوش را می‌گرفتند و متوجه می‌شدند، خداوند می‌توانست همچنین کاری بکند، «لَفْعَلٌ وَ لَوْ فَعَلٌ»، اگر این کار را می‌کرد امتحان جدی نمی‌شد، همه تسلیم می‌شدند، همه سجده می‌کردند، شیطان سجده می‌کرد، «وَوَلَوْ فَعَلٌ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُؤَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» امتحان، خیلی امتحان سبکی می‌شد. امتحان، امتحان جدی کذایی نمی‌شد، به خاطر اینکه امتحان جدی بشود و باطن افراد روشن گردد خداوند از چنین نور کذایی حضرت آدم را خلق نکرد: «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَوْلَاهُ».

خلقش را به بعضی از چیزهایی که نمی‌فهمند از نظر ظاهر، و به نظر خودشان مناسب نمی‌رسد (این از خاک است و من از آتش، من بر او سجده کنم؟) و زمینه اشکال کردن و عدم تسلیم حقیقی پیش بیاید، امتحان کرد.

چنین کرد «تَمَيِّزاً بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ» تا اینکه امتحان بشوند؛ «وَوَقْفِياً لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَاداً لِلْخِيَلِ مِنْهُمْ» و تا اینکه معلوم بشود که متکبر واقعی کیست. و نیز معلوم بشود آنهایی که تسلیم هستند چه کسانی هستند.

پس مسئله امتحان و آزمایش این قدر مسئله حساس و مهمی است که در این حد خداوند متعال بر آن آن برنامه ریزی کرده است.

جدایی خبیث از طیب با امتحان

در سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۷۹ آمده است:

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»؛ چنین نبود که

خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد.

آن کسی که به اختیار خودش در جهت خلاف حرکت می‌کند، و آن که به اختیار خودش در جهت خیر حرکت می‌کند، تا اینها از هم جدا نشوند ما خلق را رها نمی‌کنیم.

نه اینکه ما خبیث خلق کردیم و ما طیب خلق کردیم بالاجبار و حالا می‌خواهیم جدا کنیم، زیرا در این صورت، همه‌اش مربوط به خدا می‌شود، و همه چیز - به تعبیر ساده عرفی - به گردن خدا می‌افتد.

نه، مختار خلق کردیم؛ ولی به این اختیاری که دادیم به افراد، انتخاب خیر و شر با خودشان است، و نمی‌شود گفت چرا انتخاب خیر می‌کند؟ چرا انتخاب شر می‌کند؟ چون اگر یک علت دیگر داشته باشد که اختیار نیست، خلف فرض می‌شود. فرض این است که تملیک فرموده است اختیار را، و ما مجبوریم که مختار باشیم؛ بالاجبار مختار هستیم.

البته اگر بخواهد بگیرد اختیار را، «هو املک» و می‌گیرد؛ ولی تملیک اختیار کرده است. حالا برای اینکه به سبب این اختیار - که تملیک کرده - خوب و بد در انتخابشان از هم جدا بشوند، فرمود: ما خلق را رها نمی‌کنیم.

روایات هم فراوان در این زمینه هست. و بالنتیجه، مسئله آزمایش مسئله‌ای است بسیار مهم. آن وقت، مسئله مهمی که باید - ان شاء الله - تعقیب بشود و صحبتش را بکنیم در جلسات آینده این است که: خداوند متعال که می‌داند خبیث کیست و طیب کیست، او که عالم است چرا امتحان کند؟ امتحان او برای چیست؟

اجمالاً در حدیث گفته شد که: به خاطر بروز اعمال است که بر اثر بروز اعمال، ثواب و عقاب مترتب می‌شود.

که گفتیم باید باز بشود و باید بحث بشود که ان شاء الله بحثش خواهد شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ)^۱

در بحث تفسیر بحمد الله موضوعات بسیاری از مسائل اعتقادی قرآن کریم تا کنون مطرح شده است. بحث اخیرمان «سنت آزمایش و امتحان» بود. عرض شد خداوند متعال در ارتباط با خلقش روش‌هایی دارد که این روش‌ها عمومیت دارد برای همگان و در هر زمان و تعبیر می‌شود از این جریان به سنت (مانند سنت مهلت، سنت آزمایش و...) .

فعلا در ارتباط با سنت آزمایش و امتحان بحث می‌کنیم. در این خصوص مسائلی مطرح شد. اصل اهمیت این سنت تا آنجاست که در قرآن کریم فرموده است: **(خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ)^۲** مرگ و حیات به خاطر این است که آزمایش عملی شود؛ و نیز فرموده است: **(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ)^۳**. آیات در این زمینه فراوان است.

اهمیت مسئله آزمایش در روایات هم در حد بسیار قوی آمده است که قسمت مهمی از آنها صحبت شد.

ساده زیستی حضرت موسی و هارون ع برای امتحان فرعون در خطبه‌ای آقا امیرالمومنین علی علیه السلام - که قسمتی از آن را قبلا خواندیم - می‌فرمایند: خداوند متعال جناب موسی و هارون (علی نبینا و آله و علیهما السلام) را فرستاد برای هدایت فرعون، و اینها با یک لباس پشمینه‌ای در حالی که یک عصایی هم به دست حضرت موسی بود نزد فرعون رفتند.

به این صورت آنها را فرستاد، در حالی که می‌توانست به حضرت موسی و هارون، حشم و قدرت و لشکر و زر و زیور و لباس‌های آنچنانی و بسیار گیرا مرحمت کند و آنها را به آن

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

۲. سوره ملک (۶۷)، آیه ۲.

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۵.

صورت بفرستند؛ ولی خیر، به این صورت بسیار ساده فرستاد تا امتحان جدی‌تر شود.

اگر به آن صورت، حضرت موسی و هارون می‌رفتند و به فرعون می‌گفتند تو خدا نیستی، آن باطنش - که آنقدر خبیث بود که اظهار کرد - را اظهار نمی‌کرد. وقتی می‌دید یک قدرتی به مثل قدرت خودش آمده و می‌گوید تو خدا نیستی، باطنش را آشکار نمی‌کرد؛ اما وقتی به این صورت (ساده) بود، گفت: اینها دیوانه هستند، با این لباس پشمینه و با این عصای دستش آمده می‌گوید تو بگو خدای حقیقی خدای عالم است و من خدا نیستم. اگر این را اقرار کردی ملک تو را ادامه می‌دهیم!

اگر چنانچه به این صورت نبود امتحان جدی‌تر انجام نشده بود، لذا به خاطر اینکه امتحان مسئله‌ای است جدی، این چنین است. عبارت خطبه چنین است:

«وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَىٰ بَنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ فَهَلَّا اتَّقَىٰ عَلَيْهِمَا أُسَاوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ وَ اخْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لُبْسَهُ وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذُّهْبَانِ وَ مَعَادِنَ الْعِيقِيَانِ وَ مَعَارِسَ الْجَنَانِ وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ وَ أَضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ وَ لَمَّا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ»^۱

وقتی که موسی بن عمران و برادرش هارون علیهم السلام بر فرعون وارد شدند، و جامه‌های پشمینه بتن، و چوب دستی در دست داشتند، و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود، حکومت و ملکش جاودانه بماند و عزت‌ش برقرار باشد، فرعون گفت: «آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید؟ که دوام عزت و جاودانگی حکومت را به خواسته‌های خود ربط می‌دهند؟ در حالی که در فقر و بیچارگی به سر می‌برند؟ اگر چنین است چرا دستبندهای طلا به همراه ندارند؟» این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشش لباسی از پشم گفت، در حالی که اگر خدای سبحان اراده می‌فرمود، به هنگام بعثت پیامبران، درهای گنج‌ها، و معدن‌های جواهرات، و باغات سرسبز را به روی پیامبران می‌گشود، و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می‌آورد. اما اگر این کار را می‌کرد، آزمایش از میان می‌رفت،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصه).

و پاداش و عذاب بی اثر می شد، و بشارت‌ها و هشدارهای الهی بی فایده می بود، و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شدگان واجب نمی شد، و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاران را نمی یافتند.

وضعیّت و موقعیّت کعبه برای امتحان خلق

و نیز در همین خطبه، حضرت می فرماید: امتحان آنقدر جدی است که خداوند متعال کعبه را مرکز خاصّ عبادت قرار داد بین کوه‌ها و در سرزمینی که آب و علف به زور باید در آن به وجود بیاید.

این بخاطر آن است که در این حالت آزمایش جدی تر می شود. خداوند می توانست کعبه را در بهترین نقطه خوش آب و هوا قرار بدهد تا رغبت همگان به آن بسیار شود، ولی امتحان جدی این چنین نمی شد.

عبارت خطبه چنین است:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ ص إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ [اللَّهُ] لِلنَّاسِ قِيَامًا ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرَ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلَّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَأَضْيَقَ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قُطْرًا بَيْنَ جِبَالِ خَشْنَةِ وَرَمَالِ دَمِيَّةٍ وَعَيْونِ وَسَيْلَةٍ وَقَرَى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَزْكُو بِهَا حُفٌّ وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظَلْفٌ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَ وَوَلَدَهُ أَنْ يَتَنَوَّأُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ فُصَّارَ مَثَابَةَ لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ وَغَايَةَ لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ تَهْوَى إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفِيدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارِ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجِ عَمِيقَةٍ وَجَزَائِرِ بَحَارِ مُنْقَطِعَةٍ حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلَلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَ يَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شَعْنًا غَيْرًا لَهُ قَدْ نَبَدُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ شَوْهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ ابْتِلَاءً عَظِيمًا وَامْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمَحِيصًا بَلِيغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَ وَصَلَةَ إِلَى جَنَّتِهِ.

وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارِ جَمِّ الْأَشْجَارِ دَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الْبُنَى مُتَّصِلِ الْقَرَى بَيْنَ بُرَّةِ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةِ خَضْرَاءَ وَ أَرْيَافِ مُحَدِّقَةٍ وَ عِرَاصِ مُغْدِقَةٍ وَ [زُرُوعِ] رِيَاضِ نَاضِرَةٍ وَ طُرُقِ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَيَّ حَسَبِ ضَعْفِ الْبِلَاءِ؛^۱

آیا مشاهده نمی کنید که همانا خداوند سبحان، انسان‌های پیشین از آدم علیه السلام تا آیندگان این جهان را با سنگ‌هایی در مکه آزمایش کرد که نه زیان می‌رسانند، و نه نفعی دارند، نه

۱. نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲ (قاصه).

می‌بینند، و نه می‌شنوند؟ این سنگ‌ها را خانه محترم خود قرار داده و آن را عامل پایداری مردم گردانید. سپس کعبه را در سنگلاخ‌ترین مکان‌ها، بی‌گیاه‌ترین زمین‌ها، و کم فاصله‌ترین دره‌ها، در میان کوه‌های خشن، سنگریزه‌های فراوان، و چشمه‌های کم آب، و آبدی‌های از هم دور قرار داد، که نه شتر، نه اسب و گاو و گوسفند، هیچ کدام در آن سرزمین آسایش ندارند. سپس آدم علیه السلام و فرزندانش را فرمان داد که به سوی کعبه برگردند، و آن را مرکز اجتماع و سر منزل مقصود و بار اندازشان گردانند، تا مردم با عشق قلب‌ها، به سرعت از میان فلات و دشت‌های دور، و از درون شهرها، روستاها، دره‌های عمیق، و جزایر از هم پراکنده دریاها به مکه روی آورند، شانه‌های خود را بجنبانند، و گرداگرد کعبه لا اله الا الله بر زبان جاری سازند، و در اطراف خانه طواف کنند، و با موهای آشفته، و بدن‌های پر گرد و غبار در حرکت باشند. لباس‌های خود را که نشانه شخصیت هر فرد است در آورند، و با اصلاح نکردن موهای سر، قیافه خود را تغییر دهند، که آزمونی بزرگ، و امتحانی سخت، و آزمایشی آشکار است برای پاکسازی و خالص شدن، که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داد.

اگر خداوند خانه محترمش، و مکان‌های انجام مراسم حج را، در میان باغ‌ها و نهرها، و سرزمین‌های سبز و هموار، و پردرخت و میوه، مناطقی آباد و دارای خانه‌ها و کاخ‌های بسیار، و آبدی‌های به هم پیوسته، در میان گندمزارها و باغات خرّم و پر از گل و گیاه، دارای مناظری زیبا و پر آب، در وسط باغستانی شادی آفرین، و جاده‌های آباد قرار می‌داد، به همان اندازه که آزمایش ساده بود، پاداش نیز سبک‌تر می‌شد.

پس یعنی اصل مسئله آزمایش و امتحان در مکتب وحی این چنین جدّی جدّی است؛ و تا آنجاست که خداوند متعال ابتلاء می‌کند افراد را و اهل خیر را که به مانند یک مسافری که برای بستگانش از سفر هدیه می‌آورد خداوند بلیّه و گرفتاری هدیه می‌کند به آنها.^۱

سرّ امتحانات الهی

سرّ این آزمایش و امتحان چیست؟ چرا خداوند متعال چنین قرار داده است؟ جهت این آزمایش و امتحان به این کیفیت چیست؟

سرّ این آزمایش و امتحان این است که:

پس از قبولی اختیار (یعنی با توجّه به اینکه انسان‌ها و مکلفین موجوداتی مختار هستند)؛ و پس از توجّه به این نکته مهمّ که: گفته نشود که: چرا یکی بد انتخاب می‌کند یکی خوب انتخاب

۱. «إِنَّ اللَّهَ يَنْعَهُدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَنْعَهُدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالْهَدْيَةِ وَ يَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِيهِ الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ»، بحار الأنوار ۶۴: ۲۴۲.

می‌کند؟ چون اگر چرا و علت داشته باشد که اختیار نیست. بله، مقتضیات هست، ولی علت برای انتخاب وجود ندارد. با همه مقتضیات خیر، انسان می‌تواند شر را انتخاب کند، و با همه مقتضیات شر انسان می‌تواند خیر را انتخاب کند.

پس از توجه به این دو نکته، آن وقت خداوند متعال به این انسان زمینه‌های خیر و شر داده است، یعنی هم صفات خوب در طبع خلقتش هست و هم صفات زشت؛ هم خوبی‌ها و هم بدی‌ها؛ هم رذائل و هم فضائل؛ هم عقل داده برای تشخیص این رذائل و فضائل و هم قدرت اختیار مرحمت کرده است؛ حالا تکامل، وابسته به این مسئله آزمایش است.

یعنی این انسانی که معجونی است این چنین، اگر چنانچه با اختیار نیک، رذائل را کنار بزند و در جهت فضائل حرکت کند به کمال کمال می‌رسد که بی‌نهایت است و نهایت ندارد خلقت او؛ یعنی ولو قیامتی برپا می‌شود، ولی باز هم خواهد بود، چون برای بقاء است (الی الابد). وقتی با این اختیارش در جهت خیر حرکت کرد، در نعمت‌های مختلف علمی، معنوی، مادی، جسمی و روحی قرار دارد.

و اگر چنانچه به اختیار خودش در جهت بدی حرکت کرد، گرفتاری و بدبختی به صورت‌های مختلف در انتظارش خواهد بود.

در نتیجه، تکامل وابسته به این است که آزمایش عملی شود تا آن استعدادی که در این انسان هست، جهت خاص خودش را پیدا کند، جهت رشد را پیدا کند به اختیار خودش، یا جهت انحطاط را پیدا کند به اختیار خودش.

منتهی در جهت خیر که حرکت کرد تکامل است، و در جهت نادرستی که حرکت کرد انحطاط است. آن وقت آثار این کار خیر و کار شر (که ثواب و کیفر است) هم محقق می‌شود؛ مقداری در دنیا است ولی اساس آن در عالم بعد خواهد بود.

نتیجه این شد که: چرا انسان آزمایش می‌شود؟ به خاطر اینکه برای تکامل آفریده شده است، و یکی از ابزار مهمّ مهمّ تکامل، مسئله آزمایش است.

این مسئله‌ای که گفتیم (سرّ امتحان تکامل است) از آیات هم استفاده می‌شود مانند: (خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ)، که گفتم برای اصلِ اهمّیتِ آزمایش است؛ (لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)؛ از این «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» مسئله تکامل استفاده می‌شود. معلوم می‌شود که کی به اختیار خودش در این جهت حرکت می‌کند.

معنای حدیث «کل میسر لما خلق له»

این حدیث هم خیلی لطیف است:

در حدیثی هست که: «كُلُّ مُيسِّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»^۱ بعد دارد: (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا

لِيَعْبُدُونِ)^۲؛ یعنی همگان برای چیزی که خلق شده‌اند آماده هستند؛ یعنی خدا آماده کرده است همه

را برای خوبی، همه را برای اینکه به کمال برسند خدا آماده کرده است و زمینه داده است.

«كُلُّ مُيسِّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ» (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)، یعنی هدف اصلی آن است

که خودش انتخاب کند و راه عبادت را پیش گیرد.

آیه دیگر چنین است: (مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ

الطَّيِّبِ)^۳؛ آیه قبل از آن این است که: به کفار مهلت می‌دهیم، زیرا خودشان خواستند بد بشوند و

ما هم آنچه می‌خواهند در اختیارشان می‌گذاریم. اما آنهایی که به صورت مؤمن هستند و اظهار

ایمان کردند، اینها را هم رها نمی‌کنیم تا خوب و بدشان را از هم جدا کنیم.

البته ما خودمان می‌دانیم کی خوب است و کی بد است. بحث این نیست که ما بدانیم کی خوب

است کی بد است؛ بلکه بحث این است که: خوب و بد در خارج از یکدیگر جدا شوند، بعد نتیجه

این جدایی‌شان ثواب و عقابشان است؛ یعنی با امتحان، مسئله تکامل تحقق پیدا کند.

در این مورد یک حدیث شیرینی هست که نقل می‌کنیم:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وآله»^۴ جابر گفت: خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودیم. «إِذْ أَقْبَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا

نَظَرَ إِلَيْهِ [النَّبِيُّ] قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ. قَالَ: قُلْنَا صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ». گفتیم:

یا رسول الله بله، همیشه باید گفت «الحمد لله رب العالمين لا شريك له»؛ اما حالا که شما گفتید

سرش چه بود؟

«قُلْنَا صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ فَذَ ظَنَّنَا أَنَّكَ لَمْ تَقُلْهَا إِلَّا بِعَجَبٍ

۱. بحار الأنوار ۴: ۲۸۲.

۲. سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

۴. تفسیر فرات الکوفی: ۳۱۷.

[تَعْجَبًا تَعْجَبٌ] مِنْ شَيْءٍ» حالا که شما این را فرمودید معلوم می‌شود که از یک چیزی تعجب کردید و گفتید الحمد لله.

«قَالَ نَعَمْ»؛ فرمودند: بله همین طور است. «قَالَ نَعَمْ لَمَّا رَأَيْتُ عَلِيًّا مُقْبِلًا» چون دیدم آقا حضرت امیر علیه السلام دارند می‌آیند «ذَكَرْتُ حَدِيثًا حَدَّثَنِي حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ» یادم آمد از حدیثی که جبرئیل برای من خوانده بود؛ جبرئیل گفت که: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَ [يَجْتَمِعَ] الْأُمَّةَ عَلَيْهِ» از خدا خواستم که: خدایا کاری بکن که همه امت متفق بشوند بر ولایت حضرت امیر علیه السلام، بازی در نیاورند، توطئه نکنند و خرابکاری نکنند.

«فَأَبَى عَلَيْهِ» خداوند متعال امتناع فرمود؛ «إِلَّا أَنْ يَبْلُغُوا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» بلکه خواست تا اینکه بالاخره امتحان عملی بشود.

پس بنابراین، این چنین است که: «حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ».

خود همین (حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) بیانگر سرّ مسئله امتحان است که: خبیث از طیب جدا شود، یعنی تکامل مطرح است.

چون انسان دارای قوا و استعدادهای مختلف است؛ استعداد سلمان شدن و استعداد شمر شدن هر دو را دارد؛ اختیار هم دارد، آن وقت بخواهد تکامل پیدا کند و استعدادهایش شکوفا شود باید امتحان شود.

باید امتحان پیش بیاید (مثلا فقر پیش بیاید) تا معلوم شود که: چه کسی راه درست را انتخاب می‌کند و چه کسی راه نادرست را.

در مقابل فقر، هم دروغ گفتن و خیانت کردن و نادرستی‌ها و آلودگی‌ها ظاهر می‌شود و هم خوبی‌ها و صبرها و شکرها. یا مثلا مرض پیش بیاید تا امتحان شوند. پولداری و سلامت نیز همین‌طور است؛ چون آزمایش هم به خیر است و هم به شرّ است، هم به راحتی است و هم به ناراحتی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)^۱

تا کنون مباحث متعددی صحبت شده است. بحث اخیر «سنّت‌های الهیه» بود. یکی از این سنّت‌ها سنّت آزمایش و امتحان بود که به مقدار لازم آیات مربوطه، روایات مربوطه و مسائل مربوطه بحمد الله مطرح شد. امروز آخرین جلسه قبل از تعطیلات است. نخست ولادت با سعادت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را تبریک عرض می‌کنیم.

سنّت مهلت

یکی از سنّت‌های مهمّ خداوند در خلق، سنّت مهلت است؛ و اینکه خداوند متعال به همگان مهلت می‌دهد.

البته همه اینها بعد از پذیرش اصل اختیار است، زیرا اگر مسئله اختیار درست نباشد همه حرف‌ها غلط و بی‌خود است. اگر همه چیز بر اساس جبر باشد هیچ یک از مطالب وحیانی و غیر وحیانی جای صحبتی ندارد؛ ولی پس از اینکه انسان اختیار - به معنای واقعی کلمه - را قبول کرده باشد (که وجدانش نیز حاکم بر این معناست) یکی از سنّت‌های الهی سنّت مهلت است.

سنّت مهلت در آیات و روایات

سنّت مهلت، بسیار مهمّ است؛ و حکمت‌هایی در ارتباط با این سنّت هست. خداوند متعال به خوب‌ها و بد‌ها (یعنی به آنهایی که به اختیار خودشان در جهت خوبی حرکت می‌کنند و آنها که به اختیار خودشان در جهت بدی حرکت می‌کنند) مهلت می‌دهد تا هر کدام در جهتی که خودشان اختیار کردند پیش بروند: در جهلت تکامل یا در مسیر انحطاط. این سنّت از سنّت‌هایی است که هم در قرآن کریم مطرح است و هم در روایات مطرح است؛ و سنّتی است مشهود. به خوبان مهلت می‌دهد تا به کار خیر خودشان ادامه دهند، و به بدان مهلت

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹.

می‌دهد تا با انتخاب سوء خودشان در جریان باشند؛ و هر یک به آنچه که نتیجه انتخابشان است برسند.

به طور کلی عذاب و کیفر و یا ثواب و پاداشی در کار هست. این مطلب در قرآن کریم در موارد بسیاری آمده است مانند: **(إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً) آنها که کفر ورزیدند، به خدا ضرر نمی‌زنند، چه اینکه اگر همگان مؤمن باشند به خدا سودی نمی‌رسد؛ (و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).**^۱ آن وقت آیه بعد چنین است: **(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).**^۲ ما به بدها مهلت می‌دهیم، ولی فکر نکنند که این به نفع آنهاست؛ چون خودشان بدی را انتخاب کردند ما هم مهلت می‌دهیم تا هر چه می‌خواهند بدی کنند؛ بعد - چون خودشان بدی را انتخاب کردند - به بدبختی‌های هر چه بیشتری گرفتار بشوند.

در ارتباط با این آیه شریفه بعضی از روایات مربوطه به عرض شما می‌رسد:

از آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل است که فرمودند:

«كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ»^۳

چه بسا کسی که با نعمت‌هایی که به او رسیده، به دام افتد، و با پرده‌پوشی بر گناه، فریب خورد، و با ستایش شدن، آزمایش گردد، و خدا هیچ کس را همانند مهلت دادن، نیازمود.

«وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ عَبْدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ» کسی امتحان نشده به مانند املاء یعنی مهلت دادن که خدا مهلت می‌دهد.

حدیث دوم از حضرت باقر علیه السلام است:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْكَافِرِ الْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ أَمْ الْحَيَاةُ فَقَالَ الْمَوْتُ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت [۱۱۲] ۱۱۶.

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۷۷.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْكَافِرِ الْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ أَمْ الْحَيَاةُ؟ فَقَالَ: الْمَوْتُ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ. قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ وَيَقُولُ: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۱

محمد بن مسلم گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: برای کافر مرگ بهتر است یا زندگی؟ فرمود: مرگ برای مؤمن و کافر بهتر است. گفت: چرا؟ فرمود: چون خداوند می‌فرماید: «آنچه نزد خداست بهتر است برای نیکان»، و می‌فرماید: «آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها، عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است!

بنابراین، مرگ هم برای مؤمنین خوب است و هم برای کافران. در حدیثی هم هست که آقا حضرت امیر علیه السلام فرمودند: اگر مؤمنین بدانند خدایشان برایشان چه تهیه کرده است در عالم آخرت، رختخوابشان را می‌برند در قبرستان می‌گذاشتند؛ یعنی منتظر مردن می‌شدند به خاطر اینکه آنچه خدا به آنها عنایت می‌کند فوق چیزی است که فکر می‌کنند.

مرگ برای کفار هم خوب است، به خاطر اینکه خدا فرموده است: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۲ یعنی هر چه در دنیا باشند هی عذابشان بیشتر می‌شود. چرا؟ چون خودشان انتخاب بدی کردند، و لازمه انتخاب بدی و حرکت در مسیر بدی، کیفر و عذاب است. لذا هر چه زودتر بمیرند گرفتاری‌شان کمتر خواهد بود.

استدراج و معنای آن

از آیات دیگر این آیه شریفه است:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»^۳

و آنها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی‌دانند، گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.

۱. بحار الأنوار ۶: ۱۳۴.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۸.

۳ - سوره اعراف، آیه ۱۸۲.

آنهايي که تکذيب مي کنند آيات ما را، اينها را ما به استدراج گرفتارشان مي کنيم؛ يعني او بدی مي کند ما به او نعمت مي دهيم، او بدی مي کند ما به او قدرت مي دهيم و او بدی مي کند ما به او سلامتی مي دهيم تا وقتی که ما مي خواهيم او را اخذ کنيم. لذا اگر کسی در معصيت است و مي بيند هر چه معصيت مي کند نعمتش بيشتري مي شود بداند که مسئله استدراج مطرح است.

شخصی خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض کرد: آقا خیلی خدا به من نعمت داده است و همين طور نعمت پس از نعمت به من مي رسد. حضرت فرمودند: شکر اين نعمت ها را کردی؟ و اين نعمت ها را در مسيري که خداوند متعال دوست دارد به کار گرفتی يا خير؟ گفت: بله، اين کار را مي کنم، کاملا دقيق هستم که اين کار را بکنم. فرمودند: نه، پس نعمت است و مشکل ندارد. اگر چنانچه به نعمت که برسی شکرش را انجام ندهی و به معصيت ادامه بدهی آنجا مي شود استدراج و مايه گرفتاری تو خواهد شد.

در ارتباط با مسئله استدراج هم روايات بسياری است. در حديثی آمده است:

«عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «سَسْتَدْرَجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» قَالَ: هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتُجَدَّدُ لَهُ النُّعْمَةُ مَعَهُ تُلْهِيه تِلْكَ النُّعْمَةُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ»^۱

سماعة بن مهران گوید: از حضرت صادق عليه السلام از گفتار خدای عز و جل پرسيدم که فرماید: ايشان را به آهستگی و تدريج غافلگير کنيم از راهی که ندانند». فرموده: آن بنده ای است که گناهی مرتکب شود، پس برای آن بنده با آن گناه نعمت هم تجديد گردد، و آن نعمت او را از استغفار آن گناه سرگرم کند.

گناه می کند نعمت به او داده می شود، لذا به لهو و لعب گرفتار می شود «تُلْهِيه تِلْكَ النُّعْمَةُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ». آن عبدي است که خدا برای او خير نمی خواهد چون خودش خير را نخواسته است.

باز در حديث دیگری آمده است:

«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِسْتِدْرَاجِ. فَقَالَ: هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَمْلَى لَهُ وَتُجَدَّدُ لَهُ عِنْدَهَا النُّعْمُ فَتُلْهِيه عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنَ الذُّنُوبِ فَهُوَ مُسْتَدْرَجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ»^۱

۱. الکافی، ج ۲، ص: ۴۵۲.

از امام صادق علیه السلام معنای استدراج را پرسیدند؟ فرمود: آن است که بنده‌ای گناه کند پس به او مهلت داده شود و برایش در هنگام گناه نعمتی تجدید گردد، پس او را از آمرزش خواهی از گناهان باز دارد، پس او غافلگیر شده از راهی که نداند.

او گناه می‌کند هی نعمت به او داده می‌شود، «فَتُلْهِيهِ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنَ الذُّنُوبِ»، لذا گرفتار لهُو و لعب می‌شود و به فکر استغفار نمی‌افتد، «فَهُوَ مُسْتَدْرِجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ» و این مایه گرفتاری او می‌شود.

در روایت دیگری آمده است:

«عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ وَيَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتِمَادَى بِهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي»^۲

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا چون خداوند خوبی بنده‌ای را خواهد و آن بنده گناهی مرتکب شود خدا دنبالش او را کیفری دهد و استغفار را به یاد او اندازد، و چون برای بنده‌ای بدی خواهد و او گناهی کند خدا دنبالش نعمتی به او دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و به آن حال ادامه دهد، و این است گفتار خدای عز و جل «به تدریج و آهستگی آنها را غافلگیر کنیم از راهیکه ندانند»؛ یعنی به سبب (دادن) نعمت هنگام (ارتکاب) گناهان.

جواب از یک سؤال معروف

بنابراین، این هم یکی از سنت‌های بسیار مهم است که جواب بسیاری از مشکلات را می‌دهد که: چرا کفار و بدها به طور اکثر در نعمت هستند، در قدرت هستند و کذا و کذا؟
یک جواب آن همین است که: به خاطر اینکه اینها خودشان بدی را خواستند؛ خداوند متعال مهلت می‌دهد تا هر چه بیشتر در ارتباط با بدی‌ها و گرفتاری‌ها حرکت کنند و بیچارگی‌شان زیادتر شود.

از این آیه شریفه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید استفاده کردند؛ آن خطبه‌ای که به واقع حالت اعجاز دارد. یک زن در آن گرفتاری‌ها و با آن ابتلائات، بعد هم در مجلس یزید و آن

۱. الکافی، ج ۲، ص: ۴۵۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص: ۴۵۲.

شرایط و آن اوضاع و احوال و آن همه مصائب، آن وقتی که جسارت کرد به سر مقدس امام حسین علیه السلام؛ «ثُمَّ قَامَتْ عَلَى قَدَمَيْهَا» بی بی پا شدند. در همان سطر اول خطبه‌شان پرونده یزید را باز کردند، بعد از «الحمد لله رب العالمین» فرمود: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ» تو که حالا می‌گویی:

لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

پرونده‌ات این است: جنایت کردی و جنایت را ادامه دادی، پس نتیجه آن، تکذیب آیات خدا شده است، و بعد بدتر از تکذیب به مسخره گرفتن آیات خداست: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ».

پرونده‌ات این است: جانی هستی، رذل هستی، رذالت خود را ادامه دادی و به تکذیب آیات خدا گرفتار شدی، و بدتر از آن به استهزاء و تمسخر آیات خدا گرفتار شدی.

آن وقت حضرت بعد از این مقدمات فرمودند: «أَ ظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ ضَيَّقْتَ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ» حال که ما را این‌گونه به اسارت کشاندی، «فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارٍ نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قِطَارٍ وَ أَنْتَ عَلَيْنَا ذُو إِقْتِدَارٍ أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا»، فکر کردی ما پیش خدا کوچک هستیم و تو پیش خدا بزرگ هستی؟ خیر، خداوند مهلت می‌دهد به تو که هر چه می‌خواهی جنایت کنی.

یک دنیا عظمت در این بیانات بی بی مطرح شده است: «أَنَّ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَ عَلَيْكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ وَ اِمْتِنَانًا وَ أَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطْرِكَ وَ جَلَالَةِ قُدْرِكَ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَطْفِكَ تَضْرِبُ أَسْوَارَ فَرَحًا»، این حال سرور و شادی که به خود گرفتی، فکر می‌کنی به نفع توست؟ «حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ لَدَيْكَ مُتَسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ خَلَصَ لَكَ سُلْطَانُنَا فَمَهْلًا».

منظور اینجاست: «فَمَهْلًا مَهْلًا لَا تَطِشْ جَهْلًا أُنْسِيَتْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نُفْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُنْفِلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» او را کوبیدند، و بعد هم فرمودند: «كِدْ كَيْدِكَ»، هر چه زور داری بزن!

عجیب جمله معجزه آسایی است! در آن شرایطی که تمام امکانات اهل بیت از بین رفته، بی بی می‌فرمایند: هر چه می‌خواهی زورت را بزن! بدان که - و الله - تو نابود هستی و ما باقی هستیم؛ تو نابود هستی و ما باقی ماندنی هستیم. خطبه عجیبی است.

بنابراین، این هم یک سنت است که در این آیه شریفه، این مطالب به صورتی جمع شده است:

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»^۱؛

اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد، و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم! اما کسی که بخل ورزد و (از این راه) بی‌نیازی طلبد، و پاداش نیک (الهی) را انکار کند، بزودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم؛

یعنی مهلت در کار است. بر اساس این مهلت هر کسی به سوء اختیار یا به حسن اختیار خودش در جریان است.

بسیاری از گرفتاری‌هایی که اولیاء خدا می‌بینند بر این اساس است. به ذهن بسیاری می‌آید که چه می‌شود که اولیاء خدا این قدر گرفتار هستند؟ چون گرفتاری‌ها گفته می‌شود که معمولاً بر اساس گناه افراد است؛ اینجا عرض می‌شود: خیر، کلیت ندارد. گرفتاری‌ها گاهی به خاطر برگشت نتیجه عمل و گناه انسان: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ)^۲؛ و گاهی خیر، به خاطر آزمایش و امتحان است، بی‌گناه امتحان دارد می‌شود: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ)^۳؛ و گاهی هم بر اساس مهلت است؛ خدا هم به بدها مهلت داده و هم به خوبها مهلت داده است. بدها با خوبها درگیر می‌شوند. نتیجه درگیری، گرفتاری و ابتلائات می‌شود.

این ابتلائات اولیاء به خاطر مهلتی است که خداوند به بدها داده است. با این ابتلائات، خوبها به نتیجه کار خودشان می‌رسند.

در هر حال، یکی از مسائل مهم قرآنی، مسئله «سنت مهلت» است. آیه دیگری که در این زمینه آمده چنین است:

۱. سوره لیل (۹۲)، آیات ۵ تا ۱۰.

۲. سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۰.

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۵.

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»^۱

(آری،) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آنها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند؛ (و درهای امید به روی آنها بسته شد).

عجیب است! آنهایی که از ما فراموش کردند و به ضد ما عمل می‌کنند، چون فراموش کردند ما را همه درها را به رویشان باز می‌کنیم. زورشان بسیار، پولشان بسیار، قدر نشان فراوان و امکانات شان بسیار می‌شود: (فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا) آن وقتی که دیگر خیلی خیلی خوشحال می‌شوند یک دفعه گرفتارشان می‌کنیم (أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً). آن وقت یک دفعه اخذشان می‌کنیم. آن وقت معلوم می‌شود که به ستمکاران چه خواهد رسید. پس این سنت هم از سنت‌های مهم است.

حالا توصیه مختصری که به عرض‌تان می‌رسد این است که:

عزیزان! در این روزهای تعطیل برای کسی که محصل است، تعطیلی گاهی بیشتر وسیله می‌شود برای موفقیت تا تحصیل؛ یعنی کسی که انگیزه تحصیل را داشته باشد، از تعطیلی بیشتر استفاده می‌کند در جهت رشد علمی.

بدانیم این کاری که داریم می‌کنیم مهمترین کار است؛ این اشتغالی که داریم مهمترین اشتغال است؛ که برسیم به قرآن، برسیم به احادیث، بعد از مقدمات لازم.

برای فهم قرآن و حدیث اشتغال جدی داشته باشیم که از این دو منبع نورانی غیر محدود بی‌خطا (قرآن کریم و بیانات عترت معصومین علیهم السلام) - با دو قید: مستند بودن حدیث و روشن بودن دلالت - هر چه بهتر در عقائد و اخلاق و رفتار و همه شئون‌مان استفاده کنیم و قرآن و حدیث برای ما ملاک باشد.

و نیز سعی کنیم که این دو را ترویج بدهیم؛ و با توجه به داشتن کتاب و عترتی - که وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و ما هم معتقد هستیم که مانند ندارد - در خانه دیگران و دنبال حرف دیگران هر چند مشهور باشند نرویم.

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۴۴.

البته اگر سخن مشاهیر بشر با قرآن و حدیث منطبق باشد بسیار خوب و نعم الوفاق؛ اما اگر منطبق نباشد، هر که باشد «فاضربه علی الجدار»! و بایستی از آن فاصله بگیریم. این همت را داشته باشیم که: در هر مرحله‌ای، این معنی را هدف قرار دهیم. این هدف دوران عمرمان باشد تا هر چه بهتر از مسیری که داریم استفاده کرده باشیم. و سعی کنیم که در گرفتاری‌ها و ابتلائات از خداوند کمک بگیریم؛ از خود خدا بخواهیم، از معصومین علیهم السلام بخواهیم.

ان شاء الله امیدواریم هر چه بیشتر همه ما را خداوند متعال نسبت به این جمله شریفه زیارت جامعه موفق بدارد که: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ». ^۱ سعی‌مان این باشد که هر چه معصومین علیهم السلام فرمودند، چون فهمیدیم حق هستند (نه بی‌خودی) در پی آن باشیم. در این زمینه معقول حرکت کنیم، آن وقت هر چه شد (مثلاً لازمه چنین حرکتی فقر است باشد، لازمه چنین حرکتی بی‌اعتنائی فردی یا جمعی است باشد و غیره) چون در راه خداست، خیر است، پس جدی باشیم. این چند روز زندگی عن قریب تمام شده است.

یادم می‌آید در هواپیما بودیم، از تهران به مشهد می‌آمدیم. با پسرم بودم، شب بود، تهران بزرگ و آن عظمت شب هم که بود چراغ‌ها مشخص بود، یک وضعیت فوق العادگی داشت. گفتم: پسرم می‌بینی الان اینها را که چه جمعیتی هستند و ما داریم روی هوا راه می‌رویم؟ صد سال دیگر، یکی از اینها نیست؛ اگر هم یکی از آنها باشد زندگی‌ای دارد که دوست ندارد زندگی کند، بیچارگی است؛ همه رفتند آن طرف.

بنابراین، همه‌اش تمام می‌شود. آنچه که مهم مهم است خدا و رضایت خدا و اولیاء خداست. در تمام حرکات و سکنااتمان خدا را در نظر گرفتن مهم است.

به خصوص فعلاً که در عصر وجود مقدس بقیة الله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفداء هستیم، بسیار تلاش کنیم و از وجود مقدس‌شان استمداد بجوییم و استفاده کنیم.

۱. من لا یحضره الفقیه ۲: ۶۱۴، زیارة جامعه لجمیع الأئمة علیهم السلام.